

داستانهای صاحب دلان

جلد دوم

نویسنده: محمد محمدی اشتهاردی

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده
است.

بسمه تعالی

کتاب حاضر مشتمل بر داستانهایی است که بیشتر آنها را خاندان وحی و رسالت علیهم‌السلام می باشد، این دفتر بعد از بررسی و ادیت و اعراب گذاری و غیره ، آن را طبع و در اختیار علاقه مندان قرار می دهد. امید است که مورد بهره برداری قرار بگیرد.

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

وصیت امیرمؤمنان علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام :

واعرض علیه اخبار الماضین ، و ذکره بما اصاب من کان قبلک من الاولین ، و سرفی دیارهم ، فانظر فیما فعلوا و عما انتقلوا، واین حلوا و نزلوا... و کانک عن قلیل قد صرت کاحدهم .

یعنی : سرگذشت پیشینیان را بر خاطرت عرضه بدار، و آنچه قبل از توبه پیشینیان رسیده ، بیاد آور، و در خانه ها و آثار و نشانه های آنها گردش کن ، بنگر که چه کردند و از کجا منتقل شدند و به کجا آمدند و در کجا فرود آمدند؟... گویا پس از اندک مدتی تو هم یکی از آنها خواهی بود.

نهج البلاغه نامه 31.

بسم الله الرحمن الرحيم مقدمه

نظر به اینکه این کتاب در راه پاکسازی از انحراف و گناهان ، نوشته شده ، و هدف از آن ، دوری از هر گونه آلودگی و سپس بهسازی و تکامل ، و از طرفی نظر به اینکه بزرگترین موانع تکامل ، گناهان است ، و تا نفس از نواهی ، مبرا نشود، دل آدمی آینه نور الهی نگردد، در این مقدمه در این رابطه به یک حدیثی که با آیات قرآن آمیخته است و سپس توضیحی درباره گناهان اکتفا می کنیم :

قبل از نقل حدیث لازم است که بدانیم : گناهان بر دو گونه اند

1 - گناهان کبیره (بزرگ) 2 - گناهان صغیره (کوچک).

در قرآن در آیه 31 سوره نساء می خوانیم :

(إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا.)

اگر از گناهان کبیره ای که از آن نهی شده اید، اجتناب کنید، گناهان کوچک

شما را می پوشانیم و در جایگاه خوبی شما وارد می سازیم

یعنی پرهیز از گناهان بزرگ ، یک نوع حالت تقوی در انسان پدید می آورد که آثار گناهان کوچک را از وجود او می شوید، و ضمناً این خود اثر سازنده ای برای ترک گناهان کوچک نیز دارد.

و در سوره نجم بجای سیئه تعبیر به لمم شده آنجا که در آیه 32 این سوره می خوانیم :

(الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ . هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ...) نیکوکاران ، کسانی هستند که از گناهان بزرگ و زشتیها پرهیز می کنند، جز گناهان کوچک و کم اهمیت ، بی گمان آمرزش پروردگار تو وسیع است ، او آگاهتر به شما است وقتی که شمارا از زمین آفرید....

اینک با توجه به دو آیه فوق به حدیث ذیل توجه کنید:

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام جواد علیه السلام و او از حضرت رضا علیه السلام و او از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که : عمرو بن عبید بصری (یکی از دانشمندان معروف بصره) به حضور امام صادق علیه السلام آمد، و پس از سلام و احوال پرسی ، در کنار آن حضرت نشست ، و این آیه (32 سوره نجم) را خواند (الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ) نیکوکاران کسانی هستند که از گناهان بزرگ دوری می کنند و همین جا توقف کرد و دیگر دنبال آیه را نخواند.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: چرا توقف کردی ؟ او عرض کرد: دوست دارم گناهان کبیره (بزرگ) را در کتاب خدا (قرآن) بدانم .

امام صادق علیه السلام نوزده گناه کبیره به ترتیب ذیل برای او شمرد.

1 - شرک به خدا

فرمود: ای عمرو! بزرگترین گناهان کبیره ، شریک قرار دادن برای خدا است ، چنانکه خداوند (در سوره نساء آیه 48) می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ

يُشْرِكُ بِهِ وَيَعْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا
(خداوند هرگز شرک را نمی بخشد، و پایین تر از آن ، هر کس را بخواهد (و
شایستگی داشته باشد) می بخشد، و آن کس که برای خدا شریکی قائل گردد،
گناه بزرگی مرتکب شده است .

و نیز (در سوره مائده آیه 72) می فرماید: (بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ
(بی گمان کسی که شریک برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام
گرداند.

2 - ناامیدی از رحمت خدا

چنانکه خداوند (در سوره یوسف آیه 87) می فرماید (وَلَا تَيْئَسُوا مِنْ رَوْحِ
اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ): و از رحمت خدا مایوس
نشوید، که از رحمت خدا جز قوم کافر مایوس نمی شود.

3 - امن از مکر خدا

چنانکه خداوند (در سوره اعراف آیه 99) می فرماید: (فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ
إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ) و از مکر (و کیفر پنهانی) خدا جز زیانکاران ، ایمن
نخواهند بود

4 - عقوق (و ناراضی بودن) پدر و مادر

چرا که خداوند ناراضی کننده پدر و مادر را جبار شقی نامیده و (در سوره
مریم آیه 33) از زبان حضرت عیسی عليه السلام می فرماید او گفت: (وَبَرًّا بِوَالِدَيْ
وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا) و مرا خداوند، نسبت به مادرم نیکوکار قرار داد و جبار
(خودکام) و شقی (بدبخت) قرار نداد

5 - قتل نفس بدون حق

چنانکه خداوند (در سوره نساء آیه 93) می فرماید (**وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا**) کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفر او خلود و ماندن همیشگی در دوزخ است .

6 - نسبت ناروا دادن به زنان پاکدامن

چنانکه خداوند (در سوره نور آیه 23) می فرماید: (**إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**) بی گمان آنان که نسبت زنا، به زنان شوهر دار و غافل (دور از ناپاکی دامن) و مؤمن می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شوند، و آنان را عذابی بزرگ باشد.

7 - خوردن مال یتیم

چنانکه خداوند (در سوره نساء آیه 10) می فرماید: (**إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا**): کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، تنها آتش می خورند و بزودی در آتش سوزانی می سوزند.

8 - فرار از جنگ با دشمن

چنانکه خداوند در (سوره انفال آیه 16) می فرماید: (**وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ**) و هرکس در آن هنگام (نبرد با کافران) به آن ها پشت کند - مگر در صورتی که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا پیوستن بگروهی (از مجاهدان) بوده باشد - (چنین کسی) گرفتار غضب پروردگار خواهد شد.

9- رباخواری

چنانکه خداوند (در سوره بقره آیه 275) می فرماید: (**الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ**): آنان که ربا می خورند، برنخیزند مگر اینکه شیطان آنان را با دست زدن دیوانه کرده باشد و نیز (در

سوره بقره آیه 279) می فرماید: (فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ): و اگر (ربا
خواری را ترک) نکردید پس بدانید که در حال جنگ با خدا و پیامبرش
هستید.

10 - زنا

چنانکه خداوند در (سوره فرقان آیه 68) می فرماید: (وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا) بندگان خدا کسانی هستند که زنا نکنند و هرکس چنین کند کیفر ببندد.

11 - سحر و جادو

چنانکه خداوند (در سوره بقره آیه 102) می فرماید: (وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ) : مسلما می دانستند، هر کسی خریدار این گونه متاع سحر باشد بهره ای در آخرت نخواهد داشت .

12 - سوگند دروغ عمدی

چنانکه خداوند (در سوره آل عمران آیه 77) می فرماید (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را (بنام مقدس او) با بهای کمی معامله می کنند، بهره ای در آخرت نخواهند داشت و خداوند با آنها سخن نمی گوید، و به آنان در قیامت نمی نگرد، و آنها را (از گناه) پاک نمی کند و عذاب دردناکی برای آنها است .

13 - غلول و خیانت

چنانکه خداوند (در سوره آل عمران آیه 161) می فرماید: (وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلُ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) هر کس خیانت کند در روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده ، با خود (به صحنه محشر) می آورد، سپس به هر کس آنچه تحصیل کرده داده می شود، و به آنها ستم نخواهد شد.

14 - منع و ندادن زکات واجب

چنانکه خداوند (در سوره توبه آیه 35) می فرماید (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ....) در آن روز قیامت آنها (زکات ندادگان) را در آتش جهنم گرم و سوزان وارد کرده و با آن صورتها و پهلوها و پشتهايشان داغ می کنند..

15 - گواهی ناحق و کتمان شهادت

چنانکه خداوند (در سوره بقره آیه 283) می فرماید: (وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ. وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ) و گواهی (به حق) را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است و خداوند به آن چه انجام می دهید دانا است .

16 - شرابخواری

چنانکه خداوند (در سوره مائده آیه 90) شرابخواری را در ردیف بت پرستی قرار داده است و می فرماید: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

بی گمان شراب و قمار و بتها و ازلام (که یکنوع بخت آزمایی بوده) پلیدند و از عمل شیطانند، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

17 - ترک عمدی نماز

چنانکه پیامبر ﷺ فرمود: من ترك الصلوة متعمدا فقد برى من ذمة الله و ذمة رسوله .

کسی که عمدا نماز را ترک کند، از تعهد و بیت با خدا و رسولش، بیرون رفته است .

18 و 19 - پیمان شکنی و قطع رحم

چنانکه خداوند (در سوره مؤ من آیه 52) می فرماید:

(يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ. وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) در روز قیامت روزی است که ، عذر خواهی ستمکاران سود ندهد و آنانرا لعنت باشد و برای آن ها است سرای بد آخرت (با توجه به این که ظالمان در آیه مذکور شامل پیمان شکنان و قطع کنندگان رحم خواهد شد چرا که کلمه ظلم عمومیت دارد، و امام در این حدیث ، این آیه را در مورد پیمان شکنی و قطع رحم که دو مصداق ظلم است بیان نموده).

عمرو بن عبید پس از شنیدن این مطالب در حالی که سخت تحت تاثیر قرار گرفته بود و بلند و بلند گریه می کرد، از حضور امام صادق عليه السلام بیرون آمد و می گفت : هلك من قال برایه و نازعكم في الفضل و العلم به هلاکت رسید آنکس که از رای خود پیروی کرد و با شما (امامان) در فضائل و علم ، ستیز و دشمنی نمود ⁽²⁶⁸⁾

یک بررسی کوتاه درباره گناهان کوچک

ضمنا باید توجه داشت : گرچه گناه هر چند کوچک باشد، چون نافرمانی خدا است بزرگ است ، ولی بر اساس آیات و روایات ، گناهان ، دو گونه اند 1 - کبیره (بزرگ) 2 - صغیره (کوچک) چنانکه آیه 31 سوره نساء و آیه 32 سوره نجم که قبلا به ذکر هر دو آیه پرداختیم) بر این دو مطلب دلالت دارند. و در آیه 49 سوره کهف می خوانیم : مردم گنهکار در روز قیامت هنگام دیدن نامه عمل خود گویند:

(يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا).

ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر این که آنرا شماره کرده است .

این آیه بطور آشکار، گناهان را بر دو قسم کبیره و صغیره تقسیم نموده است ، و طبق روایات اهل بیت علیهم السلام معیار، در شناخت گناهان بزرگ از کوچک این است که هر گناهی که خداوند برای آن ، هشدار عذاب داده و یا تاکید شدید بر نهی آن نموده ، و یا دلیلی بر کبیره بودن آن روایات به ما رسیده است ، گناه کبیره است و گرنه گناه صغیره می باشد ⁽²⁶⁹⁾

اکنون می گوئیم گناهان بزرگ ، ضربات سخت بر پیکره اخلاق انسان وارد می سازد، همچون مار و عقربی که پیکر انسان را بگزند، آنها نیز به پیکر اخلاق انسان گزند وارد می کنند، ولی ضربه های گناهان کوچک بر اخلاق انسان کمتر است ، اما بالاخره ضربه خود را وارد خواهد کرد.

حال اگر همین گناهان کوچک ، تکرار شد بی آنکه پس از آن توبه باشد به گناه بزرگ تبدیل می گردد ⁽²⁷⁰⁾ چنانکه : امام صادق علیه السلام می فرماید: لا صغیره مع الاصرار: با تکرار گناه ، دیگر، صغیره نیست یعنی تکرار موجب بزرگ شدن گناه خواهد شد ⁽²⁷¹⁾ در وصیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یکی از اصحاب به نام ابن مسعود آمده : لا تحقرن ذنبا و لا تصغرنه هرگز هیچ گناهی را حقیر و کوچک مشمار ⁽²⁷²⁾

و در آن داستان معروف ، آمده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همراه اصحاب در سفر، به بیابانی رسیدند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنها فرمود: هیزم جمع کنید (برای پختن غذا) یکی از اصحاب گفت : در این بیابان خشک ، هیزمی نیست ، حضرت فرمود: هرکدام آنچه مقدورتان است ، جمع کنید، اصحاب و خود آنحضرت ، به جستجوی هیزم پرداختند و سرانجام هیزم زیادی جمع شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: گناهان این چنین ، جمع می شوند سپس فرمود: ایا کم و المحقرات من

الذنوب فان لكل شیء طالباً الا وان طالها یکتب ما قدموا و آثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین .

: بیرهیزید از گناهان کوچک ، زیرا هر چیزی خواهان دارد، ولی خواهان این گناهان ، آنچه را از آنها به پیش فرستاده شود، می نویسد (چنانکه در سوره یس آیه 12 آمده) (كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ): و هر چیز را به شماره در آوردیم در (کتاب) مقتدای آشکار. (273)

باید توجه داشت که امور دیگری نیز موجب تبدیل گناه کوچک به بزرگ می شود مانند: 1 - کوچک شمردن گناه 2 - انجام دادن گناه از روی طغیان 3 - مغرور به گناه بودن به گونه ای که عدم مجازات سریع الهی را دلیل بر رضایت خدا از خویش بدانیم 4 - خوشحال شدن به گناه 5 - گناه کوچک از مردان بزرگ مانند علمای بزرگ که در موقعیتی هستند که گناه کوچک آنها، موجب آثار شوم نسبت به مردم می باشد و...

در اینجا این مطلب را با فرازی از وصیت پیامبر ﷺ به ابوذر غفاری پایان می بریم : ابوذر گوید: پیامبر ﷺ فرمود: شخص با ایمان نسبت به گناه آنچنان ترسان است گوئی زیر سنگ بزرگی است و هر لحظه احتمال سقوط آن بر سرش می رود، و شخص کافر نسبت به گناه آنچنان بی تفاوت است که گویی پشه ای کنار بینی او رد می شود (274)

این سخن و مثال ، معیار انسان با ایمان کافر را بدست می دهد. نتیجه اینکه : پایه نخستین اخلاق انسانی ، تهذیب نفس و پاکسازی وجود، از آلودگیهای گناه است ، خواه گناه بزرگ باشد یا کوچک ، و تکرار گناه کوچک ، قلب را سیاه و تیره می کند، و اگر از حد بگذرد، آثار مسخ کرده و چون حیوان

درنده بلکه پست تر از آن در می آورد (چنانکه این مطلب در آیه 179 سوره اعراف آمده است) .

و به گفته علمای اخلاق ، نخست باید تخلیه (خالی کردن درون گناه) باشد، سپس تخلیه (آراستن نفس به کارهای نیک) و پس از آن تخلیه (تجلی و شکوفایی روح انسانی)، و با بيمودن این سه مرحله ، انسان در راه صاف تکامل قرار می گیرد.

این کتاب جلد دوم داستان صاحب‌دلان است ، گرچه بعضی از داستانهای آن از صاحب‌دلان نیست ، ولی نتیجه آن درسهایی می آموزد که در مسیر صاحب‌دلی است ، امید آنکه در پرتو این مواعظ و اندرزها، دل پاک و آراسته و شکوفا و بویا پیدا کنیم .

قم - محمد محمدی اشتهاردی

زمستان 1364 شمسی .

1 - یار قهرمان و مخلص

سهل خراسانی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و از روی اعتراض گفت :
با حق خلافت و رهبری با شماست چرا نشسته ای و قیام نمی کنی ؟
با توجه به اینکه صد هزار شیعه شمشیرزن داری ؟
امام صادق علیه السلام برای امتحان او، دستور داد تنوری را پر از آتش کنند آن
گاه به او فرمود: داخل تنور برو و در آن بنشین .
مرد خراسانی عرض کرد: ای آقای من مرا به آتش ، عذاب نکن ، از من
بگذر خداوند از تو بگذرد.
در این هنگام هارون مکی آن مؤمن وارسته و راستین وارد شد در حالیکه
که کفشهایش در دستش بود، امام علیه السلام به او فرمود: کفشهایت را کنار بگذار و
در تنور آتش بنشین ، او کفشهایش را کنار گذاشت و در آتش تنور نشست .
امام با آن خراسانی درباره اوضاع خراسان ، صحبت می کرد و سخنانی
فرمود که گویی خود در خراسان از نزدیک ، اوضاع را بررسی کرده است ،
سپس به او فرمود: برخیز و به تنور آتش بنگر. سهل خراسانی برخاست و به
تنور نگاه کرد و دید هارون مکی در میان آتش نشسته است !
فرمود: چند نفر در خراسان مثل این مرد (هارون مکی) دارید؟ او عرض
کرد: سوگند به خدا حتی یک نفر مرد نداریم امام فرمود: انا لانخرج فی زمان لا
تجد فیه خمسة معاضدین لنا نحن اعلم بالوقت ما قیام به شمشیر نمی کنیم در
زمانی که در آن پنج یار باوفا و مخلص برای خود نیابیم ، ما به وقت قیام ، آگاه
هستیم ! (275)

2 - سخن قیصر روم درباره پیامبر اسلام ﷺ

وقتی که آوازه پیامبر اسلام ﷺ در همه جا پخش شد به گوش هرقل (بروزن درخت) قیصر و پادشاه روم رسید، مردی از طایفه غسان را مخفیانه برای جستجو و بررسی نزدیک از پیامبر ﷺ به مدینه فرستاد، و به او گفت: در مورد سه موضوع بخصوص توجه کن: 1 - ببین او بر وی چه چیز نشسته است 2 - در طرف راست او چه کسی نشسته است 3 - اگر توانستی مهر نبوت را در او بنگر.

مرد غسانی به مدینه آمده و به حضور پیامبر ﷺ رسید و دید روی زمین نشسته، و در طرف راست او علی بن ابیطالب ع نشسته است، و در مورد سومین علامت فراموش کرد تحقیق کند، پیامبر ﷺ به او فرمود: بیا جلو و بنگر به آن چیزی که صاحب تو، تو را به آن دستور داده است، او جلو و به مهر نبوت نگاه کرد، آنگاه به روم برگشت و جریان را به هرقل خبر داد، هرقل گفت: این پیامبر (همانست) که حضرت عیسی ع بشارت به آمدن او داده است، و او سوار بر شتر می شود، از او پیروی کنید و آنچه می گوید تصدیق نمایید

(276)

3 - کاردان صاحب دلان

چهار نفر از چهار منطقه مختلف (فارس ، ترک ، عرب ، روم) در سفر، همراه هم شدند، توشه راهشان تمام شد و در فشار و خطر قرار گرفتند، رهگذری به آنها رسید، و از حال آنها آگاه شد، پولی به آنها داد، تا با آن توشه سفر خود را تهیه کنند تا به مقصد برسند.

هر چهار نفر میل داشتند که با آن پول ، انگور بخرند، ولی چون زبان همدیگر را نمی فهمیدند کارشان به نزاع و سر و صدا افتاد، زیرا فارس می گفت : باید با این پول انگور خرید، ترک می گفت باید اوزم خرید، رومی می گفت باید استافیل خرید، عرب می گفت باید عنب خرید.

در تنازع مشب بر هم می زدند که ز سر نامها غافل بدند
مشت بر هم می زدند از ابلهی پر بدند از جهل ، وازدانش تهی

صاحبدلی که زبان همه آنها را می دانست ، نزدیک آمده و با هر یک به زبان خودش صحبت کرد و گفت : که من با این پول انگور می خرم ، پول را به من بدهید.

همه راضی شدند، پول را به او دادند، او رفت و انگور خرید و آورد و جلو آنها گذارد، و در نتیجه همه به شیرینی انگور رسیدند، و تلخی نزاعشان نیز تبدیل به شیرینی دوستی گردید (277)

به این ترتیب به نقش یک عالم کاردان پی می بریم ، که چگونه با پنجه علم می تواند گره ها را بگشاید و نابسامانیها را سامان بخشد، در صورتی که صاحبدلان (متدین) باشد.

آنکس که بداند و بداند که بداند

اسب طرب خویش به گردون

بجهانـــــــــــــــــــــــد

آنکس که نداند و بداند که نداند

او خویشان از سنگ جهانت

برهانـــــــــــــــــــــــد

آنکس که نداند و نداند که نداند

در جمل مرکب ابدالدهر بماند

آنکس که بداند و نداند که بداند

بیدار کنش زود که تا خفته نماند

4 - اتحاد و برادری بین مسلمانان

معاویة بن وهب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما با مسلمانان در رفت و آمدیم، ولی آنها شیعه نیستند، با آن‌ها چگونه رفتار کنیم؟
امام در پاسخ فرمود:

به امامان خود بنگرید و همانند آنها با آن رفتار نمایید، سوگند به خدا، امامان شما از بیماران آنها عیادت می‌کنند و جنازه آنها را تشییع می‌نمایند، نزد قاضی بر حق آنها (له یا علیه) گواهی می‌دهند و به امانت آنها خیانت نمی‌نمایند ⁽²⁷⁸⁾

5 - آنهم کار حرام بنام نهی از منکر

نقل می کنند: در زمان زعامت مرجع تقلید آیت الله آقا نجفی (که در زمان حکومت ناصرالدین شاه ، در اصفهان می زیست) یک روز عده ای روحانی نما در حالی که نفس می زدند و یک دایره شکسته و یک تنبک شکسته در دست داشتند به منزل آیت الله آقا نجفی آمدند، ایشان پرسید: چه خبر است ؟ از کجا می آید؟ اینها چیست که در دست دارید؟

در پاسخ گفتند: در مدرسه بودیم که به ما اطلاع دادند در چندین خانه آن مدرسه ، مجلس عروسی است و در آنجا دایره و تنبک می زدند، از پشت بام مدرسه ، روی بامها رفتیم تا به آن خانه رسیدیم ، داخل آن خانه شدیم و مردم را زدیم و دایره و دمبک آنها را شکستیم .

یکی از آنها جلو آمد و گفت : من خودم رفتم جلو، سیلی محکمی به گوش عروس زدم .

مرحوم آیت الله آقا نجفی فرمود: عجبا به راستی نهی از منکر همین است که شما کردید؟!، شما چندین منکر (و کار بد) را بنام نهی از منکر مرتکب شدید: 1 - مجلس عروسی بوده (که شادی محدود اشکال ندارد) 2 - شما حق تجسس نداشتید 3 - شما حق نداشتید که از پشت بامهای مردم عبور نمایید 4 - چه کسی به شما اجازه زد و خورد داده است ؟.... بنابراین کار شما نه تنها واجب و مستحب نبوده بلکه چند کار حرام انجام داده اید! (279)

6 - معنی رحمت بودن (اختلاف امت !)

عبدالمومن انصاری گوید: به امام صادق ع عرض کردم ، قومی روایت می کنند که رسول خدا ص فرمود: اختلاف امتی رحمه اختلاف امت من ، رحمت است (آیا این روایت درست است ؟)

امام صادق ع در پاسخ فرمود: راست می گویند.

عرض کردم : اگر اختلاف امت ، رحمت باشد، پس اتفاق و اجتماع آنها عذاب است ؟!

فرمود: آن گونه که تو و آنها تصور می کنید نیست ، بلکه منظور از سخن پیامبر ص همان سخن خداوند در قرآن (سوره توبه آیه 122) می باشد که می فرماید:

(وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) چرا از هر گروهی ، طایفه ای از آنان کوچ نمی کند، تا در دین (و معارف اسلامی) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را انداز نمایند (تا از مخالفت پروردگار بترسند، و خودداری کنند).

خداوند به مسلمانان فرمان داده که به حضور رسول خدا ص کوچ کنند و معارف اسلام را از آن حضرت بیاموزند و سپس به سوی قوم خود بازگردند، و آن معارف را به آنها یاد دهند، منظور اختلاف رفت و آمد مسلمانان از بلاد خود نزد رسول خدا ص و نواب آن حضرت برای یاد گرفتن دین است ، نه اختلاف در دین .

سپس دوباره با تاکید فرمود: جز این نیست که دین ، یکی است (280)

7 - جنگ با مسلمانان منحرف

یحیی بن اکثم مدتی قاضی بود و بعد بخاطر انحراف جنسی ، معزول شد، و مامون عباسی (هفتمین خلیفه عباسی) او را ندیم و مشاور نزدیک خود کرد، وی در پستهای مهمی بود تا در عصر خلافت متوکل در سال 242 در ریزه (نزدیک مدینه) از دنیا رفت (281)

موسی بن محمد بن رضا علیه السلام برادر امام هادی علیه السلام معروف به موسی مبرقع (که مرقد شریفش در قم) است ، گوید: یحیی بن اکثم ار در دارالعامه (که شاید بیرونی خلیفه باشد) ملاقات کردم ، سوالاتی از من کرد، که من جواب آنها را از برادرم امام دهم حضرت هادی علیه السلام بیرسم ، (این سوالات 13 سوال است (یکی از سوالات (سوال دوازدهم) این بود:

چرا علی علیه السلام در جنگ صفین (که با سپاه معاویه بود) همه لشکریان دشمن را می کشت ، خواه مهاجم باشد یا فراری ، یا زخمی ، ولی در جنگ جمل با فراری و مجروح کاری نداشت و اعلام داشت که هر که به خانه اش برود یا سلاحش را بیفکند، ایمن است ، این تفاوت روشن در این دو جنگ چه علت داشت ؟

امام هادی علیه السلام در پاسخ فرمود: راز این اختلاف این است که : سپاه جمل ، فرمانده و رهبرشان (طلحه و زبیر) کشته شده بودند و دیگر (پایگاه) و جمعیتی نداشتند که به آن باز گردند (و آشوب را از سر بگیرند) و همه به خانه هایشان می رفتند و راضی بودند که کسی به آنها کاری نداشته باشد و قهرا به فکر جمع آوری لشکر و ترمیم پایگاه نبودند.

اما در جنگ صفین ، فراریان یا مجروحین آنها، به پایگاه مجهز بر می گشتند و رهبر و فرماندهی (یعنی معاویه) داشتند، که اسلحه برایشان فراهم می کرد و

جوایز به آنها می داد، بیماران را عیادت و مجروحین آنها را مداوا می نمود و آنها را بار دیگر آماده برای حمله به سپاه علی علیه السلام می کرد و علی علیه السلام وظیفه رادر جهاد با گویندگان لا اله الا الله خوب می دانست ، حق را بر ایشان شرح می داد، و هر که نمی پذیرفت شمشیر به رویش می کشید جز آنکه توبه کند ⁽²⁸²⁾ بنابراین بین این دو جنگ ، تفاوت بسیار است .

به این ترتیب امام هادی علیه السلام به این سوال - که اکنون نیز گاهی از حلقوم بعضی بیرون می آید که مگر می شود با مسلمانان جنگید - پاسخ مستدل داد.

8 - حسرت سلمان هنگام مرگ

حضرت سلمان هنگام مرگ ، حسرت می کشید و اظهار ناراحتی می کرد، از او سوال شد: برای چه حسرت می بری و تاسف می خوری ؟

سلمان گفت : حسرت و اندوهم به خاطر از دست دادن دنیا نیست ، بلکه از این جهت است که رسول خدا ﷺ با ما پیمان بست که در دنیا به اندازه یک مسافر، زاد و توشه برداریم ، ترس آن دارم که بیش از آن از دنیا برداشته باشم سپس اشاره به اطراف خود کرد، و در اطرافش در آن خانه خشت و گلی او چیزی جز یک شمشیر و یک نیام (غلاف شمشیر) و یک متکا یا فرش ساده بیشتر نبود (283)

9 - سخن هارون هنگام مرگ

هارون رشید پنجمین خلیفه عباسی و قاتل امام کاظم علیه السلام بود که به سال 193 ه. ق. شب شنبه سوم جمادی الاخری در طوس از دنیا رفت، مورخین می نویسند: وقتی که او در بستر مرگ قرار گرفت، و لحظه به لحظه بر شدت بیماریش می افزود، یک پزشک حاذق از اهالی طوس که به زبان فارسی سخن می گفت به بالین او آوردند، او آب بدن هارون را گرفت و آزمایش کرد و سپس گفت: که هارون وصیتهای خود را بکند.

هارون که از زندگی مایوس شده بود، و از طرفی مرگ او شایع شده بود، سوار بر الاغی شد و در حالیکه پاهایش در اختیار او نبود، تا به محل دفنش رسید، و چند کفن خواست و از میان آنها، آنچه بهتر بود برگزید و سپس دستور داد قبرش را کنند، و به قبرش نگاه کرد و این دو آیه را خواند: **(اِغْنِنِي مَالِيَهٗ ﴿٢٨﴾ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ)** ملک و مال من، مرا بی نیاز نکرد و فرمانروایی من تباه گشت (سوره حاقه آیه 28 و 29) و در همان روز از دنیا رفت ⁽²⁸⁴⁾

این بود سرانجام دنیای کسی که امپراطور جهان اسلام بود، و شمشیرش (به اصطلاح حضرت به عرش می رسید، و از طاغوتهای برجسته روزگار بشمار می آمد.

10 - نامه کوتاه و پر معنی از یک بانو

روزی هارون الرشید (بنجمین خلیفه عباسی) برای رد کردن حقوق افراد به صاحبانش و رد مظالم عباد، بر مسند نشست، و اعلام شد همه افراد برای دادخواهی نزد هارون آیند.

در آن روز بانویی نزد هارون آمد و نامه ای را به هارون داد، هارون نامه را گشود و دید در آن نوشته است .

اتم الله امرک ، بما اتاک وزادک رفعة فلقد عدلت فقسطت
خداوند امور تو را کامل کرد، و ترا به آنچه عنایت فرمود خوشحال نمود، و
بر مقامت افزود، و عدالت و سپس قسط نمودی

ظاهر این عبارت ، تعریف ستودن هارون بود، ولی وقتی که هارون این عبارت کوتاه را خواند، دریافت که آن بانوی ادیب ، او را سرزنش و موعظه می نماید، از این رو به حاضران گفت : آیا می دانید منظور این بانو از این نامه چیست ؟

گفتند: منظور او چیست ؟

هارون گفت : امام اینکه این بانو نوشته اتم الله امرک خدا امر تو را تمام و کمال کند منظورش قول شاعر است که گوید:

إذا تم امرنا دنی نقصه توقع زوالا اذا قیل تم
یعنی : هنگامی که امور کامل شد، نقص آن نزدیک شود و در این صورت
وقتی گفته شد تمام گردید، در انتظار نابودی آن باش .

اما اینکه نوشته است و فرحک بما اتاک : و تو را به آنچه خداوند داده خوشحال نمود از (آیه 44 سوره انعام) قرآن گرفته که خداوند می فرماید:
(حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ) تا آنکه چون

(ستمگران بر اثر وفور نعمتهای الهیه) شاد و غافل شدند، ناگهان آنها را گرفتیم
(و مرگ بسراغشان آمد) و امیدشان قطع گردید.

اما اینکه این بانو نوشته وزادک رفعة : خدا بر مقام تو بیفزود از قول شاعر،
گرفته که گوید:

ما طار طیر و ارتفع لا كما طار وقع
هیچ پرنده ای در پروازش ، اوج نگرفت مگر اینکه همانگونه که به بالا رفت
، و به پایین آمد (فوراه چون بلند شود سرنگون شود)

و اما اینکه نوشته : لقد عدلت فقسطت عدالت و قسط ورزیدی
این جمله را از آیه (15 سوره جن) گرفته که خداوند می فرماید: (أَمَّا
الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) و اما آنانکه عدول از حق می کنند، هیزم دوزخ
باشند.

حاضران از درک هارون ، تعجب کردند، سپس هارون ناگزیر آن بانو را
خواست ، و از حال و نیاز او پرسید، و مشکل زندگی او را برطرف ساخت ،⁽²⁸⁵⁾

11 - خط بطلان بر عربیت

سال هشتم هجرت بود، پیامبر ﷺ همراه ده هزار نفر از سپاهیان در ماه مبارک رمضان برای فتح و آزاد سازی مکه از حکومت بت پرستان ، به سوی مکه حرکت نمودند (و بعد هزار نفر نیز به اسلام گرویده و یازده هزار نفر شدند) و مکه را براحتی فتح نمودند.

گفتنیها در اینجا بسیار است ، تنها به یک فراز زیر توجه نمایید:
پیامبر ﷺ پس از فتح مکه ، کنار کعبه ، بالای منبر رفت و پس از حمد و شکر الهی و گفتاری پیرامون پیکار و تزکیه نفس و... فرمود:

این مردم ! خداوند متعال ، نخوت و تکبر و افتخار به پدران را (با آمدن اسلام) ، از بین برد، آگاه باشید، همه شما از آدم ﷺ و آدم ﷺ از خاک آفریده شد و بهترین بندگان خدا در پیشگاهش ، پرهیزکارترین آن ها است ، ای مردم ! ان العربیة لیست باب والد، ولکنها لسان ناطق فمن قصر به عمله لم یبلغه رضوان الله حسبه

عربیت به پدر و نیاکان و فامیل نیست ، ولی یک زبان گویا است ، بنابراین کسی که کردار نیکش کم و کوتاه باشد، حسب و نسب او، وی را به رضوان و خشنودی خدا نمی رساند.

سپس فرمود:

الا ان کل دم کان فی الجاهلیة او احنة فهو تحت قدمی هاذین آگاه باشید که هر خونی که در دوران جاهلیت در میان شما ریخته شد، و یا هر کینه ورزی ، همه آنها زیر این دو پایم می باشد (286)

(یعنی اسلام که آمد، آنچه که از حدود و قصاص و.. به حساب می آید از آغاز اسلام به بعد است ، نه قبل از آن) (287)

به این ترتیب رسول اکرم ﷺ در یک سخنرانی باشکوه پیروزی ، کنار کعبه تکه نقطه عطف بزرگی در تاریخ زندگی پیامبر ﷺ است ، حس ناسیونالیستی و ملی گرائی را محکوم کرد، و معیار ارزشها را، پرهیزکاری دانست نه نالسیونالیسمن عربی و...

12 - احترام امام خمینی به شعائر حسینی

آقای حاج سید محمد کوثری (ذاکر معروف قم) از سالها قبل از سال 1342 شمسی روضه خوان مخصوص امام خمینی بود. او نقل می کند: پس از شهادت مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی فرزند ارشد امام، به نجف رفتم، رفقا گفتند: خوب به موقع آمدی، امام را دریاب، که هر چه ما کرده ایم تا در مصیبت شهادت حاج آقا مصطفی گریه کند، از عهده بر نیامده ایم مگر تو کاری کنی.

من به حضور امام خمینی رفتم و عرض کردم اجازه می دهید ذکر مصیبتی کنم؟ امام اجازه دادند، هر چه نام مرحوم حاج آقا مصطفی را بردم تا با آهنگ حزین، امام را منقلب کنم که در عزای پسرش اشک بریزد، امام تغییر حال پیدا نکرد و همچنان ساکت و آرام بودند، ولی همین که نام حضرت علی اکبر علیه السلام را بردم، هنگامه شد، امام چندان گریست که قابل وصف نیست. ⁽²⁸⁸⁾

این است علاقه و شیفتگی امام به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و احترام به شعائر حسینی! که ما باید به پیروی از این زعیم بزرگ، در احترام هر چه بیشتر شعائر حسینی بکوشیم.

13 - شاگرد برجسته

گویند: یکی از دانشمندان در میان شاگردان گوناگون خود، به یکی از آنان با اینکه نوجوان بود، احترام بسیار می کرد، این موضوع باعث شد که بعضی از شاگردان اعتراض کردند، که در میان شاگردان ، افراد بزرگ سال هستند، چرا به آنها آن گونه احترام نمی کند.

استاد در جواب اعتراض شاگردان ، برای این که بطور عینی و منطقی جواب بدهد، به آنها گفت : به هر کدام از شما مرغی می دهم ببرید در محلی که هیچکس شما را نبیند ذبح کنید و نزد من بیاورید.

شاگردان پذیرفتند روز موعود، هر یک مرغی از استاد گرفت و رفت در مکان خلوتی ذبح کرد، همه ، مرغهای ذبح شده خود را نزد استاد آوردند، جز آن نوجوان که مرغ را زنده نزد استاد آورد، استاد به او گفت : چرا مرغ را ذبح نکردی ؟!

او در پاسخ گفت : شما فرمودید، مرغ را در مکانی ذبح کنم که کسی مرا نبیند، من چنین مکانی نیافتم ، زیرا هر کجا که رفتم ، خدا را ناظر دیدم .

استاد گفت : آفرین بر تو، آنگاه رو به شاگردان کرد و گفت : لهذا رفعتی علیکم و مزیتت فیکم : به همین خاطر او را بر شما برتری می دادم و امتیاز او بر

شما براساس هوشیاری و درک سرشار او بود (289)

14 - نتیجه آزادگی و صبر

ابوبصیر گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم ، شنیدم فرمود:
انسان آزاده در همه حال آزاده است ، اگر مصیبتی بر او وارد شد، بر آن صبر
و استقامت می کند، ناگواریهای شکننده ، او را نمی شکند، هر چند اسیر و
مغلوب گردد، و آسایشش به دشواری مبدل شود، چنانکه یوسف صدیق و امین
علیه السلام چنین بود، حریت و آزادگی او موجب شد که اسارت و بردگی و مغلوب
شدن ، به او آسیب نرساند، تاریکی و وحشت زندان و... او را از پای در نیاورد
(با کمال شهامت در برابر حوادث ، ایستادگی کرد) و در نتیجه خداوند نعمتش را
بر او کامل نمود، تا آنجا که طاغوت جبار زمانش عزیز مصر را برده او کرد و
آن جبار با آنهمه قدرت ، در خواست کمک و ترحم یوسف کرد، این چنین صبر
و استقامت ، بیروزی و سعادت را بدنبال دارد - در پایان فرمود: فاصبروا
ووطنوا انفسکم علی الصبر تو جروا: پس صبر و استقامت کنید و خود را آماده
برای استقامت نمائید، در نتیجه به پاداش آن خواهید رسید. (290)

15 - دلاور مردان فارس

در آخر 37 سوره محمد ﷺ می خوانیم :

(وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ) : و اگر از اطاعت

خدا و رسولش دوری کنید، خداوند بجای شما، قومی دیگر بیاورد که مثل شما نیستند (بلکه بهتر از شمایند و در راه اطاعت خدا گام بر می دارند).

ابوهریره گوید: جمعی از اصحاب از رسول خدا ﷺ پرسیدند، این قوم که

در آیه فوق از آنها (به عنوان مطیع خدا و رسول) یاد شده کیستند؟

در این موقع سلمان در کنار رسول خدا ﷺ نشسته بود، پیامبر ﷺ

دستش را بروی زانوی سلمان نزد و فرمود:

هذا وقومه ، والدى نفسى بیده لوکان الايمان منوطا بالثريا لتناولہ رجال من

فارس .

: آن قوم ، این (سلمان فارسی) و قومش (همزبان هایش) است ، سوگند به

خدائی که جانم در اختیار او است ، اگر ایمان به ستاره ثریا، آویخته باشد، حتما

مردانی فارس آنرا بدست می آورند (291)

16 - دو خصلت علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، موضوع رهبری مساله داغ روز بود، بدخواهان دنبال بهانه می گشتند تا علی عَلِيٍّ را کنار بزنند.

مردی نزد ابن عباس پسر عموی پیامبر و مفسر عالی قدر آمد و گفت: از انزع بطین علی بن ابی طالب به من خبر بده که چیست؟ زیرا مردم در معنی این جمله اختلاف نظر دارند. ابن عباس در پاسخ گفت: ای مرد! سوگند به خدا از من سوال در مورد مردی کردی که بعد از رسول خدا کسی بر زمین قدم نگذاشته که بهتر از او باشد، او برادر و پسر عمو و وصی و جانشین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خدا است.

و منظور از انزع یعنی او نابود کننده شرک است و خود از شرک، پاک می باشد، و منظور از بطین، بطین از علم است، (یعنی سینه اش پر از علم می باشد)، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم فرمود:

من اراد النجاه غدا فلیاخذ بحجره هذا الانزع یعنی علیا کسی که خواهان نجات و رستگاری در آینده است، حتما دامن این انزع یعنی علی عَلِيٍّ را بگیرد ⁽²⁹²⁾ کنایه از اینکه به او تمسک کند و در خط او گام بردارد.

17 - خیر مقدم به مؤمن

در حضور پیامبر ﷺ سخن از انسان با ایمان به میان آمد که در لحظه مرگ در چه مالی است ؟

آن حضرت فرمود: وقتی که آخرین روز مؤمن در دنیا و اولین روز او در آخرت می شود، فرشتگان خدا به سوی او آیند و به او خیر مقدم گفته و خوش آمد می گویند و به او بشارت می دهند و می گویند: خداوند تشییع کنندگان تو را آمرزید و گواهی آنها را در مورد تو تصدیق کرد، و دعایشان را برای آمرزش تو به استجانت رساند. (293)

18 - پایداری و صبر

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد مسجد شد، شخصی را دید که بسیار اندوهیگن و ناراحت است، پرسید چرا محزون هستی؟ او عرض کرد: پدر و برادرم را از دست داده ام و ترس آن دارم خوف و وحشت مرا فرا گیرد.

امام علی علیه السلام فرمود: بر تو باد به تقوی و صبر، که در پرتو آن بر حوادث آینده پیروز خواهی شد و بدانکه: صبر نسبت به امور زندگی، همچون نسبت سر به بدن است، اگر سر از بدن جدا شد، بدن تباه می گردد، همینطور اگر صبر و استقامت در امور، نباشد آن امور تباه می شود. ⁽²⁹⁴⁾

19 - زبان حال موسیقی حرام

نقل شده : امیرمؤ منان علی علیه السلام دید مردی طنبور که یک نوع آلت موسیقی دارای دسته دراز و کاسه کوچک است و در مجالس لهو و عیاشی زده می شود، علی علیه السلام او را از این کار باز داشت و حتی طنبور او را گرفت و شکست ، سپس او را توبه داد و او توبه کرد.

آنگاه علی علیه السلام به او فرمود: آیا می دانی طنبور وقت به صدا در آوردنش چه می گوید؟

او عرض کرد: وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داناتر است .

علی علیه السلام فرمود: طنبور هنگام زدنش در صدای مخصوصش می گوید:

ستندم ستندم یا صاحبی ستدخل جهنم یا ضاربی

بزودی پشیمان می شوی ، بزودی پشیمان می شوی ای صاحب من ، و

بزودی داخل دوزخ می گردی ای زننده (تاز) من !.

در اینجا مناسب است به این سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز توجه کنید، فرمود:

صاحب غناء (موسیقی حرام) در روز قیامت از قبرش ، کر و لال و گنگ

محشور می شود. (295)

20 - آدم شریف و پست

مفضل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی بین سلمان و مردی بگو مگو شد، و آن مرد به سلمان گفت: من انت و ما انت: تو کیستی و تو چیستی؟. سلمان در پاسخ گفت: آغاز من نطفه پست، و آخر کار من مردار بدبو است.

فاذا كان يوم القيامة و وضعت الميزان فمن ثقلت ميزانه فهو الكريم و من خفت ميزانه فهو الليم .

: هنگامی که روز قیامت شد، و میزان سنجش اعمال به روی کار آمد، پس آنکس که میزان عمل نیکش سنگین بود، چنین فردی بزرگ و شری است، ولی کسی که میزان اعمال او سبک و اندک شد، پس چنین فردی، پست است. ⁽²⁹⁶⁾ بنابراین: معیار شرافت و پستی، بسیاری کار نیک و کم بودن آن است نه حسب و نسب!

21 - دلاور مردی از جنگ احد

هنگامی که در جنگ احد سپاه کفر از پشت سر بر مسلمین هجوم آورد و مسلمانان را غافلگیر کرد، پیامبر ﷺ و علی رضی الله عنه و چند نفر در میدان ماندند، و بقیه که در ایمانشان خلل بود فرار کردند، و در این میان از ناحیه دشمن شایع شد که پیامبر ﷺ کشته شده است .

بعضی از مسلمان نماها به همدیگر گفتند: کاش که ما پیام رسانی داشتیم و بوسیله او به عبدالله بن ابی (رئیس منافقان) پیام می دادیم که از ابوسفیان فرمانده دشمن ، برای ما امان بگیرد.

و بعضی غمگین خود را بر روی دستهایشان انداختند و نشستند، و عده ای از منافقان گفتند اگر محمد ﷺ کشته شده بود، به دین اول خود برگردید.

در این میان و در این جلسه ظلمانی ، ناگهان جرقه ای بدرخشید و دلاور مردی بنام انس بن نصر عموی انس بن مالک برخاست و با کمال شهامت گفت : ای قوم ! اگر محمد ﷺ کشته بود، پروردگار محمد ﷺ زنده است و شما بعد از کشته شدن محمد ﷺ ، زندگی را برای چه می خواهید؟ برخیزید با دشمن بجنگید همانگونه که رسول خدا ﷺ می جنگید، و همانگونه که او مرد، شما نیز بمیرید (که مرگ شرافتمندانه است) سپس متوجه خدا شد و عرض کرد: خدایا من از پیشگاه تو از گفتار اینها (منافقان) معذرت می خواهم ، آنگاه شمشیر از نیام کشید و چون قهرمانی بی بدیل به سوی دشمن حمله کرد و با آنها تا آخرین حد توانش جنگید و سرانجام سخاوتمندانه خونش را نثار نمود و شهد شهادت نوشید. ⁽²⁹⁷⁾

22 - پیمودن هفتصد فرسخ برای هفت سوال

امام صادق علیه السلام فرمود: حکیم دانشمندی ، هفتصد فرسخ راه پیمود که خود را به حکیم و دانشمند دیگر برساند و هفت مطلب از او بپرسد، وقتی که با او ملاقات کرد، هفت سوال خود را به ترتیب زیر عنوان نمود:

- 1 - آن چیست که : بلندتر از آسمان است ؟
- 2 - آن چیست که : پهناورتر از زمین است ؟
- 3 - آن چیست که : بی نیازتر از دریاها است .
- 4 - آن چیست که : سخت تر از سنگ است ؟
- 5 - آن چیست که : شدیدتر از حرارت آتش است ؟
- 6 - آن چیست که : سخت تر از سرمای زمهریر (2) است ؟
- 7 - آن چیست که : سنگین تر از کوههای آسمان خراش است ؟

حکیم در پاسخ او گفت :

- 1 - بلندتر از آسمان ، حق است .
- 2 - پهناورتر از زمین ، عدالت است .
- 3 - بی نیازتر از دریاها، غنای طبع (و بی نیاز نمودن خود از دیگران) است
- 4 - سخت تر از سنگ ، قلب سخت کافر است (که در برابر آنهمه نشانه های حق ، تواضع نمی کند و قبول حق نمی نماید).

- 5 - شدیدتر از حرارت آتش انسان حریص و طمعکار است .
- 6 - سخت تر از سرمای زمهریر ناامیدی از رحمت خدا است .
- 7 - سنگین تر از کوههای استوار (از نظر گناه) تهمت و بهتان به انسان بی

گناه است . (298)

حکیم ، از این که با پیمودن هفتصد فرسخ راه ، به پاسخ سوالاتش نائل شده
، خوشحال شد و به سوی محل اقامتش بازگشت

هر جا قدم نهد، قدمش خیر مقدم	آنرا که علم و دانش و تقوا مسلم
است	است
علم است آنکه مفخر اولاد آدم	کس را به مال نیست بر اهل
است	جهلان ، فخر
عالم چراغ جامعه و چشم عالم	جاهل بروز فتنه ، ره خانه گم کند
است	

23 - احترام به نیکانی که در صلب پدرند

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: مگر علی علیه السلام در دین خدا، نیرومند نبود؟

امام فرمود: آری نیرومند بود

او پرسید: پس چرا علی علیه السلام بر اقوامی (از افراد بی ایمان و منافق) مسلط گشت، ولی آنها را به هلاکت نرساند.

امام فرمود: یک آیه از قرآن، مانع این کار بود.

او پرسید کدام آیه؟

امام فرمود: در قرآن (سوره فتح آیه 25) می خوانیم:

(لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا): و اگر مومنان و کافران از

هم جدا می شوند، کافران را عذاب دردناکی می کردیم.

سپس فرمود: خداوند و دیعه های مومنی در صلب اقوام کافر و منافق داشت

و علی علیه السلام هرگز پدرانی که در صلب آنها، این و دیعه ها بودند نمی کشت، تا

آنها ظاهر گردند... و همچنین قائم ما اهل بیت یعنی حضرت ولی عصر علیه السلام

ظاهر نمی شود تا این امانتها آشکار شوند. (299)

24 - نشانه ایمان حقیقی

هشام بن سالم گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حارثه بن نعمان انصاری (یکی از صحابه) را دید و از او چنینت احوالپرسی کرد، فرمود:

ای حارثه چگونه صبح کردی؟.

حارثه عرض کرد: اصبحت مومنا حقا: صبح کردم در حالی که به حق مؤمن هستم. (300)

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر ایمانی دارای حقیقتی است (نشانه حقیقت ایمان تو چیست؟)

حارثه عرض کرد: وجودم را نسبت به دنیا، وارسته و پارسا نموده ام، و شبها را به عبادت خدا بسر می برم، و روزها روزه می گیرم، و خودم را گوئی در عرش پروردگارم می نگرم که حساب و کتاب خدا نزدیک شده است، و گوئی بهشتیان را می بینم که در باغهای بهشت در رفت و آمدند، و دوزخیان را می نگرم که مشمول عذاب الهی هستند.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

انت مؤمن نور الله الایمان فی قلبک : تو یک انسان با ایمانی هستی که خداوند قلب تو را به نور ایمان، منور و روشن نموده است.

25 - مرگ ذلت بار مامون

مامون (هفتمین خلیفه عباسی) در اواخر عمر، لشکر مجهزی به سوی روم حرکت داد و خود نیز همراه لشکرش بود، در بازگشت همراه سپاه خود در کنار چشمه بدیدون در منطقه قشیره که منطقه سبز و خرم و خوش آب و هوا بود، توقف کرد، کنار چشمه آمد، از آب سرد و زلال آن و سرسبزی اطراف آن تعجب نمود، دستور داد چوب بزرگی از درختهای آنجا بریدند و روی آن چشمه به عنوان پل گذاردند، و بدستور او بالای آن، خانه نسبتاً وسیع پلاژ مانند، ساختند، او که در روی صندلی لمیده بود و به آب می نگریست، سکه پولی به درون آب انداختند، آب بقدری صاف بود که نقش آن سکه از بیرون آب خوانده و دیده می شد، و آب آنچنان سرد بود که کسی توان آنرا نداشت دستش را در میان آب نگهدارد.

در این لحظه ناگهان مامون، دید ماهی سفیدی همچون نقره خام به طول چهل سانت در آب پیدا شد، به همراهان گفت: هر کسی این ماهی را بگیرد، یک شمشیر (سلطنتی) به او جایزه خواهم داد.

خدمتکاران، به تلاش افتادند تا ماهی را بگیرند، یکی از خدمتکاران موفق شد و ماهی را گرفت و به جلو مامون برد، ماهی در دست او لغزید و مثل سنگی که به درون آب بیندازند در آب افتاد، ولی چند قطره از آب سرد بدن ماهی بر اثر شدت حرکاتی که داشت، به گلو و سینه مامون چکید و لباسش تر شد.

آن خدمتکار بار دیگر تلاش کرد و آن ماهی را گرفت و در میان پارچه ای آنرا نزد مامون گذارد.

مامون به او گفت: همین اکنون آنرا سرخ کن تا بخوریم.

و در همین ساعت ، لرزه بر اندام مامون افتاد، به گونه ای که قدرت حرکت نداشت ، خدمتکاران چندین لحاف آوردند و او را پوشاندند، ولی او مثل شاخه های درخت در برابر باد، می لرزید و شیون می زد: سرما، سرما، آتش آوردند و در اطراف او نهادند تا گرم شود، باز فریاد می زد، سرما، سرما، ماهی سرخ کرده را آوردند تا بخورد، اما حال او بقدری وخیم بود که حتی نتوانست مقداری از آن ماهی را بچشد و درد و رنج ، او را از همه چیز بی خبر کرده بود.

معتصم (هشتمین خلیفه عباسی برادر مامون) به دست و پا افتاد و فوراً دو طبیب معروف آن زمان بنامهای : بختیشوع و ابن ماسویه ، را بالا سر مامون آورد آنها یکی دست راست مامون را گرفت و دیگری دست چپش را، و دریافتند که نبض او بیش از اندازه اعتدال می زند، قطرات عرق از بدن او می ریخت ، وقتی معتصم از آن دو دکتر پرسید، چه بیماری است ، آنها گفتند: تاکنون در هیچ کتاب طبی چنین بیماری را نیافته ایم و گفتند: دیگر چاره ای نیست .

معتصم دکترهای دیگر را به بالین مامون آورد، ولی هیچیک نتوانستند او را نجات دهند.

شب فرا رسید، مامون لحظه به لحظه به مرگ نزدیک می شد، در این حال گفت : مرا به مکان (بلندی) ببرید تا لشکرم را بنگرم و شکوه سلطنتم را ببینم ، او را به بالای تپه ای بردند، او نگاهی حسرت بار به لشکر و خیمه های پر زرق و برقش انداخت ، آنگاه متوجه خدا شد و عرض کرد:

یا من لایزال ملکه ارحم من قد زال ملکه : ای خداوندی که ملک و حکومتش زوال پذیر نیست ، رحم کن بر کسی که حکومتش فانی شد.

سپس او را به جایگاهش بردند، معتصم مردی را کنار مامون نشانده که به او تلقین شهادتین بدهد، از آنجا که گوش مامون سنگین شده بود، صدای تلقین کننده را نمی شنید و تلقین کننده فریاد می زد، ابن ماسویه به او گفت : فریاد نزن ، اینک مامون در حالی است که فرقی بین خدا و مانی نقاش معروف نمی گذارد، خواست در آنحال به ابن ماسویه آسیب برساند، اما دیگر ناتوان بود، و طولی نکشید که جان سپرد و 17 رجب سال 218 هجری قمری با دنیا وداع گفت . (301)

آری او که قاتل حضرت رضا علیه السلام بود و آن همه در سلطنتش غرور داشت ، این چنین به خاک سیاه نشست و به گفته بعضی ، شاید پیدا شدن ماهی در قبر حضرت رضا علیه السلام هشداری برای مامون بود که فنای حکومتش نزدیک است و ماهی نشانه انتقام خدا از او است (302) و او آرزوی خوردن ماهی را بگور برد.

26 - یک بانوی قهرمان

ام سلیم همان ایام نوجوانی دختری متعهد بود وقتی ابوظلحه که هنوز مسلمان نشده بود از او خواستگاری کرد، قاطعانه گفت: اگر مسلمان شوی، همسر تو خواهم شد، ابوطلحه مسلمان شد، و در راه اسلام یک فرد مفید و متعهد گردید، ام سلیم آنگاه با او ازدواج کرد.

خداوند پسری به این دو همسر مسلمان داد این پسر بزرگ شد و به سن جوانی رسید، در این سن، بیماری سختی گرفت، و بستری شد، ابوظلحه خیلی در مورد پسرش ناراحت بود، ابوظلحه که کشاورز بود، روزها به مزرعه خود می رفت و شب به خانه بر می گشت و از جوانش احوالپرسی می کرد و به او مهربانی می نمود.

تا اینکه روزی ابوظلحه که در مزرعه اش بود، جوانش از دنیا رفت، ام سلیم فوراً با پارچه ای روی او را پوشاند، و در کنار حجره ای نهاد، وقتی هوش آمد، ام سلیم اصلاً وانمود نکرد که پسرش مرده است، ابوظلحه خواست به بالین جوانش برود، ام سلیم مانع شد و با حال خنده گفت: حالش بهتر است، ابوظلحه خوشحال گردید و با هم به بستر خواب رفتند، صبح که شد ام سلیم به شوهرش ابوظلحه گفت: اگر کسی بعضی از همسایگانش چیزی به عنوان امانت به او بدهند و بعد از آن امانت را صاحبانش پس بگیرند، آن کسی که امانت در دست او بود، بنشیند و گریه کند چگونه آدمی است؟

ابوظلحه گفت: چنین فردی دیوانه است.

ام سلیم گفت: مواظب باش تا جزء دیوانگان قرار نگیریم، فرزندت را که خدا به تو و من امانت داده بود، پس گرفت و از دنیا رفت خدا به تو صبر دهد

خود را تسلیم مقدرات الهی کن ، بی تابی نکن ، و آماده کفن و غسل و دفن او باش ، گفتار ام سلیم ، ابوظلحه را آرام کرد. (303)

ابوظلحه به حضور پیامبر ﷺ آمد و جریان فرزندش و گفتار همسرش را بیان کرد، پیامبر ﷺ از صبر قهرمانه ام سلیم تعجب کرد و برای او دعای خیر نمود و فرمود: حمد و سپاس خداوندی را که در امت من زنی همچون زن با استقامت بنی اسرائیل قرار داده است و سپس عرض کرد: خدایا شب این مرد و زن را مبارک گردان .

ام سلیم همان شب باردار شد و پس از مدتی خداوند پسری به او عنایت کرد که نامش راعبدالله گذاشتند، ام سلیم او را در قنداقه پیچید و به حضور پیامبر ﷺ فرستاد و تا کام او را بگیرد و برایش دعا کند، و بعد که عبدالله بزرگ شد، از بهترین و خالصترین مردان انصار به شمار می رفت و از فرزندان شایسته ای به وجود آمد که مردی از انصار گوید: نه فرزند از عبدالله دیدم که همه قاری قرآن بودند. (304)

27 - شرافت مکه و حج

شخصی بنام حسین بن علی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم ، مردی به من وصیت کرده که اموالش را در راه خدا مصرف کنم ، در چه راهی مصرف نمایم ؟

امام فرمود: در راه حج .

عرض کردم : او تعیین نکرده و گفته در راه خدا.

امام فرمود:

اصرفه الحج فانی لاعرف سبیلا من سبلة افضل من الحج آنرا در امور حج مصرف کن ، چرا که من راهی از راههای خدا را بهتر از حج نمی دانم ⁽³⁰⁵⁾

توضیح بیشتر درباره مکه اینکه ، قبل از اسلام از زمان آدم و ابراهیم علیهم السلام و... حتی در میان بت پرستان ، مکه حرم امن خدا محسوب می شد، و اسلام این سنت را به صورت کامل تر امضاء کرد و در جریان حدیبیه و فتح مکه و... رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم کاملا رعایت حرم امن خدا را می کرد، و حتی فتح مکه بدون خونریزی انجام گردید و اگر چند نفر در بیرون از مکه کشته شدند، آن هم بر اثر ندانم کاری بعضی از مسلمین مانند خالد بن ولید بود، و با توجه به کنگره جهانی حج و پایگاه وحدت جهانی مسلمانان و ظهور امام زمان علیه السلام در مکه و... راز شرافت و حفظ امنیت و عظمت مکه ، روشن می گردد.

28 - محکومیت اسقف

ابوقره روحانی بلند پایه مسیحی ، برای بحث و مناظره به حضور حضرت رضا علیه السلام رسید، امام به او فرمود: نظر شما درباره مسیح علیه السلام چیست ؟ او در پاسخ گفت : انه من الله (مسیح از جانب خداست).

امام فرمود: منظور تو از کلمه من چیست ؟ این کلمه بر چهار وجه استعمال می شود که پنجمی ندارد.

1 - کلمه من تبعیض باشد بنابراین مسیح علیه السلام بعضی از وجود خدا است .

2 - یا کلمه من مانند خل من الخمر (سرکه از شراب) بر اساس استحاله باشد.

3 - یا مانند صنعة من الصانع (صنعت از صنعتگر) باشد، بنابراین بر اساس مخلوق نسبت به خالق است .

یا در نزد تو وجه دیگری است ، ما را به آن آگاه کن .

اسقف ، ساکت شد و نتوانست چیزی بگوید ⁽³⁰⁶⁾

29 - جوانان را دریابید

عبدالخالق گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام به ابوجعفر احوال یکی از یاران فرمود: به بصره رفته ای؟
او گفت آری .

فرمود: چگونه دیدی که مردم هجوم به دستگاه (طاغوتی) می آورند و درکارهای آنها شرکت می کنند و با آنها آمد و رفت دارند.
او عرض کرد: سوگند به خدا چنین افراد، اندکند.
امام صادق علیه السلام فرمود:

علیک بالاحداث فانهم اسرع الی کل خیر بر تو باد به جوانان - که آنها را دریاب - چرا که آنها (طبعا) به قبول هر کار نیکی ، سریعتر از دیگران هستند
(307)

امام در این سخن کوتاه ، هشدار داد که جوانان را دریابیم ، که اگر این کار انجام نگیرد، آنان را بطور سریع جذب به گروههای دیگر می شوند، با توجه به اینکه در پیشرفت کارها، جوانان بازوی پرتوان به حساب می آیند.
بنابراین مواظب باشیم که رهنمان ضد خدا، ذهن و فکر لطیف جوانان را به خود جذب نکنند، و آنها را با نوآوریها و مطالب انقلابی حق ، جذب کنیم زیرا جوان شیفته نوآوری و امور انقلابی است .

30 - نارضایتی پیامبر ﷺ یکی از دانشمندان

می گفت: در مدینه دیدم کنار قبر حضرت رسول ﷺ جمعیت زیادی است به فکر فرو رفته و خطاب به پیامبر خدا ﷺ وسلم عرض کردم: ای رسول خدا آیا از این مردم راضی هستی؟.

در آن حال قرآنی در دستم بود، عرض کردم ای رسول خدا من این قرآن را باز می کنم، اگر از این مردم راضی هستی، از آیه سطر اول آن بیابم که نظر شما درباره این مردم چیست؟

قرآن را کنار قبر پیامبر ﷺ گشودم، دیدم در سطر اول آن، این آیه آمد:
(وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) رسول عرض کرد:

پروردگارا قوم من این قرآن را کنار (و غریب) گذاشته اند (فرقان آیه 30)

این آیه مرا تکان داد فهمیدم که رسول خدا ﷺ از این مردم ناراضی است، و باید هم چنین باشد، مسلمانانی که مظلومیت میلیونها مسلمان را در دنیایم بینند ولی خود را سر سپرده ابرقدرتها قرار می دهند، و در خط قرآن قرار نمی گیرند و به دستور قرآن عمل نمی نمایند، چگونه پیامبر ﷺ از آنها خشنود باشد (308)

31 - استخاره عجیب !

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی پس از طی دوران اجتهاد در نجف اشرف و اصفهان ، سرانجام به محل تولدش بروجرد آمده و در آنجا سکونت گزیده تا اینکه برای معالجه بیماری فتق ، در اواخر سال 1363 هجری قمری به تهران مسافرت کرده و در جوار حضرت عبدالعظیم در بیمارستان فیروزآبادی بستری شد، در این مدت ، جمعیت بسیاری از وی عیادت کردند، پس از بهبودی کامل ، علما و اساتید و فضلا از ایشان دعوت نمودند که به قم بیاید تا طلاب علوم دینی از محضرش بهره مند گردند.

در این میان آیت الله بروجردی به قرآن استخاره کرد، از حسن اتفاق این آیات در آغاز صفحه قرآن آمد:

(وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ ﴿١٨﴾ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَيْغٍ لِّلْأَكْلِينَ):

و از آسمان آبی به اندازه معین نازل کردیم ، و آنرا در زمین (در مخازن مخصوصی) ساکن نمودیم ، و ما برای از بین بردن آن ، کاملاً قادریم .

سپس بوسیله آن ، باغهایی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم ، باغهای که در آن ، میوه های بسیار است و از آن تناول می کنید، و نیز درختی که از طور سینا می روید و از آن روغن نان خورش برای خوردندگان فراهم می گردد (309) این آیات شریفه که کاملاً تناسب داشت ، و در طول 16 سال اقامت ایشان در حوزه علمیه قم به خوبی ، آثار آن که شاگردانی برجسته و...بود، موجب شد که آیت الله العظمی بروجردی تصمیم گرفت و عازم قم شد (310) و پس از شانزده سال اقامت در قم ، سرانجام صبح روز پنج شنبه 12 شوال سال

1380 مصادف با 10 فروردین سال 1340 رحلت کرد. مرقد شریفش در جوار بارگاه حضرت معصومه علیها السلام در قسمت شرق مسجد اعظم در دالان مسجد قرار دارد. و براستی از محضر این عالم بزرگ ، گلهای زیادی شکفته و میوه های فراوانی به ثمر رسیدند، و تحولی عظیم در حوزه علمیه قم به وجود آمد.

32 - گریه و تکبیر مسلمانان

سال ششم هجرت ، ماه شعبان بود، پیامبر ﷺ با مسلمانان برای جنگ بنی مطلق از مدینه بیرون آمده و به سوی جبهه حرکت می کردند، در این هنگام دو آیه آغاز سوره حج نازل شد که معنای آن دو آیه این است :

ای مردم ! از پروردگارتان بترسید، که زلزله قیامت ، امر بزرگی است . روزی که آنرا می بینید (که از شدت وحشت) مادران شیرده کودکان شیر خوارشان را فراموش کنند، و هر بارداری ، جنین خود را بر زمین نهد (و سقط نین کند) و مردم را مست بینی در حالی که مست نیستند ولی عذاب خدا، سخت است ⁽³¹¹⁾

پیامبر ﷺ صدا زد توقف کنید، همه سلمانان بدور پیامبر ﷺ حلقه زدند و پیامبر ﷺ دو آیه را خواند، مردم آنچنان تحت تاثیر قرار گرفتند که صدایشان به گریه بلند شد، و هنگام صبح بقدری به امور دنیا بی اعتنا شده بودند که حتی زین بر روی مرکبها نهادند و خیمه ای بر پا نساختند، گروهی می گریستند و گروهی در فکر فرو رفته بودند.

پیامبر ﷺ به آنها فرمود: آیا می دانید ای چه روزی است ؟
عرض کردند: خدا و پیامبرش آگاهتر است ، فرمود: روزی است که از هزار نفر 999 نفر به سوی دوزخ روان می شوند و به تنها یک نفر بسوی بهشت ، این خبر تکان دهنده آنچنان بر مسلمانان سخت آمد، که باز گریستند، سپس عرض کردند پس چه کسی نجات می یابد؟

فرمود: گنهکاران غیر از شما هستند که اکثریت را تشکیل می دهند، من امیدوارم حداقل یک چهارم شما اهل بهشت باشند - مسلمانان تکبیر گفتند -
پیامبر ﷺ فرمود: امیدوارم یک سوم شما اهل بهشت باشند - باز هم مسلمانان تکبیر گفتند - پیامبر ﷺ در آخر فرمود: امیدوارم دو سوم شما

اهل بهشت باشند زیرا که اهل بهشت صد بیست صفتند که 80 صف آنها از امت
من هستند (312)

33 - نمونه ای از ساده زیستی امام خمینی

امام خمینی همیشه و در هر زمان در شوون مختلف زندگی ساده زیستی را
رعایت می کردند، هم اکنون که رهبر جهان اسلام است ، و در کشور ایران ،
بطور عملی نیز زمام امور رهبری را بدست دارد.

همان روش سابق در ساده زیستی تغییر نکرده است به عنوان نمونه :

هنگامی که امام بخاطر بیماری قلب از قم به تهران رفته و در بیمارستان قلب
تهران بستری شدند، روزی فرمودند: من باید از محیط بیمارستان بروم اینجا
بیشتر مرا بیمار می کند و اگر وسائل رامهیا نکنند خودم می روم ، با توجه به
اینکه شورای پزشکی به بیرون رفتن امام از بیمارستان با این شرط موافقت می
کرد که منزل امام نزدیک بیمارستان باشد.

سرانجام یک ساختمان سه طبقه به فاصله نسبتاً نزدیک به بیمارستان اجاره
شد، طبقه هم کف ، پاسداران می نشستند، طبقه دوم خانواده امام و طبقه سوم
اختصاص داشت به دیدار و ملاقات .

مدتی نگذشت امام فرمود: من باید از اینجا بروم این منزل (از نظر مجلل
بودن) مناسب نیست - در حالی که آن منزل بدرد یک فرد تهرانی می خورد -
تنها اشکال آن خانه ، داشتن سنگ ، و در نمای بیرونی بود، امام به آقای رسولی
(یکی از پیشکاران) فرمودند: منزلی مانند منزل پدرتان برایم پیدا کنید، مشکل
آغاز شد و تهیه منزل مانند خانه پدر یعنی خشت و گلی آنهم در تهران
کارآسانی نبود، سرانجام همین منزل کنونی (در جماران) پیشنهاد گردید، که
مجموعاً 160 متر زمین دارد، منزل خصوصی امام دارای دو اطاق ، یکی برای

ملاقات با شخصیتها و دیگری برای استراحت و خواب ، و گاهی که ملاقات کنندگان زیاد می شوند ناگزیر از دیگری استفاده می شود...

با اینکه اجاره این منزل که درکنارش حسینیه جماران است پرداخت می شود، امام فرمودند: اعضای این خانه بیایند تا از آنها رضایت حضوری بگیرم تا اینکه همه آنها از زن و مرد آمدند و حضورا اظهار رضایت دادند. (313)

34 - عمر بن عبدالعزیز و راز قدغن کردن سب علی علیه السلام

وقتی بنی امیه روی کار آمدند، بخصوصی زمان حکومت معاویه (علیه الهاویه) با نیرنگها و تبلیغات وسیع و گوناگون ، مردم را بر ضد علی علیه السلام می شوراندند و از آن حضرت بدگویی می کردند، در حدی که مردم شام باور کرده بودند که علی علیه السلام نماز نمی خواند و... و تا آنجا که در جشنها و عزاداریها و بالای منبرها و حتی در نماز، به دستور معاویه به امام علی علیه السلام ناسزا می گفتند، این روش همچنان ادامه داشت تا وقتی که عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه بنی امیه) بر مسند خلافت نشست ، او نسبت به سایر خلفاء مردی صلح و وزین بود.

او دستور داد که این روش بسیار زشت را ممنوع کنند، با توجه به اینکه اجرای این دستور مشکل بود، زیرا دهها سال مردم عادت کرده بودند که به علی علیه السلام ناسزا بگویند.

در اینکه چرا عمر بن عبدالعزیز، این دستور را داد، عللی ذکر کرده اند، امام خودش در پاسخ این سوال چنین می گفت :

پدرم عبدالعزیز، مردی فصیح و سخنور بود، با اینکه قدرت بیانی در حد اعلی داشت ، وقتی در سخنانی به بدگویی علی علیه السلام می رسید، لکنت زبان پیدا می کرد، روزی از پدرم پرسیدم ، چرا هنگام بدگویی علی علیه السلام ، زبانت می

گیرد، در پاسخ گفت اگر مردم شام که پای منبر نشسته اند، از فضائلی که من درباره علی عَلِيٌّ می دانم، بدانند هرگز از ما پیروی نخواهند کرد. عمر بن عبدالعزیز گوید: این سخن همچنان آویزه گوشم بود، تا اکنون که زمام امور بدستم آمده، تصمیم گرفتم که نگذارم به امام علی عَلِيٌّ جسارت کنند.

او دستور داد بجای سب و ناسزاگویی به علی عَلِيٌّ، در قنوت نماز، بگویند: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...) خداوند فرمان به عدالت و احسان به ادای حقوق خویشان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می دهد، و از بدیها و زشتیها و ظلم نهی می نماید و شما را موعظه می کند که شاید متذکر شوید و از غفلت بیرون آئید (نحل - 90)

یا بگویند: (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) پروردگار ما و برادران ما را بیامرز، آنان که در ایمان بر ما پیش گرفتند، و در دلهای ما کینه ای نسبت به کسانی که که ایمان آوردند، مگذار، تو ای پروردگار ما بخشاینده مهربانی (سوره حشر آیه 10) - ⁽³¹⁴⁾ به این ترتیب، عمر بن عبدالعزیز، این روسیاهی در تاریخ اسلام را که ناسزاگویی به شخص دوم اسلام بود، پایان داد، و به این افتخار نائل شد.

35 - برخورد شدید امام صادق علیه السلام با گرانفروش

یکی از خدمتکاران امام صادق علیه السلام بنام مصادف هزار دینار پول از امام صادق علیه السلام گرفت و از طرف آنحضرت ، برای تجارت همراه کاروان تجاری مصر، به سوی مصر رهسپار شد، اتفاقاً کالاهایی که خریده بود در مصر کمیاب بود و همین موضوع باعث شد که مصادف با همراهانش هم سوگند شدند که کالاهای را گران بفروشند، و بر این اساس به مصر رفته و اجناس خود را به دو برابر قیمتش فروخت ، در حالی که خوشحال بود که با دو هزار دینار به حضور مولایش امام صادق علیه السلام می آید، او با خود فکر می کرد، امام صادق خرسند خواهد شد، ولی وقتی که دو هزار دینار را نزد امام گذاشت و جریان را به عرض رساند.

اما صادق علیه السلام آه سردی کشید و هزار دینار منفعت را نزد خدمتکار افکند و فرمود: من به چنین پولی نیاز ندارم ، عجباً که شما با هم قرار گذاشتید که جنس خود را (بخاطر کمبود) دو برابر به مسلمانان بفروشید ، یا مصادف ان مجادلة السیوف اهون من طلب الحلال : این مصادف ، جنگیدن با شمشیرها، آسانتر از تحصیل مال حلال است ⁽³¹⁵⁾

به این ترتیب می بینیم : هر گونه عواملی که موجب فشار اقتصادی به مردم بینوا می شود از جمله گرانفروشی ، در اسلام اینگونه طرد و نهی شده است .

36 - شان نزول آیه هلاکت

اسلم بن ابوعمران گوید: در جریان فتح قسطنطنیه (استانبول فعلی کشور ترکیه) در کنار این شهر بودیم، گردان مصر به فرماندهی عقبه بن عامر بود و گردان شام بفرماندی فضاله بن عبید بود، لشکر عظیمی از روم در برابر ما قرار گرفت که مانع فتح قسطنطنیه شوند، ما مسلمانان صفهای خود را آراستیم و آماده جنگ شدیم، ناگهان یکی از شجاعان مسلمان به قلب لشکر روم زد، عده ای از مسلمانان فریاد زدند: سبحان الله فلان کس خود را با دست خود به هلاکت انداخت (با اینکه قرآن می فرماید: (**وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**) ، با دست خود، را به هلاکت نیفکنید

ابویوب انصاری، صحابی نزدیک رسول خدا ﷺ فریاد زد: این مردم! شما این آیه را معنی غلط می کنید، این آیه در مورد ما انصار نازل شده است از این جهت که وقتی خداوند دینش را استوار ساخت و مسلمانان بسیار شدند، بعضی از ما انصار پنهانی به بعضی دیگر گفتند: اسلام پیروز شد ولی اموال ما در این راه از دست دفت اگر ما ثروت خود را نگه می داشتیم، امروز آنرا توسعه داده و از آن بهره مند می شدیم.

این آیه (یعنی آیه 195 بقره) در رد ما نازل شد و فرمود (**وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**) و در راه خدا انفاق کنید و با دست خویش، خود را به هلاکت نیفکنید و نیکوکاری کنید، چرا که خداوند نیکوکاران را دوست دارد (316)

نتیجه اینکه: در آیه مذکور نهی از افراط یا تفریط در انفاق است که موجب هلاکت فرد یا جامعه می شود، و فرضا اگر از این آیه، قاعده کلی استفاده کنیم،

با توجه به آیات و روایات دیگر در مورد جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، شامل موارد جهاد و پیکار حق نخواهد شد هر چند موجب ضرر ظاهری گردد.

37 - دختر ناصرالدین شاه در خدمت شیخ

روزی دختر ناصر الدین شاه ، به نجف رفت و در نجف وارد خانه شیخ انصاری مرجع تقلید وقت (متوفی 281 ه. ق) گردید، وضع اتاق بسیار ساده بود آثار زهد از در و دیوار خانه می بارید.

شاهزاده گفت : اگر ملا و مجتهد این است ، پس ملا علی کنی (از علمای برجسته زمان خود که به سال 1306 از دنیا رفت و قبرش در جوار حضرت عبدالعظیم است) چه می گوید؟!

هنوز سخن شاهزاده تمام نشده بود که شیخ انصاری ناراحت گردید و به شاهزاده تند شد و گفت : برخیز از اینجا برو... دیگر از این حرفها در اینجا نزن ، تو کجا اظهار نظر درباره ملا علی کنی کجا؟ او حق دارد و باید چنین زندگی کند زیرا در برابر پدر تو (ناصر الدین شاه) قرار گرفته ، ولی من در میان طلاب و مستمندان ، باید چنین زندگی کنم .

شاهزاده خانم تحت تاثیر سخنان عمیق شیخ انصاری قرار گرفت ، برخاست و سینه مادر شیخ را بوسید و گفت : فرزندی که چنین پستانی شیر نوشیده ، احترام این مادر بر من لازم است ⁽³¹⁷⁾

38 - تبریک به ظالم

محمد بن مسلم یکی از شاگردان معروف امام باقر علیه السلام گوید: همراه عده ای در کنار در خانه امام باقر علیه السلام در حضور آنحضرت بودیم ، آنحضرت نگاهش افتاد که دستجاتی ، گروه گروه به جایی می روند، به بعضی از حاضران فرمود: آیا در مدینه حادثه جدیدی رخ داده ؟ او عرض کرد: تازگی از طرف دستگاه خلافت (طاغوتی عباسی) برای مدینه ، فرمانداری تعیین شده و این مردم به دیدار او می روند تا به او تبریک بگویند.

امام باقر علیه السلام فرمود: ان الرجل لیغذی علیه بالامر یهنی به و انه لباب من ابواب النار براستی مردی که به نزدش می روند تا به او بخاطر مقامی که به او داده شده ، تبریک بگویند، ولی قطعا ورود بر او، ورود بر دری از درهای دوزخ است . (318)

و از آن حضرت سوال شد که چه می فرمایید: درباره ورود به اداره های اینها دستگاه خلافت عباسیان ؟ در پاسخ فرمود: نه هرگز حتی به مقدار کشیدن قلم نباید به آنها کمک کرد.

39 - اخطار امام به دوستان و دلجویی از آنها

یحیی بن ابراهیم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فلانی و فلانی و... به شما سلام رساندند، فرمود: بر آنها سلام باد، عرض کردم: از شما التماس دعا داشتند، فرمود: برای چه؟ عرض کردم: به دستور منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) به زندان افتاده اند.

امام فرمود: در چه رابطه؟، عرض کردم، منصور آنها را به کارمندی دستگاه گرفت، بعد آنها را زندانی نمود.

سپس سه بار فرمود: چرا و برای چه؟ مگر من آنها را از این کار (کارمند شدن برای ظالم) نهی نکردم، مگر نهی نکردم، مگر نهی نکردم؟ هم النار، هم النار، هم النار: آنها (دستگاه خلافت) آتشند، آنها آتشند آنها آتشند (یعنی آنها اهل دوزخند شما خود را همراه آنها نکنید).

در پایان برای آنها دعا کرد و از خداوند خواست که آنها را از زیر سلطه ستمگران آزاد سازد.

یحیی گوید: پس از این ملاقات با امام، در مورد آنها جويا شدیم، اطلاع یافتیم که سه روز پس از دعای امام، آنها آزاد شده اند ⁽³¹⁹⁾

40 - غذای علی علیه السلام

شبى اميرمؤ منان على علیه السلام در افطار، مهمان دخترش ام كلثوم . سفره را آورد و پهن کرد و سپس نان جو و شیر و نمک در آن گذاشت ، امام على علیه السلام بعد از نماز، نظرش به سفره افتاد، سرش را تکان داد و فرمود:
یا ام كلثوم متى تناول ابوک الخبز مع الادمین : ای دخترم ام كلثوم ، چه وقت پدرت نان را با دو خورش خورده است !؟

ام كلثوم ، شیر را برداشت ، و على علیه السلام با نان جو و نمک افطار کرد ⁽³²⁰⁾

41 - دو دریای عمیق

یحیی بن سعید گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: منظور از (آیه 19 و 20 سوره رحمان) (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ) (دو دریا با هم پیوند و ملاقات یافتند و بین آن دو، برزخ (واسطه ای) است که مانع برتری یکی بر دیگری است حضرت على علیه السلام و فاطمه (سلام الله علیها) است که دو دریای عمیق هستند و هیچیک به دیگری برتری نمی کند)، و منظور از (آیه 21 سوره رحمان) (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ) (از آن دو، مروارید و مرجان پدید می آید) حسن و حسین علیه السلام هستند که مروارید و مرجان می باشند. ⁽³²¹⁾

بعضی از مفسران در تشریح مطلب فوق چنین گوید: پیوند یافت دریای نبوت فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله به دریای امامت على علیه السلام با ازدواج این دو، و بین این دو، رسالت قدسی محمدی صلی الله علیه و آله است که واسطه بین این دو است (بینهما برزخ لایبغیان) گرچه قبلا على علیه السلام و فاطمه علیه السلام پیوند مکتبی و روحانی با پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، ولی اینک این پیوند با پیوند جسمانی (در پرتو ازدواج)

تکمیل شد و از این دو، لولو و مرجان یعنی حسن و حسین علیهما السلام که مجمع
ولایت روحانی و نبوت نسبی هستند آشکار شدند ⁽³²²⁾

42 - دعای مشتمل بر اسم اعظم

مردی در حضور پیامبر ﷺ مشغول نماز بود پس از نماز این چنین دعا کرد:

اللهم انی اسئل بان لك الحمد لا اله انت ، المنان بدیع السموات و الارض
ذوالجلال و الاكرام یا حی یا قیوم .

: خداوندا! از درگاه تو مسئلت می کنم که حمد و سپاس مخصوص تو است ،
تو خدای بی همتا هستی ، خداوندی که نعمت بخش ، و آفریدگار آسمانها و
زمین است . و صاحب جلال و اکرام (صفات سلبيه و ثبوتیه) است ، ای خدا
حی و توانا.

پیامبر ﷺ به اصحاب و یارانش فرمود: دیدید که این مرد، خدا را با چه
نامی خواند؟

اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش ، آگاهتر هستند؟!.

پیامبر ﷺ فرمود: و الذی نفسی بیده لقد دعی الله باسمه الاعظم الدی اذا
دعی به اجاب : سوگند به خداوندی که جانم در دست او است ، او خدا را به
اسم اعظمش خواند که اگر به آن اسم خوانده شود، دعا را به اجابت می رساند
(323)

43 - فقیه و دریافت کننده حق

شخصی وارد مسجد پیامبر ﷺ شد و به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا به من قرآن بیاموز، پیامبر ﷺ او را به یکی از یارانش سپرد، او دست این شخص را گرفت و به کناری برد و سوره زلزال را برای او خواند تا رسید به این آیه :

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ): هر

کس بمقدار اندک نیکی کند آنرا می بیند، و هر که بمقدار اندک بدی کند آنرا می بیند.

آن مرد کمی فکر کرد، و به خواننده آیه گفت : آیا این جمله ، وحی است ؟ او در جواب گفت آری .

آن مرد، گفت : من درس خود را از همین آیه آموختم ، یعنی همین آیه برای موعظه و نشان دادن خط و راه راست و پیمودن آن کافی است !

سپس آن صحابی رسول خدا ﷺ بحضور رسول خدا ﷺ رسید و جریان را گفت و اضافه کرد که آن مرد: مطلب را دریافت و گفت همین آیه بس است و من درسم را گرفتم .

پیامبر ﷺ فرمود: دعوه فانه فقه : او را آزاد بگذارید که حقیقت را دریافت و شناخت ⁽³²⁴⁾

آری این است که انسان فقیه که شرط اول فقاهاست آن است که بشر در برابر حقایق تسلیم گردد و آن را بشناسد و این گونه از شنیدن یک آیه قرآن دگرگون شود.

44 - موعظه کافی

صعصه بن ناجیه (جد فرزندق) به حضور رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: مرا موعظه کن ، پیامبر ﷺ فرمود:

تو را به مادر و پدر و نزدیکانت سفارش می کنم که با آنها نیک رفتار کنی او عرض کرد: باز موعظه کن .

فرمود: تو را سفارش می کنم که بین دو طرف ریش خود (یعنی زبان و دهان خود) را حفظ کن و همچنین بین دو پای خود را نگهدار (تا از نظر امور جنسی به انحراف کشیده نشوی).

و طبق روایت دیگر، صعصه این آیه را شنید: فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرا یره : پس کسی که اندکی کار نیک کند آن را می بیند و کسی که اندکی کار بد کند آن را می بیند. (زلزال - 7 و 8)

گفت : همین مقدار موعظه مرا کافی است ، باکی ندارم که از قرآن جز این آیه را نشوم ، که موعظه در این آیه به آخرین حد رسیده است .

و باز گفتنی است که : عبدالله بن مسعود می گفت : محکمترین آیه در قرآن همین آیه است (یعنی در میان آیات محکمت ، روشن ترین آنها همین دو آیه فوق است). (325)

45 - رضایت به عمل خیر

شخصی از حضرت رضا علیه السلام پرسید: چرا در زمان حضرت نوح علیه السلام همه مردم حتی کودکان و افراد بی گناه غرق شدند؟!

امام رضا علیه السلام در پاسخ فرمود: در این بلای بزرگ کودکی وجود نداشت زیرا خداوند چهل سال قبل از طوفان ، زن و مرد آنها را عقیم و نازا کرده بود، بنابراین آنان که غرق شدند، کودک نبودند و خداوند بی گناهان را عذاب نمی کند.

امام در مورد بقیه مردم (بی تفاوت) از این رو غرق شدند که به تکذیب تکذیب کنندگان راضی بودند: و من غاب عن امر فرضی به کان کمن شهید: و کسی که در مورد موضوعی ، غایب بود، ولی (وقتی شنید) به آن راضی شد، مانند کسی است که در اصل جریان حاضر بودند ⁽³²⁶⁾

46 - پاسخ شاه مصر به سفیر پیامبر ﷺ

حاطب پسر ابی بلتعہ از یاران شجاع و با کفایت و لایق پیامبر اسلام ﷺ بود، و در جنگهای اسلام همچون یک سرباز جانباز و مخلص، از اسلام دفاع می کرد، و حتی در جریان رساندن نامه پیامبر ﷺ به پادشاه مصر (مقوقس سفیر و نامه رسان پیامبر ﷺ) شد، و شخصا رساندن پیام پیامبر ﷺ را به مقوقس به عهده گرفت.

او با کمال شہامت، نامه پیامبر ﷺ را از حجاز به مصر برد، و به شاه مصر که مسیحی بود داد.

شاه پس از خواندن نامه به حاطب گفت: اگر به راستی محمد ﷺ پیامبر خدا است، چرا در مورد کسانی که او را آزار می رسانند نفرین نمی کند تا همه هلاک شوند؟

حاطب در پاسخ گفت: مگر عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر نبود، پس چرا در مورد یهودیانی که در صدد کشتن او بودند نفرین نکرد؟

مقوقس از حاضر جوابی، و پاسخ شایسته حاطب خوشوقت شد و گفت: تو شخصی دانشمند هستی و از نزد دانشمندی به اینجا آمده ای! ⁽³²⁷⁾

ولی همین حاطب با این سابقه خوب، در یکی از جریانات سیاسی بخاطر حفظ اموالش در مکه از دستبرد مشرکان، خواست توسط یک زن جاسوس خبر سری از ارتش اسلام به دشمن بدهد، سخت محکوم و مورد نکوهش واقع شد که در تاریخ آمده است.

47 - پاسخ به سوال

شخصی از امیر مومنان علی علیه السلام پرسید: گاهی (گویا) در آیات قرآن ضد و نقیض به چشم می خورد مثلا در آیه ای می خوانیم : در قیامت بر لب و دهان مردم مهر می نهند (مانند آیه 65 سوره یس و 24 سوره نور) **(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ...)** در جای دیگر می گوید: دهانها باز است و مردم فریاد می زنند و یکدیگر را لعنت می کنند (مانند آیه 49 سوره کهف ، یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب ...) حضرت در پاسخ فرمود: مراحل و توقفگاهها در روز قیامت فرق دارد، در یک مرحله ، لبها باز است و در یک مرحله بسته ، در یک مرحله مشرکان می گویند: والله ربنا ما كنا مشرکین : خداوند پروردگار ما است و ما در دنیا مشرک نبودیم (328) و چون دروغ می گویند مهر بر لبهایشان زده شود و بجای لبها پوست و دستها و پاها به گمراهی آنها گواهی می دهند. ⁽³²⁹⁾

48 - حساب دقیق خدا در قیامت

به فرموده : قرآن ، لقمان در اندرزهای خود به پسرش می فرماید: **(يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ)** ⁽³³⁰⁾ ای فرزندم هرگاه به مقدار وزن یکدانه خردل کار نیک یا بدی انجام دهی ، خواه این کار در آسمانهای بلند باشد و خواه در قعر زمین و یا در شکاف کوهها و سنگها، بالاخره خداوند در روز قیامت ، آن عمل را در برابر تو حاضر و پاداش نیک و بد کارت را خواهد داد

49 - سوال قبر

امام زین العابدین علیه السلام در مدینه در هر جمعه در مسجد النبی می نشست و مردم را موعظه می کرد، در یکی از جلسات ، سخن از سوال قبر به پیش آمد، از جمله فرمود: دو فرشته (نکیر و منکر) در قبر می پرسند:

1 - تو خدا پرست بودی یا نه ؟ 2 - پیامبر و مکتب تو چه بود؟ 3 - رهبر و امام تو که بود؟ 4 - عمرت را در چه راهی مصرف کردی ؟ 5 - اموال خود را در چه راهی مصرف نمودی ؟ ⁽³³¹⁾ 6 - با چه کسی دوست بودی ؟ ⁽³³²⁾ و طبق بعضی از روایات ، سوال در عالم برزخ مخصوص کسانی است که یا در درجه عالی ایمانند و یا در درجه نازل کفر، اما انسانهای معمولی رها هستند تا قیامت فرا رسد. ⁽³³³⁾

50 - طلبه جوان و مرجع تقلید

عالم بزرگ و مجاهد سترگ مرحوم آخوند خراسانی (ملا محمد کاظم متوفی 1330 هـ) مولف کتاب معروف کفایه الاصول از مراجع برجسته و از شاگردان ممتاز میرزای شیرازی است، که علاوه بر این مقامات علمی، رهبر انقلاب مشروطه نیز بود.

شبی از شبها که همه در خواب فرو رفته بودند، طلبه ای در نجف، حلقه در منزل ایشان را چندین بار کوبید، همسر این طلبه می خواست وضع حمل کند، و چون این طلبه در نجف، تهیدست و تنها بود، و منزل قابله را نمی دانست از اینرو به منزل آخوند آمده بود تا کمک بگیرد. دیری نپائید که کسی دم در آمد و بدون اینکه نام کوبنده را بپرسد، آنرا باز نمود، وقتی در باز شد، طلبه جوان، آقای آخوند را دید که شالی سفید بر سر بسته و قلمی بالای گوش راستش گذارده او از فرط شرمندگی، سلام کردن را فراموش کرد. آخوند گفت: سلام علیکم چه فرمایش داشتید؟

طلبه جوان پس از اظهار شرمندگی، جریان خود را شرح داد و خواهش کرد که مستخدم منزل را بفرستد و او را به منزل قابله راهنمایی کند.

آخوند گفت: مستخدم اکنون در خواب است، خودم می آیم، طلبه جوان اصرار کرد، مستخدم را بیدار کنید، تا با او به خانه قابله برویم، آخوند فرمود: او تا ساعت معینی که حد کارش بوده کار کرده و اکنون وقت استراحت او است، یک دقیقه صبر کنید من می آیم. اندکی بعد آخوند در حالی که عبائی به دوش افکنده و فانوسی بدست از منزل خارج شد و با آن طلبه به منزل قابله رفتند، و دم در جریان را به قابله گفت و سپس همراه قابله، با فانوسی که در دست داشت برای راهنمایی به راه افتاد تا به خانه طلبه رسیدند و خود به منزل

برگشت ، و اندکی بعد مقداری قند و شکر و پارچه برای آن محصل جوان
فرستاد. آن طلبه می گفت : از آن پس من هر وقت مرحوم آخوند را می دیدم ،
از شرم ، سرم را پائین می انداختم ، اما او بیش از پیش به من محبت می کرد.
(334)

اگر زیر دستی بیفتد رواست	زیر دست افتاده ، مرد خدا است
تواضع سر رفعت اندازد	تکبر به خاک اندر اندازد
افتادگی آموز اگر قابل فیضی	هرگز نخورد آب زمینی که بلند
آری از مردمک دیده بیاید	دیدن همه کس را و ندیدن خود
آموخت	را

51 - قبول توبه کفن دزد

زمان پیامبر اسلام ﷺ بود، جوانب قبرها را می شکافت و کفن مردگان راباز می کرد و باخود می برد و می فروخت .

این جوان روزی گریان به حضور پیامبر ﷺ آمد، و سخت ناراحت بود و می گفت : از خشم خدا می ترسم

پیامبر ﷺ به او فرمود: آیا شرک ورزیده ای ؟ گفت : نه .

فرمود: خون ناحق ریخته ای ؟ گفت : نه

فرمود: خدا گناه تو را می آمرزد هر قدر زیاد باشد.

عرض کرد: گناه من از آسمانها و زمین و عرش و کرسی بزرگتر است .

پیامبر فرمود: آیا گناهت از خدا هم بزرگتر است ؟

عرض کرد: نه ، خدا از همه چیز بزرگتر است .

فرمود: برو (توبه کن) که خدای بزرگ ، گناه بزرگ را می آمرزد.

بعد فرمود: بگو ببینم گناه تو چیست ، عرض کرد: هفت سال نبش قبر می کردم ، و کفنهای مردگان را می دزدیدم ، تا اینکه وقتی هنگام نبش قبر، به جسد دختری از انصار برخورد کردم ، بعد از آنکه او را برهنه نمودم ، شهوت جنسی در درونم به هیجان درآمد (سپس ماجرای تجاوز خود را شرح داد).

وقتی که سخن به اینجا رسید پیامبر ﷺ برآشفته و ناراحت گردید و فرمود: این فاسق را بیرون کنید، و به او فرمود: تو چقدر به دوزخ نزدیکی ؟

جوان بیرون آمد، سخت گریه می کرد و عرض می کرد: ای خدای محمد ﷺ اگر توبه مرا می پذیری پیامبرت را از آن باخبر کن ، و اگر نه آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوزان ، و از عذاب آخرت برهان ، پس از مدتی ، پیک وحی بر پیامبر نازل شد و آیه 54 سوره زمر رابه آن حضرت خواند: (قُلْ يَا

عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ . إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
(جمیعا ای پیامبر به بندگانم که زیاده روی در هوسهای نفسانی کردند، بگو از
رحمت خدا ناامید نشوید، خداوند (در صورت توبه) همه گناهان شما را می
آمرزد (335).

52 - علاقه پیامبر ﷺ به حسین علیهما السلام و خبر از شهادت او

ام سلمه (یکی از همسران رسول خدا) گوید: پیامبر ﷺ در حجره من بود (و آن روز نوبت من بود) پیامبر ﷺ فرمود: در را ببند که کسی وارد نگردد، در این میان که کنار در بودم ناگهان دیدم حسین علیهما السلام (که آن وقت کودک بود) آمد، در را فشار داد و باز کرد و وارد خانه شد، و می خواست بر پشت رسول خدا ﷺ سوار گردد، پیامبر ﷺ او را می بوسید و از دیدار او شاد می شد.

فرشته ای به پیامبر ﷺ عرض کرد: آیا حسین علیهما السلام را دوست داری ، پیامبر ﷺ فرمود: آری ، فرشته گفت : امت تو او را می کشند و اگر بخواهی محل قتل و شهادت او را به تو نشان می دهم .

آن فرشته ، پیامبر ﷺ را برد و محل شهادت حسین علیهما السلام (کربلا) را به پیامبر ﷺ نشان داد.

پیامبر ﷺ آمد و مقداری خاک سرخ آورده بود، ام سلمه آن خاک را گرفت و در دستمالی ریخت و برای خود نگهداشت . (336)

روزی پیامبر ﷺ نماز می خواند، حسن و حسین نزد آن حضرت آمدند، و بر پشت آن حضرت سوار شدند، مردمی که آنجا بودند آنها را دور می کردند، پس از نماز، پیامبر ﷺ به مردم فرمود: حسن و حسین علیهما السلام را آزاد بگذراید، آنها محبوب من هستند، پدر و مادرم بفدای آنها و پدر و مادرشان باد، بدانید کسی که مرا دوست دارد این دو (حسن و حسین) را دوست خواهد داشت . (۳۳۷) .

53 - انتخاب انقلابی و سرنوشت ساز

زید بن حارثه که از اصحاب نزدیک پیامبر اسلام ﷺ بود، در دوران ، کودکی با مادرش سعدی دختر ثعلبه که از طایفه معان بود، به خانه بستگان خود می رفت ، در دوران جاهلیت که دوران زور و استعمار بود، و هر کسی زورمندتر بود بیشتر غارت می کرد، طایفه بتی قین به بستگان مادری زید حمله برده و اموال آنها را غارت کردند و زید را جزء کالاهای غارت شده ، به اسارت گرفتند و به عنوان برده به بازار آورده و فروختند.

حکیم بن حزام (برادر زاده خدیجه کبری) زید را برای عمه اش خدیجه رضی الله عنها خرید، پس از آنکه پیامبر ﷺ به پیامبری رسید، زید را دعوت به اسلام کرد، او اسلام را پذیرفت از اینرو زید، سومین یا چهارمین نفری است که قبول اسلام کرده است .

حارثه پدر زید از فراق زید خیلی ناراحت بود و در این باره شعرهای غم انگیزی سروده بود و به بستگان سفارش کرده بود که بگردند هر کجا او را یافتند خبر دهند. تا اینکه در مراسم حج ، چند نفر از طایفه کلب ، زید را دیده بودند و همدیگر را شناخته بودند، زید به آنها گفت : می دانم که پدر و مادرم برای سخت ناراحتند، ولی این شعر را از قول من به آنها برسانید:

فانی بحمدالله فی خیر اسرة کرام معد کابرا بعد کابر
من به حمد خدا در میان بهترین و گرامیترین خاندان هستم که همه جوانمردی
و بزرگواری و نیکوکاری در آن جمع است .

آن چند نفر از طایفه کلب ، پس از مراسم حج به وطن (که در حدود یمن بود) برگشتند و جریان دیدارشان را با زید را به پدر زید گفتند و موقعیت زید را شرح دادند و سوگند خوردند که راست می گویند.

حارثه پدر زید همراه برادرش کعب (عموی زید) و فدیة (مال و ثروتی) برای خریدن زید برداشتند و به سوی مکه رهسپار شدند.

در مکه از پیامبر ﷺ سراغ گرفتند، به آنها گفته شد که پیامبر ﷺ در مسجد است، آنها به مسجد رفته و به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب شدند، و گفتند:

این پسر عبدالله ای پس عبدالمطلب ای پسر هاشم ای پسر بزرگ و آقای قوم خود، شما اهل حرم خدا و همسایه آن هستید و کنار خانه خدا بسر می برید، شما کسی هستید که محبوسان را آزاد می کنید و به اسیران غذا می دهید ما به حضورت در مورد فرزندانمان که نزد شما است آمده ایم، بر ما منت بگذار و به ما احسان کن، و او را به این فدیة (اموال) تعویض فرما. و هر چه فدیة بیشتر بخواهی ادا می کنیم.

پیامبر فرمود: فرزندان کیست؟

گفتند: زید پسر حارثه.

پیامبر فرمود: پیشنهاد مرا می پذیرد؟

گفتند آن چیست؟

فرمود: زید را بطلبید و اختیار را به خود او واگذار کنید، اگر شما را برگزیدت او بدون فدیة، مال شما باشد، و اگر مرا برگزید، سوگند به خدا من کسی نیستم که هر کس مرا برگزید، او را از خود برانم، بهر حال او آزاد است.

آنها گفتند با ما با کمال احسان و انصاف سخن فرمودی.

پیامبر ﷺ زید را احضار کرد، و به او فرمود: اینها را می شناسی، عرض کرد: آری، فرمود: کیستند؟ گفت این پدرم و این عمویم می باشد.

فرمود: اکنون تو آزاد هستی ، پدر و مادرت را اختیار کنی یا ما را زید گفت :
من تو را برگزیدم و هیچکس را بر تو مقدم نمی دارم ، تو بجای پدو عمویم
هستی .

پدر و عموی زید به زید گفتند: وای بر تو، تو بردگی را بر آزادی و بر پدر و
عمو خویشانت ترجیح می دهی ؟ زید گفت : پدرم ! آری ، انی قد رایت من هذا
الرجل شیئا ما انا بالذی اختار علیه احدا ابدا
من از این مرد چیزی دیدم که هرگز هیچکس را بجای حضور و خدمت او
بر نمی گزینم

از این پس پیامبر ﷺ اعلام کرد: که زید پسر من است ، من از او ارث می
برم و او نیز از من ارث می برد، و مسلمانان طبق این اعلام به او زید بن محمد
می گفتند.

وقتی پدر و عموی زید، زید را در کمال راحتی و آسایش در نزد شخصی
بزرگوار دیدند، خوشحال شدند و با کمال خرسندی و رضایت از مکه به وطن
خود بازگشتند. (338)

54 - کار خوک چی های کاشان

روزی شخصی به مرجع تقلید بزرگ مرحوم شیخ انصاری (متوفی 1281 هـ ق. مدفون در نجف اشرف) گفت: آقا شما خیلی هنر می کنید، که اینهمه وجوهات (سهم امام) به شما می رسد در آن هیچ تصرف نمی کنید؟! شیخ در پاسخ گفت: حداکثر کار ما کار خوک چی های کاشان است که پول به آنها می دهند که بروند از اصفهان کالا بخرند و بیاورند به کاشان، آیا دیده ای که به مال مردم خیانت کنند؟، آنها امین هستند، این مساله امر مهم نیست بلکه بنظر شما مهم آمده است ⁽³³⁹⁾

گر در طلب گوهر کانی، کانی ور در پی جستجوی جانی،

جانی

من فاش کنم حقیقت مطلب را هر چیز که در جستن آنی، آنی

55 - ملاقات ناصرالدین شاه با ملا هادی

ملا هادی سبزواری از حکمای برجسته صاحب کتاب منظومه سبزواری و... در سبزواری در محیطی بسیار ساده و در کمال زهد می زیست ، ناصرالدین شاه بعضی از آثار او را دیده بود، می خواست با او ملاقات کند، در یکی از سفرهای خود از تهران به مشهد، سر راه در سبزواری خبر ندهد، تا بدون اطلاع قبلی بر او وارد گردیم ، به همین ترتیب شاه وارد خانه او شد، هنگام نهار بود، شاه نگاه کرد دید، غذای ملا هادی تنها یک گرده نان اتس ، و لقمه های نان را در یک ظرف کوچک که مایعی در آن بود فرو می کرد و در دهان می گذاشت ، فهمید که در آن ظرف سرکه است ، شاه کنار سفره او نشست ، از حال ، او پرسید و در ضمن به اطراف اطاق نگاه کرد و نمدهای کهنه و پاره را دید..گفت : من تصور می کردم حال و وضع شما خوب باشد...چرا به زندگی محقر برای خود ساختی ؟

ملا هادی گفت : همین سه نم را نیز که در کف اطاق انداخته ام باید بگذارم و بروم ولی نمدها در دنیا می ماند.

شاه گفت : با این سنی که دارید نباید غذای شما نان و سرکه باشد.

ملا در پاسخ گفت : کسانی هستند که مستحق می باشند، من به آنها کمک می کنم . از این رو به خود من بیشتر از این نمی رسد ⁽³⁴⁰⁾

جان را بلند دار که این است	پستی نه از زمین و بلندی ، نه از
برتری	سما است
آن را که دیبه هنر و علم در بر	فرش سرای او چه از غم از آنکه
است	بوریا است
با دانش است فخر، نه با ثروت و	تنها هنر تفاوت انسان با چارپا

عقــار اســت

56 - دلاور مرد آگاهی از دیار دیمامه

طفیل بن عمرو از اهالی یمامه⁽³⁴¹⁾ بود، در آغاز بعثت، در سفری به مکه آمد و جریان پیامبر ﷺ و دعوت او، کارشکنی کافران را شنید، طفیل شخص دوراندیش و شاعر و خوش فهم بود، با خود گفت: به حضور محمد ﷺ بروم و از نزدیک سخنش را بشنوم، ببینم چه می گوید:

ولی مشرکان اجازه نزدیک شدن به محمد ﷺ را نمی دادند، طفیل به شرط اینکه گوشه‌هایش را با پنبه محکم بگیرد، تا صدایی نشنود، وارد مسجد الحرام گردید. و به حضور محمد ﷺ رفت و از آن جا که خدا می خواست، چند جمله از سخن آنحضرت را شنید.

خودش می گوید بقدری این چند جمله، شیرین بود که هرگز چنین سخنی نشنیده بودم.

سرانجام او در همان سفر، در خانه به حضور پیامبر ﷺ رسید و گفتار دیگر رسول خدا ﷺ را شنید و گم شده اش را یافت و مسلمان گردید، او اشعاری در این مورد سرود که از جمله آنها اشعار زیر است:

يحذرنى محمدها قریش و ما انا بالهيب لدى الخصام
فقام الى المقام وقمت منه بعيدا حيث انجو من ملام
واسمعت الهدى وسمعت قولاً كريماً ليس من شجع الانام
و صدقت الرسول و هان قوم على رموه بالبهت العظام
مشرکان قریش مرا از محمد ﷺ بر حذر می دارند، و من هنگام نزاع، ترسو نیستم.

او پیامبر کنار مقام (جوار کعبه) بود، و من دورا دور او را می نگرستم، و کم کم - برای نجات از سرزنش کننده - خود را به محمد ﷺ رساندم، راه

هدایت را دریافتم و سخن بلند معنایی از او شنیدم ، که شجاعان را یارای گفتن
(یا شنیدن آن سخن در آن شرایط سخت نیست .

رسول خدا ﷺ را تصدیق نمودم ، هر چند مرا هدف تهمت های
ناجوانمردانه قرار دادند.

طفیل به رسول خدا ﷺ عرض کرد: از خداوند بخواه تا نشانه ای بر
صدق گفتارم قرار دهد، و در پرتو آن ، قوم خود، (قبیله دوس) را به اسلام
جذب کنم .

پیامبر ﷺ از خدا خواست که برای او علامتی قرار دهد.

طفیل به سوی وطن بازگشت همینکه بالای تپه ای که نزدیک قبیله دوس بود
رسید، نوری در سر تازیانه اش ظاهر شد که مانند چراغ می درخشید.

طفیل وقتی به وطن رسید، مردم را دعوت به اسلام کرد، نخست خانواده و
بستگانش به اسلام گرویدند، طفیل به حضور پیامبر ﷺ در که و سپس
مدینه رفت و آمد می کرد و در جنگ خندق که رد سال پنجم هجرت واقع شد
با جمعیتی از خاندانش در حدود هشتاد نفر به مدینه آمده و در جنگ ، بیاری
مسلمانان شتافتند.

و خودش در جنگ بدر و احد، شرکت نمود، و در فتح مکه به تقاضای
خودش ، از طرف پیامبر ﷺ مامور ویران کردن و آتش زدن بتخانه ذی
الکفین و شکستن بتهای آن گردید و با شجاعت این ماموریت را انجام داد.
از آن جا که شاعر بود، وقتی که بتها را می شکست : این اشعار را سروده و
می خواند:

یا ذا الکفین لست من عبادک میلادنا اقدم من میلادک انا حشوت النار فی

فوادک

یعنی : ای بت ذوالکفین من از پرستش کنندگان تو نیستم ، چرا که تاریخ تولد ما جلوتر از پیدایش تو است ، اکنون شکم تو را پر از آتش می کنم .
او همچنان در مدینه بود، تا رسول خدا ﷺ رحلت کرد، بعد از آنحضرت جزء سپاهیان اسلام برای سرکوبی مرتدین نجد رفت و جنگید، و سپس به یمامه رفت و در آنجا دار دنیا را وداع گفت .⁽³⁴²⁾

57 - بیاد شاعر آزاده اهل بیت علیهم السلام

در عصر خفقان خلافت بنی عباس ، شعر گفتن در مدح امامان اهل بیت علیهم السلام و بیان حقایق در ضمن اشعار، از شمشیر برنده برای طاغوت‌های عباسی ، برنده تر بود، و همچون صاعقه ای بود که به خرمن هستی آنها می خورد.

اسماعیل بن محمد معروف به سید حمیری از آزادمدانی است که در شان پیامبر صلی الله علیه و آله ، قصائد و اشعار بسیار سروده و خواند. و از مدائنی نقل شده : سید حمیری سواره در میدان کوفه ایستاد و اعلام کرد: هر کس یک فضیلتی از علی علیه السلام نقل کند که من آنرا به شعر در نیاورده باشم یک اسب و آنچه دارم به او جایزه می دهم .

محدثین و راویان ، فضائل علی علیه السلام را از هر کتاب و سندی دیده بودند نقل کردند، او اشعار خود را که متضمن همان فضیلتها بود می خواند.

تا آنکه شخصی گفت : از ابوالرعل المرادی شنیدم گفت : در حضور علی علیه السلام بودم ، برای نماز مشغول وضو گرفتن شد، کفشش را بیرون آورد که پایش را مسح کند، ماری داخل کفش شد، وقتی که آن حضرت (بدون توجه) خواست کفش را بیوشد، کلاغی آمد و کفش را ربود و بالا برد و به زمین افکند و آن مار بیرون آمد، آن گاه علی علیه السلام کفشش را پوشید...

سید حمیری تا این فضیلت را شنید، آنچه وعده کرده بود به او داد، چون آن را نشنیده بود تا به شعر در بیاورد.

و در این مورد اشعاری گفت که شعر اولش این است :

الا یاقوم للعجب العجاب لخف ابی الحسین و للحباب
هان ای مردم ، از شگفت ترین شگفتیها داستان کفش پدر حسین (یعنی علی

علیه السلام و مار است (343)

58 - مرگ گوارا

شخصی از امام جواد علیه السلام پرسید، چرا این مسلمانان مرگ را ناگوار و ناپسند می دانند.

امام فرمود: زیرا به جریان بعد از مرگ آگاهی ندارند، اگر آنها شناخت می داشتند و از اولیاء خدا بودند، آنرا دوست داشتند و می دانستند آخرت برای آنها بهتر از دنیا است .

سپس افزود: آیا می دانی چرا کودک و دیوانه از خوردن دویسی که برای درمان او است ، ممانعت می کنند و نمی خورند؟
او عرض کرد: چون به سود دوا، ناآگاهند.

امام فرمود: سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد: ان من استعد للموت حق الاستعداد فهو انفع به من هذا الدواء لهذا المتعالج : کسی که بطور کامل آماده مرگ است ، مرگ برای او سودمندتر از این دوا برای آن کسی که مورد درمان قرار می گیرد.

اگر مومنین به آنهمه نعمتهای الهی که برای آنها وجود دارد آگاه بودند، برای مرگ آماده می شدند و آن را دوست داشتند، بیش از دوست داشتن انسان عاقل هوشمندی که خواهان دوا را برای دفع آفات ، و جلب سلامت است ⁽³⁴⁴⁾
آری مرگ برای مومنان بحق همچون آزادی پرنده از قفس ، و پرگشودن او به سوی باغستان است .

59 - گریه عبدالله بن رواحه ، سردار شهید موته

عبدالله بن رواحه از برجستگان اصحاب پیامبر ﷺ بود، که در جنگ بزرگ موته (که در سال هشتم هجرت در سرزمین موته از نواحی شام که در قلمرو حکومت روم بود اتفاق افتاد - با توجه به اینکه - لشکر اسلام ، سه هزار نفر بودند و لشکر کفر صد هزار نفر) شهید شد.

پیامبر ﷺ عبدالله بن رواحه را پرچمدار سپاه اسلام نمود و فرمود اگر او شهید شد جعفر بن ابیطالب ، پرچم را بدست بگیرد و اگر او نیز شهید شد زید بن حارثه پرچمدار گردد، این سه سردار یکی بعد از دیگری در این جنگ به شهادت رسیدند.

نکنه اینجا است که عبدالله بن رواحه هنگام وداع با یاران و دوستان ، گریه می کرد، علت پرسیدند، در پاسخ گفت : من هیچگونه دلبستگی به این دنیا ندارم (و خیال نکنید که گریه ام برای این جهت است که ممکن است در این جنگ کشته شوم) بلکه آنچه مرا به گریه انداخته این است که شنیدم رسول خدا ﷺ آیه ای از قرآن که درباره دوزخ است خواند که آن آیه مرا گریان نموده است و آن این که (در آیه 71 و 72 مریم) می خوانیم : **(وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا . كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ﴿٧١﴾ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا) (345)**

یعنی : همه شما (بدون استثناء) وارد جهنم می شوید، این امری حتمی و فرمانی است قطعی . سپس آنها را که پرهیزکارند، از آن ، رهایی بخشیم و ستمگران را در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو درآمده اند در آن وا می گذاریم .

عبدالله گفت: من نمی دانم پس از ورود به دوزخ، چگونه از آن خارج می شوم؟ (آیا جزء پرهیزکارانم یا نه؟) گریه ام برای این جهت است. مسلمانان گفتند: خداوند یار و نگهدار شما است و شما را بطور شایسته به ما بر می گرداند و بلا را از شما دفع می فرماید.

عبدالله سه شعر زیر را خواند و به سوی جبهه حرکت کرد و در جنگ موته به شهادت رسید، سه شعر او هنگام وداع این است:

لکننی اسئل الرحمان مغفرة و ضربة ذات فرغ تقذف الزبدا
او طعنة بیدی حران مجهزة بحریة تنفذ الاحشاء والکبدا
حتى یقال اذا مروا علی جدثی یا ارشد الله من غاز قود رشدا
(اگر دعا می کنید که من سالم به سوی شما بازگردم) ولی من از خداوند خواهان دو چیزم 1 - آمرزش گناهانم 2 - ضربتی کاری و فراگیر که کف به لب آورد و خونم را بریزد، یا سر نیزه ای در دست آدمی که تشنه کشتن است، به زندگی من خاتمه دهد و در درون و جگرم نفوذ نماید، آری این را می خواهم تا وقتی که در قبرم گذارند، بگویند آفرین بر این جنگجو که خداوند او را هدایت فرمود، و او را به کمال رساند (346)

60 - آزادی سه نفر متخلف

در سال نهم هجرت که جنگ تبوک واقع شد و پیامبر ﷺ با دهها هزار مسلمان به سوی شام برای سرکوبی رومیان کارشکن، به حرکت درآمدند. ابوحزمه ثمالی گوید:

برای ما نقل شده که سه نفر به نامهای: 1 - ابولبابه بن عبدالمنذر 2 - ثعلبة بن ودیعه 3 - اوس بن خدام، مخالفت کرده و از سپاه اسلام کناره گرفتند. وقتی که فهمیدند آیات سختی از طرف خدا بر پیامبر ﷺ در مورد متخلفین نازل شده، سخت پشیمان شدند، به مسجد رفتند و خود را با طناب (یا زنجیر) به ستونهای مسجد بستند و به راز و نیاز با خدا پرداختند، تا توبه آنها پذیرفته گردد.

وقتی که رسول خدا ﷺ از سفر جنگ بازگشت و از حال آنها جويا شد، به عرض پیامبر ﷺ رساندند که آنها سوگند یاد نموده اند که خود را از استوانه های مسجد آزاد نکنند، تا رسول خدا ﷺ بیاد و آزاد سازد. رسول خدا ﷺ فرمود: من نیز سوگند یاد می کنم که آنها را آزاد نکنم تا خداوند به من دستور دهد

پس از مدتی آیه 102 سوره توبه نازل گردید که قسمت آخر آیه این است
(عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّتُوبَ عَلَيْهِمْ. اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيْمٌ) رحیم امید آنکه خداوند توبه آنها را بپذیرد و خداوند آمرزنده و مهربان است (347)

پیامبر ﷺ آنها را از بند استوانه های مسجد آزاد ساخت آنها که توبه واقعی کرده بودند، برای جبران گناه خود، همه اموال خود را در اختیار پیامبر ﷺ گذاشتند و عرض کردند: متأسفیم که تخلف نمودیم، این اموال ما را در راه خدا انفاق کن.

پیامبر ﷺ فرمود: در این باره ، از طرف خدا، دستوری به من نرسیده
است و بعد آیه 103 سوره توبه نازل شد:

(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ...) قسمتی از اموال آنها
را بگیر و در راه خدا انفاق کن ، و بوسیله آن ، آنان را پاک و پاکیزه گردان ⁽³⁴⁸⁾

پیامبر ﷺ قسمتی از اموال آنها را پذیرفت و در راه خدا به مستحقین ،
انفاق کرد. ⁽³⁴⁹⁾

61 - یادی از نواب صفوی شیر مرد خدا

حجة الاسلام نواب صفوی ، شهید راه خدا و قهرمان پر صلابت که معتقد به تشکیل حکومت اسلامی بود و می گفت : اسلام باید موبه مو اجرا گردد. وی جوان خوش فهم و طلبه آگاه و متعهد در نجف اشرف بود، وقتی که در ایران ، کسروی (یکی از عمال استعمار) با کتاب و روزنامه به جنگ با اسلام برخاست ، نواب ، (که با علمای برجسته نجف اشرف در این مورد بخصوص تماس داشت) به ایران آمد، و با کسروی به بحث و گفتگو پرداخت ، دریافت که استعمار توسط نیش قلم کسروی به جنگ اسلام آمده ، و اساس و مبانی تشیع را بباد استهزاء گرفته است و حتی در یک جلسه به طرف کسروی پرید و او را مضروب ساخت .

در این جا لازم بود سازمانی تشکیل شود که مزدوران مهدور الدم را اعدام انقلابی نماید، چرا که اتمام حجت شده بود دیگر راهی جز نابود کردن آنان نبود. نواب صفوی این سازمان را بنام سازمان فداییان اسلام ، بنیان نهاد، و قهرمانانه به افشاگری بر ضد دشمنان مزدور پرداخت .

نواب صفوی بنماینده‌گی از یکی از مراجع تقلید عصر خود، افراد مخلص و جانبازی مانند 1 - سید حسین امامی 2 - خلیل طهماسبی 3 - واحدی 4 - محمد مهدی عبدخدایی 5 - ذوالقدر... به گرد خود آورد.

به دستور نواب ، روز دوشنبه 20 اسفند 1324 شمسی ، کسروی بدست برادران امامی اعدام انقلابی شد.

با تبعید آیت الله کاشانی به لبنان ، و انتخابات فرمایشی محمد رضا شاه معدوم ، هژبر که وزیر دربار بود و نقش مهمی در اجرای سیاستهای استعمارگران داشت بدستور شهید نواب ، توسط سید حسین امامی اعدام انقلابی گردید.

سومین اعدام انقلابی آنها قتل رزم آرا بود، وی در مقابل ملی کردن صنعت نفت، مانع بزرگی بود و سرانجام به دستور شهید نواب، توسط شهید خلیل طهماسبی با یک گلوله از پای درآمد.

تصمیم دیگر، اعدام انقلابی، اعدام پیر گفتار انگلیس حسین علاء بود که به دستور شهید نواب توسط شهید ذوالقدر انجام گرفت، ولی نافرجام بود. از آن پس، اعضاء فداییان اسلام در راس آنها شهید نواب صفوی دستگیر شدند.

و نواب صفوی در 27 دی 1334 شمسی در حالی که صدای تکبیرش بلند بود، در زندان محمد رضا شاه جلاد، به شهادت رسید.

قبر منورش در قبرستان ابن بابویه شهر ری است.

از ویژگیهای شهید نواب صفوی دید نه شرقی و نه غربی او بود، و روی اسلحه هایی که جنایتکاران را اعدام انقلابی می کردند، نوشته بود: نه روس و نه انگلیس و نه آمریکا.

و پس از مدتی خاموشی، روح پاک نواب صفوی، باز عده ای را برانگیخت، و شهید مهدی عراقی، بین برنامه نواب صفوی و انقلاب اسلامی پیوند داد، و در جریان کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی در سال 1341 توسط یکی از این افراد (شهید بخارایی) منصور نخست وزیر مزدور شاه، اعدام انقلابی گردید.

از سخنان نواب صفوی است: اسلام باید مو به مو اجرا شود... استعمارگران نقشه می کشند و تا پس از طرحها و نقشه ها این افراد (جنایتکار) را روی کار آورند ولی تمام این نقشه ها را اینها (فداییان اسلام) با یک گلوله نقش بر آب می ساختند و تزشان این بود که ما نقشه های شرق و غرب را با یک گلوله از بین می بریم.

دروود بر تو ای شیر مرد از سلاله پاکان نواب صفوی ، امروز روح پرفتنوح تو
ناظر است که در ایران حکومت اسلامی تشکیل شده که هدف مجاهدتهای تو
همین بود. (350)

62 - خنثی شدن توطئه ستون پنجم دشمن

اواخر سال سوم هجرت و اوائل سال چهارم هجرت ، بعد از جنگ احد قبل از جنگ احزاب بود، یهود بین نضیر حدود هزار نفر بودند که در نزدیک مدینه در قلعه ای سکونت داشتند، یکی از مسلمانان ، دو نفر از آنها را با اینکه در پیمان صلح با اسلام بودند، اشتباها گشتند.

پیامبر ﷺ تصمیم گرفت ، دیه آنها را از یهودیان قرض کند و بپردازد و بعدها، قرض خود را ادا نماید.

آنها در ظاهر از این پیشنهاد استقبال گرم ، نشان دادند که به رسول اکرم ﷺ قرض بدهند و آن حضرت را به قلعه خود دعوت کردند، ولی توطئه مخفیانه بر آن داشتند ه رسول خدا ﷺ را به قتل برسانند.

رسول اکرم ﷺ از رفتن به قلعه آنها خودداری کرد، و به دیوار قلعه تکیه نمود.

جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و توطئه آنها را به آن حضرت خبر داد، و رسول اکرم ﷺ از حرکات آنها نیز دریافت که توطئه در کار است و آن این بود که یکی از آنها نیز دریافت که توطئه در کار است و آن این بود که یکی از آنها به پشت بام قلعه برود و سنگ (بزرگی) بر رسول خدا ﷺ که به دیوار تکیه کرده بود بیندازد و آن حضرت را به شهادت برساند.

رسول اکرم ﷺ قبل از آن که از یهود بنی نضیر قرض بگیرد، به مدینه بازگشت ، و یکی به سوی یهود بنی نضیر فرستاد و توسط او به آنها پیام داد: اگر بنای نقض پیمان و توطئه و نیرنگ دارید از این منطقه خارج گردید، و تا ده روز به شما مهلت می دهم .

یهود در بن بست سختی قرار گرفته و چاره ای جز کوچ کرده از آن منطقه نداشتند.

ولی بعضی از منافقان آنها را از بیرون رفتن از منطقه بازداشتند و به آنها وعده پیروزی و کمک در جنگ دادند، و این وعده های منافقان باعث شد که تصمیم گرفتند در محل سکونت خود بمانند.

در اینجا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه جمعی از مسلمانان در حالی که پرچم اسلام در دست علی علیه السلام بود، از مدینه به سوی یهود بنی نضیر حرکت کردند، و قلعه های آنها را محاصره نمودند، یهود به دست و پا افتادند و از قلعه ای به قلعه دیگر می رفتند و خود را در خطر جدی دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای قطع امید آنها دستور داد قسمتی از درختان نخلستان آنها را قطع نمودند.

یهود که خود را در معرض هلاکت دیدند شخصی را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند و از آن حضرت خواستند که در خروج از منطقه به آنها مهلت دهد و لطف بیشتری کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها مهلت و لطف کرد و فرمود: مشروط به اینکه از اموال خود هر کدام بیش از آنکه شترشان حمل می کند بر ندارند.

یهود بنی نضیر این شرط را نپذیرفتند و همچنان در قلعه های خود ماندند، وقتی که زندگی بر آنها سخت و تنگ شد، شرط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پذیرفتند، ولی این با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر لجاجت آنها دستور داد که آنها هیچ چیز با خود حمل نکنند.

آنها ناگزیر با کمال ذلت بدون آنکه از اموال خود چیزی بردارند از منطقه خارج شدند، و اموالشان در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفت، پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
آن اموال را عادلانه بین مسلمانان تقسیم نمود (351) به این ترتیب این
یهودیان فرصت طلب و زر اندوز، دربه در شدند، عده ای به نواحی شام عده ای
به حیره عراق و عده ای به جاهای دیگر رفتند، و منطقه از وجود این ستون
پنجم دشمن ، و جاسوسان نیرنگ باز، پاکسازی شد، و این حادثه به ما این
درس را آموخت که باید منطقه اسلامی را از وجود صهیونیستهای جنایتکار که
کشور غصب شده اسرائیل را پایگاه توطئه خود قرار داده اند پاکسازی نمود.

63 - زرنگتر از زرنگ

عتیقه فروشی به روستایی رفت ، در خانه یکی از روستائیان ، تغار بسیار زیبایی را دید که گربه ای در داخل آن نشسته و مشغول آشامیدن آب بود. عتیقه فروش در همان نگاه اول ، ارزش بسیار زیاد تغار را دریافت و تصمیم گرفت به هر قیمتی شده آن را از چنگ مرد روستایی بیرون آورد، نیرنگ عجیبی به کار برد و آن این بود: به مرد روستایی رو کرد و گفت : عموجان ! این گربه را می فروشی ؟ روستایی جواب داد: بله

و بعد قیمت آن را تعیین کرد، و گربه را به عتیقه فروش داد و پول آن را گرفت و گفت : خیرش را ببینی !.

عتیقه فروش بی آنکه به تغار زیبا بنگرد، گربه را گرفت و از خانه خارج شد، هنگام خروج ، به مرد روستایی گفت : عموجان این گربه ممکن است در راه تلف شود، اگر ممکن است برای این تغار هم قیمتی تعیین کن تا آن را بخرم و با آن این حیوان زبان بسته آب بدهم .

مرد روستایی که به زرنگی عتیقه فروش پی برده بود، با زیرکی خنده ای کرد و گفت : نه عموجان ، من این تغار را نمی فروشم ، اگر بفروشم از نان خوردن می افتم ، چون تا اینجا دوازده گربه را بوسیله این تغار فروخته ام !!⁽³⁵²⁾ آری باید مسلمان ، هشیار باشد و در برابر رندان کهنه کار، کلاه به سرش نرود.

64 - پسر دایی معاویه ، ولی فدایی علی علیه السلام

محمد بن ابوحذیفه ⁽³⁵³⁾ دایی معاویه بود، اما جزء فداییان علی علیه السلام بشمار می رفت ، او پیوند مکتبی را بر پیوند نسبی مقدم داشت و حق را گرفت و با باطل جنگید، به دستور معاویه او را دستگیر نموده و زندانی کردند.

در دوران زندان ، روزی معاویه او را به مجلس خود احضار کرد و بین آنها بگو مگو شد، و محمد صریحا به معاویه گفت :

سوگند به خدا تا زنده ام ، برای خدا و رضای پیامبرش ، علی علیه السلام را دوست دارم و تو را برای رضای خدا و رضای پیامبرش ، دشمن دارم ..
او را بار دیگر به زندان برگرداندند، مدتی در زندان بود، تا این که از زندان فرار کرد، و به غار کوهی پناه برد و در آنجا مخفیانه زندگی می کرد.

معاویه ، لشکری را برای دستیابی به او، فرستاد، تصادفا چند گورخر که در بیابان بودند، با دیدن لشکر، فرار کردند و به همان غار پناهنده شدند ولی چون در غار انسانی دیدند، از آنجا بیرون آمده و فرار کردند، یک مرد شامی گفت : این گورخرها بی جهت از غار نرمیده اند، قطعا در غار خبری هست ، او از غار بازدید کرد و محمد بن ابوحذیفه را در غار یافت و او را دستگیر کرده نزد لشکر آورد، امیر لشکر دستور داد همانجا او را گردن زدند. ⁽³⁵⁴⁾

به این ترتیب محمد این پسری که مصداق یخرج الحی من المیت : خداوند زنده را از مرده (مؤ من را گاهی از کافر) خارج می سازد بود.

او در راه مولایش امیرمؤمنان علی علیه السلام شهد شهادت نوشید، و زرق و برق پسر عمه اش معاویه ، او را نفریفت ، و دل به خدا بست و سر به آستان علی علیه السلام سپرد و این درس را آموخت که باید: پیوند مکتبی را انتخاب کرد، و اگر پیوند نسبی ، باطل بود آن را برید.

65 - بانوی قوی دل

ام حکیم همسر عکرمه (پسر ابوجهل) بود، عکرمه پس از آنکه مسلمان شد در یکی از جنگهای اسلامی با رومیان کشته شد.

ام حکیم پس از دوران عده ازدواج، مورد علاقه دو نفر یکی یزید پسر معاویه و دیگری خالد بن سعید قرار گرفت، او خالد را برگزید و خواستگاری خالد را قبول کرد.

خالد که در سفر جنگ با رومیان بود، از ام حکیم خواست، که عقد ازدواج را بخواند، ام حکیم گفت: بگذار تا جنگ تمام شود، خالد گفت: به قلبم افتاده که در این جنگ کشته می شوم، زن گفت: اگر چنین می بینی مانعی ندارد.

سرانجام خالد در کنار پلی که در مسیرشان بود با او ازدواج کرد و صبح همان روز به مسلمانان سور عروسی داد (از این رو آن پل به پل ام حکیم، معروف شد) مسلمانان هنوز از طعام عروسی، دست نکشیده بودند، که لشکر روم فرا رسید و خالد بن سعید که مردی شجاع بود قهرمانانه به جنگ با دشمنان پرداخت و همچنان به جنگ ادامه داد تا به شهادت رسید.

ام حکیم، ستون خیمه را که در همان خیمه جشن عروسی او برقرار شده بود، از جا کند و بدست گرفت و با رومیان جنگید و هفت نفر از آنها را کشت

(355)

این بود حماسه زنی قهرمان و شجاع و یر صلابت که نیروی معنوی اسلام او را آن گونه پرجرات و سلحشور در تمام ابعاد زندگی نموده بود.

66 - برترین چیز

براء بن عازب به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: ای امیرمؤمنان تو را به خدا و رسولش می خوانم که برترین چیزی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ویژه تو کرده ، و جبرئیل مخصوص او ساخته ، و خداوند جبرئیل را به آن فرستاده در اختیارم بگذارد.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: هنگامی که می خواهی خدا را به اسماء اعظمش بخوانی از آغاز سوره حدید (قرآن) تا شش آیه **(عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)** بخوان

و سپس چهار آیه آخر سوره حشر را بخوان ، آنگاه دستت را به سوی آسمان بلند کن و بگو:

يا من هو هكذا اسئلك بحق هذه الاسماء ان تصلى على محمد و ان تفعل بي كذا و كذا مما تريد.

یعنی : ای خدایی که دارای این صفات و اسماء (آمده در شش آیه آغاز سوره حدید، و چهار آیه آخر سوره حشر هستی ، بحق این اسماء، از تو می خواهم که درود بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بفرستی و این نیازهایم را (..)) را برآوری .

سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست ، به حاجتت خواهی رسید انشاء

الله (356)

ناگفته نماند که اسم اعظم الهی ، تنها به لفظ این اسامی نیست ، بلکه بیشتر مربوط به حالت معنوی است ، که اگر انسان آن حالت را بدست آورد و این نامهای مبارک رادر مقام دعا به زبان بیاورد و از خداوند، حاجتش را بخواهد، حتما برآورده می شود.

67 - یا نان به اندازه در ده ، یا در به اندازه نان کن !

فقیری نیازمند به در خانه ثروتمند رفت ، خانه او را همچون کاخ سر به فلک کشیده با دوازده بلند دید، با خود گفت : صاحب این کاخ به مال بسیار خواهد داد.

فقیر، فریاد زد: صاحب خیر از خیر، محروم نباشد، سائل نیازمندی کنار در خانه می باشد که فقر بر او چیره شده است .

صاحب آن کاخ ، کنیزی داشت بنام شیرین ، به او گفت : به شکر بگو که او به مرجان بگوید و مرجان به خوش قدم بگوید که او به فقیر بگوید: نان در منزل نیست .

فقیر که اینهمه تشریفات را به خاطر نیمه نانی از صاحب کاخ شنید، گفت : ای خدا به اسرافیل بگو تا به میکائل بگوید و میکائل به جبرئیل و او به عزرائیل بگوید که جان این بخیل بدبخت را بگیرد.

صاحب کاخ وقتی که این گفتار فقیر را شنید از ترس مرگ ، لرزه بر اندام شد، نصف نانی بیرون آورد و به فقیر داد.

فقیر، نان را در گوشه ای نهاد و با عصایی که داشت ، به خراب کردن دروازه بزرگ کاخ مشغول شد، وقتی که صاحب کاخ از این جریان آگاه شد، گفت : ای

فقیر! مگر دیوانه شده ای ؟ چرا دروازه کاخ را ویران می کنی ؟

فقیر در پاسخ گفت : دیوانه نیستم ، یا نان به اندازه در، ده و یا در به اندازه

نان کن ، تا ناهماهنگ نباشند (357)

بروز مرگ چون تابوت من روان گمان مبر که مرا درد این جهان

باشـــد باشـــد

برای من مگر ای و مگون ، دریغ به دام دیو درافتی ، دریغ آن باشد

دریغ

مرا بگور سپردی مگو، وداع وداع که گور، پرده جمعیت جنان باشد

(از مولوی)

68 - دلداری به مصیبت زده

شخصی پسر نوجوانش جان سپرد، امام صادق علیه السلام برای تسلیت او نزد او رفت و فرمود: خداوند متعال برای تو بهتر از پسر تو است، و پاداش خداوند نیز برای تو بهتر از پسر تو است.

(بعد از چند روز) امام صادق علیه السلام شنید که آن پدر، در فراق پسرش بی تاب می کند.

امام علیه السلام بار دیگر نزد او رفت و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، آیا تو از او پیروی نمی کنی؟

او عرض کرد: فرزندم تازه جوان بود؟

امام علیه السلام به او فرمود: (غصه او را نخور) در پیشاپیش او سه خصلت است 1 - گواهی به یکتا خدا 2 - رحمت خدا 3 - شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و به خواست خدا، یکی از این سه امور، او را رها نمی سازد و به فریادش می رسد

(358)

69 - بیعت شکنان شکنجه گرا!

طلحه و زبیر به دستیاری عایشه همراه سپاه خود وارد بصره شدند، (که بعداً جنگ جمل را با سپاه علی علیه السلام به راه انداختند) عثمان بن حنیف فرماندار بصره از طرف علی علیه السلام بود، وقتی که مخالفان و بیعت شکنان، بصره را تصرف کردند.

عثمان بن حنیف دستگیر نمودند، خواستند او را بقتل رسانند ولی عایشه بخاطر خویشاوندی با او، مانع شد، اما طلحه و زبیر و مزدوران آنها آنچنان او را شکنجه دادند که تمام موی صورتش را کردند، حتی موی ابروانش را کردند و به نقلی او را آن گونه کتک زدند که چشمها پاهایش، آسیب سختی خورد.

عثمان بن حنیف به استقبال سپاه علی علیه السلام از بصره خارج شد، در اردوگاه ذی قار، به حضور علی علیه السلام آمد و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین بعثتني ذالحيه و قد جئتک امردا :

ای امیر المؤمنان مرا که دارای ریش بودم به بصره فرستاده بودی ولی اینک همچون امرد (بر وزن اکرم) (یعنی جوانی که در صورتش، مو نیست) برگشتم.

امام علی علیه السلام فرمود: اصبت خیرا و اجرا به خیر و پاداش رسید. ⁽³⁵⁹⁾

این بود که یک نمونه از شکنجه گریهای بیعت شکنان هواپرست.

70 - سجده های طولانی امام کاظم علیه السلام

آن وقت که امام موسی بن جعفر علیه السلام در زندان هارون الرشید (پنجمین خلیفه عباسی) بود، شوبانی گوید: گاهی هارون بر پشت بام زندان می رفت و از سوراخ پشت بام به زندان نگاه می کرد، امام کاظم علیه السلام را در سجده می دید، روزی به ربیع حاجب گفت: این لباسی که هر روز من در زندان می نگرم در گوشه ای افتاده چیست؟.

ربیع گفت: ای امیر مؤمنان! این لباس نیست، بلکه موسی بن جعفر علیه السلام است که هر روز از هنگام طلوع خورشید تا ظهر به سجده افتاده است. هارون گفت: این شخص (اشاره به امام کاظم) از رهبانان بنی هاشم است. ربیع گوید: به هارون گفتم: از اینکه تو موسی کاظم را در تنگنای زندان افکنده ای چه سود می بری؟.

هارون در پاسخ گفت: هیئات لابد من ذالک: دور باد که من از این کار دست بردارم حتما باید او در زندان باشد ⁽³⁶⁰⁾

آری هارون از مرد آزاده ای مانند امام موسی کاظم علیه السلام چرا آن حضرت بر ضد ستم او، افشاگری می کرد، و او آزادی در بند را بر ننگ آزادی در حکومت طاغوتی هارون ترجیح می داد.

71 - ارزش بیشتر انفاق در سختیها

ابو سعید خدری می گوید: همراه رسول خدا با جمعی حرکت می کردیم ، تا به عسفان (محلی که بین مکه و مدینه) رسیدیم .

فرمود: کسانی که در آینده می آیند که اعمال شما را کوچک می شمردند.

عرض کردیم : آنها کیانند ای رسول خدا، آیا قریشند؟.

فرمود: نه ، آنها اهل یمن هستند که دلهای رؤف و نرمتر دارند.

عرض کردیم : ای رسول خدا! آیا آنها از ما بهترند؟.

فرمود: اگر برای یکی از آنها کوهی از طلا باشد و در راه خدا انفاق کند، پاداش او به اندازه پاداش انفاق یک مد (ظاهرا یک مد طعام که کمتر از یک کیلو است) و نصف آن را، که شما انفاق می کنید ندارد، و بدانید که این تفاوت در ارزشها (نسبت به شرائط) وجود دارد، و شاهد آن سخن خدا است که در آیه 10 سوره حدید می فرماید.

(لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ) انفاق شما مردم قبل از فتح مکه

، با انفاق بعد از آن مساوی نیست ⁽³⁶¹⁾

سپس برای مجسم کردن این تفاوت ، انگشت بزرگ و کوچکش را نشان داد و فرمود: مانند مساوی نبودن بین این دو انگشت ⁽³⁶²⁾ به این ترتیب اعلام داشت که ارزش انفاق (بلکه هر کار خیر) در موارد سخت و دشوار، نسبت به انفاق در موارد آسایش ، بیشتر است .

72 - نمونه ای از کرم علی علیه السلام

شخص فقیری به حضور علی علیه السلام آمد و تقاضای کمک مالی کرد (با توجه به این که زندگیش از جهات مختلف ، تامین نبود)

امیرمؤمنان علی علیه السلام به یکی از یاران فرمود: اعط الفاً: هزار به او بده .

او عرض کرد: هزار دینار (یا درهم) از طلا باشد یا از نقره ؟

علی علیه السلام فرمود: هر دو در نزد من از سنگند، (تحقیق کن) که به حال آن فقیر، نافع تر است ، همان را بده ⁽³⁶³⁾

73 - شهادت فرماندار اصفهان در صفین

مخنف بن سلیم در زمان خلافت علی علیه السلام از طرف آن حضرت ، فرماندار اصفهان بود ، امام علی علیه السلام برای او نامه نوشت که افراد مطمئنی را در اصفهان و همدان بگمارد ، و خود برای جنگ با معاویه (در نبرد صفین) نزد ما بیا .
مخنف بن سلیم ، این مرد باوفا دو نفر مورد اعتماد را انتخاب نموده یکی را فرماندار اصفهان و دیگری را فرماندار همدان کرد و خود به سوی امام علیه السلام شتافت و در جنگ صفین در رکاب امام علیه السلام همچنان با کمال شجاعت جنگید تا به شهادت نائل آمد ⁽³⁶⁴⁾ و به این ترتیب می بینیم ، مقام ، او را تفریفت ، اطاعت امام را بر مقام دنیا برگزید و در این راه تا سر حد شهادت به پیش رفت .

74 - سخاوت پیامبر ﷺ

نیازمندی بحضور پیامبر ﷺ آمد و او را نمی شناخت و خیال می کرد نزد عبدالله بن عباس آمده است ، (با توجه به این که معروف بود که عبيدالله از سخاوتمندان است)

نیازمند گفت : مرا کمک کن خداوند به تو رزق و روزی دهد، چرا که من شنیده ام عبيدالله بن عباس ، به سائل نیازمند، هزار درهم می دهد.
پیامبر ﷺ عذر خواهی کرد و فرمود: من کجا و عبيدالله کجا؟
و پس از گفتگویی ، پیامبر ﷺ دو هزار درهم به او داد و معذرت خواست .

نیازمند عرض کرد: اگر تو عبيدالله نیستی ، بهتر از او هستی ، و اگر عبيدالله هستی امروز تو بهتر از دیروز تو است .

پیامبر ﷺ هزار درهم دیگر به او داد.
او عرض کرد: اگر تو عبيدالله هستی ، سخاوتمندترین مردم زمانت می باشی ، فکر می کنم تو از جمعیتی هستی که در میانشان محمد ﷺ است . تو را به خدا بگو بدانم تو خود محمد ﷺ نیستی ؟
پیامبر ﷺ فرمود: چرا من محمد هستم .

نیازمند گفت : سوگند به خدا اشتباه نکردم ، ولی شک و تردید مرا فرا گرفت و گر نه این جمال زیبا و نورانی و دل آرا در وجود کسی نیست مگر آنکه پیامبر ﷺ یا از عترت پیامبر ﷺ باشد. (365)

75 - نمونه ای از شجاعت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

ابی بن خلف (که از سران ثروتمند و معروف شرک بود) روزی در مکه ، به پیامبر ﷺ گفت : من اسبی (یا قاطری) دارم هر روز به او خوراک خوب می دهم (تا چاق و چابک شود) و بوسیله آن تو را خواهم کشت .

پیامبر ﷺ به او فرمود: بلکه بخواست خدا من تو را خواهم کشت .

وقتی که جنگ احد فرا رسید، ابی بن خلف ، در جستجوی پیامبر ﷺ بود، و می گفت : اگر او نجات یابد من نجات نمی یابم (یعنی من اگر تا حد مرگ برای کشتن محمد ﷺ آماده ام) در این میان ، پیامبر ﷺ را یافت ، با شدت و شتاب به سوی آن حضرت تاخت که به پیامبر ﷺ ضربه بزند، هنوز به پیامبر ﷺ نرسیده بود، جمعی از مسلمین به سوی او رفتند تا از او جلوگیری نمایند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مسلمانان فرمود: رهایش کنید، وقتی که او نزدیک پیامبر ﷺ آمد، پیامبر ﷺ سریعاً نیزه حارث بن صمه (که یکی از مسلمانان بود) را گرفت ، و در برابر ابن خلف قرار گرفت و آن را در گردن او فرو برد، خراش سطحی در گردن او پیدا شد، او که بسیار نگران شده بود، از اسبش واژگون شد و مثل صدای گاو، نعره می کشید و می گفت : محمد مرا کشت .

یاران او به دورش آمدند و او را دلداری دادند که چیزی نیست ، خراش مختصری است ، آنهمه فریاد مکش .

به آنها گفت : آری ، اگر این ضربت را افرادی از طایفه ربیعیه و مضر می

زدند حق با شما بود!

و به نقل دیگر گفت : اگر آنقدر قدرت داشته باشم که وسائل قتل همه مردم در اختیارم بود، ولی آیا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من نگفت : من ترا می کشم (او راستگو است) در این صورت اگر او بعد از این سخن (تو رامی کشم) آب دهن به طرف من می انداخت ، مرا می کشت . همان گونه که گفت ، چندان نزیست که در راه بازگشت به مکه جان سپرد. ⁽³⁶⁶⁾

76 - سخت دلی ، ممنوع

یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه بر اثر قحطی و تهیدستی در فشار سختی بودند، وقتی که به سوی مدینه هجرت کردند و کم کم به فراوانی نعمت رسیدند، وضع بسیاری از آنها عوض شد، قساوت و سختی بر دلهایشان چیره گشت ، در حالی که لازم بود بخاطر مصاحبت با قرآن ، بر ایمان و اخلاص آنها بیفزاید آیه 17 سوره حدید به عنوان هشدار آنها نازل شد. ⁽³⁶⁷⁾

(أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ...) (آیا برای کسانی که ایمان آوردند، وقت آن فرا نرسیده که دلهایشان ، به ذکر خدا و بدانچه از حق فرو آمده نرم شود

به این ترتیب غرور و قساوت قلب آنان و همه کسانی که از وفور نعمت ، سخت دل و مغرور می شوند، هشدار داد که از فرصتها استفاده کنید، چرا که وقت ، سوار است و ما پیاده ، و در فضای این مهلت ها خود را بسازید.

77 - مناجات یکی از پیامبران از زبان امام باقر علیه السلام

اکیل نمیری گوید: با عده ای به در خانه امام باقر علیه السلام رفتیم ، صدای عبرانی شنیدیم ، (و آن صدا به گونه ای بود) که گریه ما را گرفت و اشک از چشمانمان سرازیر شد، گمان کردیم شخصی از یهودیان یا مسیحیان ، در حضور امام باقر علیه السلام است (و تورات و انجیل) می خواند.

وقتی که به محضر امام باقر علیه السلام رسیدیم ، کسی را در خدمتش ندیدیم ، به عرض رساندیم که ما گمان بردیم در اینجا شخصی از اهل کتاب (یهود یا مسیحی) آمده و به زبان عبرانی ، آیات تورات یا انجیل را تلاوت می کند.

امام باقر علیه السلام فرمود: صدا از من بود که داشتم مناجات الیا (یکی از پیامبران پیشین) را به زبان عبرانی بود می خواندم

عرض کردیم : آن مناجات به زبان عربی چیست ؟

امام فرمود: آن مناجات این بود:

یارب اتراک معذبی بعد طول قیامی لک و عبادتی ایاک ، و معذبی بعد صلاتی : پروردگارا آیا تو را عذاب دهنده خودم ببینم ، با اینکه مدت‌های طولانی ، شب زنده داری و عبادت تو کرده ام ، و نماز خوانده ام

و او همچنان در این مناجات ، کارهای نیک خود را می شمرد.

خداوند متعال به او وحی کرد: من تو را عذاب نمی کنم .

الیا عرض کرد: ای خدای من ! چه چیز مانع تو می شود که بعد از اینکه

بگویی عذاب نمی کنم ، بفرمایی عذاب می کنم ⁽³⁶⁸⁾

خداوند به او وحی کرد: انی اذا قلت قولاً وفیت به : من وقتی که سخنی گفتم

، به آن وفا می کنم ⁽³⁶⁹⁾

78 - از بخیل ، بخیل تر

در قرآن آیه 9 سوره حشر می خوانیم :

(وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) : و هر که خود را از بخل و

حرص شدید، حفظ کند از رستگاران است .

ابوقره سمندی گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا می دانی شحیح (بر

وزن صحیح) کیست ؟

عرض کردم : شحیح یعنی بخیل :

فرمود: شحیح ، بخیل تر از بخیل است ، زیرا بخیل در مورد آنچه را در

اختیار دارد، بخل می ورزد، ولی شحیح هم آنچه را در اختیار خود دارد، و هم

آنچه در دست مردم است ، بخل می ورزد و آروز دارد که چیزی در دست مردم

نباشد، و همه آنها از حلال و حرام برای خودش باشد و به آنچه که خداوند به

او روزی داده ، قانع نیست . (370)

79 - اوج ایثار علی و فاطمه زهرا علیهما السلام

شخص فقیری به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت گرسنه ام و تقاضای غذا کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به سوی خانه خود فرستاد، ولی درخانه چیزی نبود که به او بدهند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جمعی از اصحاب فرمود: چه کسی امشب این مرد مستمند را مهمان می کند؟

مردی گفت: من او را مهمان می کنم، آن مرد او را به منزل خود برد، و در منزل او جز غذایی به اندازه غذایی به اندازه غذای دختر کوچکش چیزی نبود، آن غذا را جلوی مهمان گذاشت، و چراغ را خاموش نمود، و همسر او بیالین دخترکش رفت و با او زمزمه کرد، تا او گرسنه خوابید.

و خود آن مرد و همسرش در تاریکی، لبها و زبانشان را بالا و پایین می آوردند که آن مهمان خیال کند که آنها نیز غذا می خورند، آن مهمان از غذا سیر شد.

و آن شب آن پدر و همسرش و دخترک آنها گرسنه خوابیدند، وقتی که صبح شد به حضور رسول خدا رفتند، آن حضرت تا آنها را دید لبخندی زد و آن گاه آیه ای را که در آن ایثارگری بعضی از مومنان آمده (آیه 9 سوره حشر) را خواند و آنها را مصداق آن آیه معرفی کرد.

علامه طبرسی گوید: طبق روایت ما به سند صحیح آن مرد و همسرش، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام بودند، که مهمان گرسنه را بر خود و دخترک گرسنه خود مقدم داشتند. (371)

80 - ایثارگری انصار نسبت به مهاجران

پیامبر ﷺ در اوائل هجرت به گروه انصار (مسلمان ساکن مدینه) فرمود: این اموال (فی) که از یهود بنی نضیر به عنوان غنیمت بدست ما آمده، اگر می خواهید، آن را بین همه شما از مهاجرین (مسلمانانی که از مکه به مدینه هجرت نموده اند) و شما انصار، تقسیم کنم، مشروط به اینکه مهاجران طبق قرار سابق در خانه های شما باشند، و اگر می خواهید این اموال را فقط بین مهاجران (که خانه و کاشانه ندارند) تقسیم نمایم و آنها از منزل شما بیرون آمده و با آن اموال برای خود، خانه و زندگی خویش را تامین نمایند.

سعد بن معاذ و سعد بن عباد که از سران و نمایندگان انصار بودند گفتند: نظر ما این است که آن اموال را بین مهاجران، تقسیم فرمایی و آنها همچنان در خانه های ما باشند، و آنها مایه برکت منزلهای ما هستند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای آنها دعا کرد، و آیه 9 سوره حشر در مدح ایثارگری انصار نازل شد که فرازی از آن این است:

و یو ثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه: انصار، مهاجران را در اموال بر خود مقدم می دارند گر چه نیاز شدید به اموال داشته باشند. (372)

81 - مرد شیفته خدا

سلمی (یکی از رجال معروف بصره) گوید: در بعضی از راههای بصره، عبور می کردم ناگهان صدای نعره ای شنیدم، به سوی صاحب صدا رفتم دیدم که مردی است که بیهوش به زمین افتاده است.

به چند نفر که آنجا حاضر بودند گفتم: جریان چیست؟

گفتند: این مرد از افرادی است که حضور قلب و توجه به معنویات دارد، آیه ای از قرآن را که شخصی تلاوت می کرد، شنید، و ناگهان فریاد زد و بیهوش به زمین افتاد.

گفتند (آیه 17 سوره حدید) (**أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ**) آیا برای کسانی که ایمان آورده اند، وقت آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و به آن چه از حق فرود آمده، نرم شوند؟

من آن چه با حاضران صحبت می کردم ناگهان آن مرد شیفته خدا، به هوش آمد، وقتی گفتار ما را شنید، این اشعار جانسوز را گفت:

اما ان للهجران ان يتصر ما وللغصن ، غصن البان ان يتبسما
وللعاشق الصب الذی ذاب الم یان ان یبکی علیه و یرحما
وانحنی

کتاب بماء الشوق بین جوانحی کتابا حکى نقش الوشى المنمما
یعنی: آیا هنگام آن نرسیده است که زمان هجران بسر آید و شاخه بلند و خوشبوی امید من خندان شود؟!

و آیا وقتی آن فرا نرسیده که برای عاشق شیفته و بی قراری که آب شده و کمرش خم گشته، بر او بگریند و به او ترحم کنند؟

آری با آب شور و شوق در صفحه دلم نامه ای نوشتم که چهره زیبا و
رنگارنگ و جالبی نشان می داد

بعد از خواندن این اشعار، سه بار گفتم: اشکال، اشکال، اشکال (یعنی در
کارهای ما اشکال است و ما خود را خالص و صاف نکرده ایم، چه باید کرد؟
آه! آه! سپس بیهوش به زمین افتاد و از دنیا رفت ⁽³⁷³⁾

این بود یک نمونه از اثر یک آهی قرآن در شخص که حضور قلب و روح
پاک و آماده داشت، آیا ما تا چه اندازه از قرآن بهره مند می شویم!؟

82 - آزاد شدن عجیب یک زندانی

شخصی که حسین بن علی نام داشت گوید: مردی را دیدم هراسناک و لرزه بر اندام به حضور امام هادی (امام دهم) علیه السلام آمد، و عرض کرد: پسر مرا (دژخیمان بنی عباس) به خاطر دوستی با شما، دستگیر کرده اند و بنا است امشب او را در فلان محل، اعدام کرده و هما جا دفن کنند.

امام هادی علیه السلام فرمود: اینک چه تقاضایی داری؟
او عرض کرد: معلوم است که تقاضای پدر و مادر در این وقت خطیر چیست؟

امام هادی علیه السلام فرمود: ناراحت مباش، برو به خانه ات، فردا صبح، پسرت نزد شما خواهد آمد.

او رفت و بامداد فردای آن روز، ناگهان دید پسرش آزاد شده و به خانه آمده شگفت زده به پسر گفت: چگونه شد تو را آزاد ساختند؟

پسر گفت: قبرم را کردند، و دستهایم را بستند (تا مرا اعدام کنند) ناگهان دیدم ده نفر از افراد خوشبو و زیبا و برجسته نزد آمدند، علت گریه ام را پرسیدند، جریان را به آنها گفتم، آنها زندان بان را منکوب کرده و نقش بر زمین نمودند و مرا از زندان آزاد کردند و اکنون نزد شما آمدم.

پدر با شتاب به حضور امام هادی علیه السلام رفت و جریان آزادی پسرش را خبر داد در این هنگام عده ای از ارازل و اوباش رفت و آمد می کردند و سخن از ناپدید شدن جوان زندانی را دهن به دهن، شایع می نمودند، امام هادی علیه السلام لبخندی زد و فرمود: اینها از آنچه ما آگاه هستیم، بی اطلاعند ⁽³⁷⁴⁾

83 - پف کردن خورشید

در زمان خلافت هارون الرشید، (ینجمین خلیفه عباسی) زیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام بسیار علاقمند پیدا کرد، به گونه ای که اطراف قبر از ازدحام جمعیت از زن و مرد و سنی و شیعه، موج می زد.

این موضوع باعث شد که هارون مغرور، ترس پیدا کرد که مبادا همین جمعیت کم کم زیاد شوند، و از مرقد شریف امام حسین علیه السلام خورشید انقلاب، الهام بگیرند و کم کم موضوع خلافت از عباسیان به علویان، منتقل گردد.

هارون (برای اولین بار) دستور داد، ساختمان مرقد شریف امام حسین علیه السلام را خراب کردند، و محل مرقد را شخم زده و در آن کشاورزی نمودند، و حتی درخت سدری را که در نزدیک مرقد شریف بود و علامت آن مرقد به شمار می آمد، به دستور هارون، قطع نمودند، وقتی که این خبر به جریر بن عبدالحمید رسید، تکبیر گفت و در تعجب فرو رفت، زیرا حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معروف بود که سه بار فرمود: لعن الله قاطع السدرة : خداوند قطع کننده درخت سدر را لعنت کند.

جریر گفت : اکنون معنی حدیث فوق را فهمیدم ⁽³⁷⁵⁾

آیا هارون با این حرکات مذبحخانه و ترفندها توانست نور خدا را خاموش کن؟! باید گفت :

چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

84 - سخن علی علیه السلام به عثمان

قنبر غلام علی علیه السلام گوید: همراه مولایم علی علیه السلام بر عثمان وارد شدیم ،
حس کردم که عثمان دوست دارد من حرفهای آنها را نشنوم ، علی علیه السلام به من
اشاره کرد، و من از نزد آن ها دور شدم ، پس از ساعتی شنیدم ، عثمان به علی
علیه السلام رو کرد و گفت : چرا تو سخن نمی گویی ؟
علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: اگر سخنی بگویم ، سختم برای تو ناخشنود
است ، ولی از اینکه تو مرا، مورد سرزنش قرار می دهی ؟ دوست داری ⁽³⁷⁶⁾
بنابراین چه بهتر که چون موعظه بی اثر است ، خاموش باشم .

85 - جهاد، چهار گونه است

فضیل بن عیاض گوید: از امام صادق ع پرسیدم: آیا جهاد سنت (مستحب) است یا واجب؟

فرمود: جهاد بر چهار گونه است، دو قسم آن، واجب و یک قسم جهاد مستحب است که بدون واجب بر پا نمی شود و یک قسمت، جهاد مستحب است (توضیح:).

1 - جهاد واجب: مانند جهاد با هوسهای نفسانی، که از بزرگترین جهادها است.

2 - جهاد واجب مانند جهاد با کفار (محارب)

3 - جهاد با دشمن بر همه مومنان واجب است، و اگر ترک نمایند مشمول عذاب الهی می شوند، این جهاد تنها با امام، سنت است.

4 - جهاد مستحب، هر سنت اسلامی است که انسان آن را بر پا می دارد، و در برپایی و کمال و دوام آن، کوشش می کند، پس عمل و کوشش در این راه از بهترین کارها است زیرا، این جهاد، موجب زنده نگه داشتن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که سنت نیکی را بر پا دارد، برای او است که پاداش برپایی آن، و پاداش کسانی که به آن عمل می کنند تا روز قیامت، بی آنکه از پاداش آنها چیزی کم گردد ⁽³⁷⁷⁾

86 - فرق بین مؤمن و کافر، هنگام مرگ

امام صادق علیه السلام فرمود: مردم به دو گونه اند: 1 - استراح 2 - اراح . سپس چنین توضیحی داد: انسان با ایمان وقتی که از دنیا رفت ، از دنیا و بلاهای آن راحت می شود، و با خاطری شاد به جهان بعد از مرگ وارد می گردد، ولی کافر وقتی که از دنیا رفت ، گیاهان و حیوانات و بسیاری از مردم ، از دست او راحت می گردند (و او با خاطری پرانده وارد جهان بعد از مرگ می شود) ⁽³⁷⁸⁾ این است معنی استراح المومن عند الموت و اراح الکافر عند الموت .

87 - مرگ جوان بی ادب

سعید بن سهل بصری گوید: برای جشن (عروسی یا...) یکی از فرزندان خلیفه وقت ، مردم را به شام (یا نهار) دعوت کرده بودند و امام هادی علیه السلام (امام دهم) نیز دعوت شده بود (و ناگزیر می بایست شرکت کند) امام هادی علیه السلام به او فرمود: این چه خنده است که در آن غوطه ور شده ای ؟ و از یاد خدا غافل مانده ای با اینکه سه روز دیگر با اهل قبور هستی ! او همانجا، جا خورد و دیگر سخنی نگفت ، و همان گونه که امام علیه السلام فرمود همان شد، و از او پس از سه روز از دنیا رفت . ⁽³⁷⁹⁾

88 - وای بر این گونه انسان !

هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امام سجاد علیه السلام می فرمود: ویل لمن غلبت احاده اعشاره : وای بر کسی که یک های او از دههای او پیشی گیرد.

عرض کردم : چگونه می شود؟ توضیح بفرمایید.

امام صادق علیه السلام فرمود: آیا این آیه را نشنیدی که خداوند در قرآن می فرماید: **(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا)** هر کس کار نیک انجام دهد، ده برابر آن ، پاداش خواهد داشت و هر کس کار بدی بکند، جز به مقدار آن ، کیفر نخواهد دید (انعام آیه 160)

بنابراین ، یک کار نیک را که مسلمان انجام دهد، برای او ده پاداش نوشته می شود، و اگر یک کار بد انجام دهد، برای او یک کیفر نوشته می شود، پس پناه می بریم به خدا از کسی که در یک روز ده گناه مرتکب شود، ولی یک کار نیک نداشته باشد، تا در نتیجه نیکیهای او بر بدیهایش پیشی گیرد ⁽³⁸⁰⁾

نظیر این مطلب از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز نقل شده است . ⁽³⁸¹⁾

89 - پنج سفارش حضرت خضر علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام ملاقات کرد که (داستانش در سوره کهف از آیه 59 تا 82 آمده است) هنگام جدا شدن، موسی علیه السلام به خضر علیه السلام گفت: مرا موعظه کن!
از جمله از سفارشهایی که خضر به موسی کرد، این بود:

- 1 - لجاجت (و یک دندگی در راه باطل) بیرهیز 2 - و بدون برآوردن نیاز (کسی)، گام بر مدار 3 - و بیرهیز از خنده بجا 4 - و خطاهای خود را بیاد آور 5 - و بیرهیز از یادآوری خطاهای مردم ⁽³⁸²⁾

90 - پاداش سه خوی نیک

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: بندگان من، همچون چیزی که در نزد من محبوب تر از سه خصلت باشد به من نزدیک نمی شوند (و این سه خصلت عالی ترین عامل تقرب به خدا است).

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا آن سه خصلت چیست؟
خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: آن سه خصلت عبارتند از 1 - پارسایی در دنیا 2 - و پاکی از گناه 3 - و گریه از خوف (عذاب) من.
موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا کسی که دارای این سه خصلت باشد، چه پاداشی دارد؟

خداوند به او فرمود: ای موسی! اما پارسایان، پاداششان بهشت است.
اما آنان که خود را از گناه، پاک نگه می دارند، من از سایر انسانها بازخواست می کنم، ولی آنان را بازخواست نمی نمایم، و اما گریه کنندگان از

خوف من در دنیا، در مقام بسیار ارجمندی می باشند که هیچکس در آن مقام با آنها شرکت ندارد. (383)

91 - انتقاد شدید امام به مرد بد زبان

عمرو بن نعمان گوید: امام صادق علیه السلام دوستی داشت که هر جا آن حضرت می رفت ، او نیز همراه حضرت بود، روزی در بازار کفاشها همراه حضرت حرکت می کرد، و دنبالش غلام او که از اهالی سند بود می آمد، ناگاه دوست امام ، به پشت سرش نگاه کرد و آن غلام را ندید، و تا سه بار به جستجوی غلام پرداخت او را نیافت ، بار چهارم او را یافت و به او تندی کرد و گفت : ای زنزاده کجا بودی ؟

امام صادق علیه السلام دست خود را بلند کرد و به پیشانی خود زد و فرمود: سبحان الله تو مادر غلام رابه زنا متهم می کنی ؟ من خیال می کردم تو آدم پارسا و خوددار هستی اکنون می بینم چنین نیستی .
دوست امام ، عرض کرد قربانت گردم مادر این غلام زنی است از اهل سند و مشرک است .

امام علیه السلام فرمود: مگر نمی دانی که هر ملتی برای خود ازدواجی دارند، از من دور شو.

روایت کننده گوید: دیگر ندیدم آن دوست امام همراه امام علیه السلام راه برود، تا آن که مرگ بین آن ها جدایی افکند (384)

92 - دیدار هم اندازه دارد

ابوهریره گوید: هر روز به حضور پیامبر ﷺ می رفتم آن حضرت را زیارت می کردم ، روزی پیامبر ﷺ به من فرمود: زنی غبا تزدد حبا هر روز میا تا محبت ، افزون گردد.

به صاحب‌دلی گفتند: خورشید به این خوبی و آن همه منافع ، را نشنیده ام کسی دوست بدارد صاحب‌دل گفت : برای آنکه هر روز می توان آن را دید، مگر در زمستان که چون هر روز نمی توان دید، محبوب است .

بدیدار مردم شدن عیب نیست ولیکن نه چندان گویند بس
اگر خویشتن را ملامت کنی ملامت نباید شنیدن زکس (385)

93 - توبه شرابخوار

عبدالله مبارک از افراد منحرف بود و همواره با شراب و ساز و آواز سر و کار داشت ، ولی ناگهان عوض شد و به توبه حقیقی کرد و همه گناهان را کنار گذاشت و به راه خدا رفت .

شخصی از او پرسید: تو آدم بسیار منحرف و هتاک و بی دین بودی ، چه باعث شد که این چنین تغییر روش داده و به راه خدا آمدی ؟

عبدالله در پاسخ گفت : من بسیار به شراب و نواختن تار و ساز، علاقمند بودم ، شبی همراه دوستان مثل خودم ، در باغی بسر می بردیم ، پس از عیش و نوش ، و بزم شراب و ساز و آواز، وسیله ساز و آوازم را روی شاخه ای از درخت باغ گذاشتم ، و زیر آن درخت خوابیدم ، پس از ساعتی ناگهان بیدار شدم و صدای آوازی کنار درخت شنیدم (شاید آواز وجدانش بود) که این آیه را می خواند:

(أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ): آیا وقت آن نرسیده :

آنانکه ایمان آورده اند، دل‌هایشان بیاد خدا بیفتند و خاشع و نرم شود؟ (آیه 17 حدید)

همین آیه ، آنچنان مرا تکان داد، که تصمیم قاطع گرفتم به دعوت خدا لبیک

گویم و دلم را به او رهسپارم ، و در راه خدا گام بردارم⁽³⁸⁶⁾

94 - عزت نفس فقیر

فقیری با عزت که اهل قناعت بود، در گوشه ای نشسته بود، پادشاه وقت که غرور سلطنت او را فرا گرفته بود و می خواست ، هر کس او را ببیند در برابرش برخیزد و اظهار ادب و کوچکی کند، از آنجا گذشت ، ولی فقیر بی آنکه حالت عادی خود را از دست بدهد، مثل سایر روزها، نشسته بود.

پادشاه ، ناراحت شد و گفت : این پابرهنه ها مانند حیوان هستند و بویی از انسانیت نبرده اند.

وزیر شاه نزد آن فقیر عزیز، آمد و گفت : این جوانمرد، شاهنشاه ، پیاده از جلوتر گذشت ، چرا در برابرش برنخواستی و احترام نکردی

فقیر عزیز گفت : به شاه بگو: از کسی انتظار کرنش و تعظیم داشته باش که او از تو انتظار پول و انعام دارد و نیز به شاه بگو: پادشاه برای پاسبانی مردم هستند، نه اینکه مردم برای اطاعت شاهان ، موظف باشند

پادشه پاسبان درویش است گرچه رامش بفر دولت او است
گوسپند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست
وزیر جریان را به شاه گفت ، شاه فقیر با عزت را خواست و به او گفت : به
من پندی بده .

فقیر با عزت گفت :

دریاب ، کنون که نعمت هست کین دولت و ملک می رود دست
بدست بدست (387)

95 - بشارت برای خائف درگاه حق

یکی از آیات قرآن آیه 6 سوره تحریم ، این آیه است .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ). ای کسانی که ایمان آورده اید اهل و جانتان را نگهدارید از آتشی که هیزم آن بدنهای (مردم کافر و مجرم) و سنگ است ، بر آن آتش ، فرشتگان گمارده اند، که نافرمانی نمی کنند خدا را در آنچه که خداوند آنان را فرمان داده است و به آنچه مامور شوند آن را انجام می دهند.

این آیه از آیات تکان دهند قرآن است ، که بسیاری در طول تاریخ تحت تاثیر آن قرار گرفته ، حتی بیهوش شده و مرده اند، از جمله :

ابن مسعود گوید: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول اکرم ﷺ آن را برای یاران خود تلاوت فرمود، ناگهان جوانی با شنیدن این آیه آنچنان تحت تاثیر قرار گرفت که مشاعر خود را از دست داد و بیهوش به زمین افتاد. پیامبر ﷺ دست مبارکش را روی قلب او نهاد، دریافت که نزدیک است قلبش از شدت اضطراب از جا کنده شود .

فرمود: ای جوان بگو لا اله الا الله ، جوان حرکت کرد و این جمله را گفت ، رسول خدا ﷺ او را به بهشت بشارت داد.

حاضران عرض کردند: آیا در میان همه ما تنها این جوان را به بهشت بشارت دادی ؟

پیامبر ﷺ فرمود: آیا نشنیده ای که خداوند (در قرآن آیه 14 سوره ابراهیم) می فرماید:

ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ: بهشت برای کسی است که از مقام من

بترسد و از وعده عذاب الهی بهراسد (388)

96 - ایثار

اوائل هجرت بود، روزی یکی از عربهای بادیه نشین که بر اثر فقر و تهیدستی به تنگ آمده بود، به حضور رسول خدا ﷺ آمد و وضع خود را بیان نمود و تقاضای کمک کرد.

پیامبر ﷺ چیزی در دسترس نداشت تا به او بدهد، او را همراه سلمان به حضور فاطمه زهرا عليها السلام فرستاد.

حضرت زهرا عليها السلام نیز چیزی در خانه نداشت، سرانجام پیراهن خانگی خود را به سلمان داد و فرمود این را نزد شمعون یهودی ببر و بفروش و در مقابل، مقداری گندم و جو تهیه کن و بیاور.

سلمان پیراهن را نزد شمعون برد، شمعون، آن چنان از زهد و وارستگی حضرت زهرا عليها السلام تحت تاثیر قرار گرفت که قلبش به اسلام گرائید و قبول اسلام کرد... آن فقیر نیز راضی از در خانه حضرت زهرا عليها السلام برگشت و به این ترتیب، یک یهودی، مسلمان شد و نیاز یک فقیر برآورده گردید، و دستور پیامبر ﷺ نیز اجرا شد (389)

و این یک نمونه از ایثار حضرت زهرا عليها السلام بود، که آنچه را خود نیاز داشت به نیازمند داد و شاد بود در حد امکان، نیاز نیازمندی را برآورده است!

یکی از علمای وارسته که معاصر شیخ بهایی و علامه مجلسی بود، علامه عزالدین مولی عبدالله بن حسین شوشتری است که در محرم سال 1021 هجری قمری از دنیا رفت، و مرقد شریفش در کربلا است، از وارستگیهای او اینکه: روزی برای دیدار شیخ بهاء الدین عاملی معروف به شیخ بهایی، که در اصفهان سکونت داشت، به خانه او رفت، ساعتی در حضور شیخ بهایی نشست، تا اینکه صدای اذان ظهر را شنیدند.

شیخ بهایی به مولی عبدالله گفت: شما همین جا نماز را به جماعت بخوانید و ما اقتدا می کنیم و به فیض جماعت برسیم.

مولی عبدالله لحظه ای تامل کرد و سپس برخاست و خداحافظی نمود و به خانه اش بازگشت.

بعضی از دوستان از او پرسیدند: با اینکه شما اهمیت بسیار به نماز اول وقت می دهید، چرا پاسخ مثبت به شیخ بهایی ندادی؟ در پاسخ گفت: به نفس خود مراجعه کردم، دریافتم در صورتی که امام جماعت شوم و شیخ بهایی (با آن مقام ارجمند) به من اقتدا کند، مطمئن نیستم که نفسم، تغییر پیدا نکند (و از آرامش به تباهی، هر چند کم، کشانده نشود) از این رو راضی نشدم که نماز جماعت را در منزل شیخ بهایی بخوانم.

نکته عجیب دیگر در مورد این عالم بزرگ و وارسته اینکه: پس از آنکه از کربلا به اصفهان آمد، همه طلبه های اصفهان بیش از پنجاه نفر نبودند، ولی با اینکه ایشان بیش از چهارده سال در اصفهان نبود، هنگام مرگ، بیش از هزار نفر از طلبه های فاضل اصفهان همراه سایر مردم جنازه او را تشییع نمودند.⁽³⁹⁰⁾

و این مرد وارسته و بزرگ نقش اساسی در تربیت شاگرد و افزایش طلاب داشت .

98 - شکوه امام علیه السلام

متوکل دهمین خلیفه خونخوار عباسی با اینکه امام دهم حضرت هادی علیه السلام را از مدینه به سامره تبعید کرده و تحت نظر نگه داشته بود، با آتش عداوت و کنیه اش نسبت به آن حضرت خاموش نمی شد.

متوکل این فرد خبیث و ستمگر روزی به چهار نفر از دژخیمان خون آشامش دستور داد، ترتیبی می دهیم که امام هادی علیه السلام ناگزیر وارد مجلس گردد، شما در کمین باشید و او را غافلگیر کرده و به بقتل رسانید.

ترتیبی دادند، امام هادی علیه السلام ناگزیر وارد مجلس متوکل شد، در حالی که دعا می خواند، با دیدن امام آنچنان رعب و وحشت ، متوکل و دژخیمان او را فرا گرفت ، که متوکل بی اختیار از تخت سلطنت فرود آمد و به استقبال امام شتافت و آن حضرت را در آغوش گرفت و بوسید و گفت : ای آقای من ، ای پسر رسول خدا و بهترین خلق خدا و ای پسر عموی من و ای مولای من و ای امام هادی ...

امام علیه السلام فرمود: چرا در این وقت ناگزیر مرا به اینجا آورده ای ؟

متوکل به پسرش منتصر و وزیرش فتح بن خاقان دستور داد، امام را با احترام ، بدرقه کرده و به منزلش برسانند.

پس از آنکه آنها به این دستور عمل کردند، بعضی از نزدیکان متوکل از متوکل پرسیدند: شما، نخست دستور قتل امام هادی علیه السلام را دادید ولی اکنون دستور احترام به او را، علتش چیست ؟

متوکل گفت : شکوه و عظمت مقام امام ابوالحسن آنچنان مرا گرفت که بی اختیار از تخت به زمین فرود آمدم که گویی در اطراف او صد شمشیرزن دیدم .
(391)

99 - سخن عجیب طاغوت هنگام مرگ

عبدالملک بن مروان (پنجمین خلیفه قلدرد و خونخوار بنی امیه) هنگامی که در سکرآت مرگ قرار گرفت ، در بالکن قصرش که مشرف به نهر دمشق بود ، دید غسالی (مرده شویی) در دستش پارچه ای است و آن را تکان می دهد .
عبدالملک گفت : دوست داشتم که مرده شویی مانند این شخص بودم و معاش هر روزم را روز به روز تامین می کردم ، و زمام امور خلافت را به دست نمی گرفتم (با آنهمه وزروبال) سپس این دو شعر امیه بن ابی الصلت را خواند:
کل حی و ان تطاول دهرًا ایل امره الی ان یزولا
لیتینی کنت قبل ماقد بد الی فی رؤ و س الجبال ادعی الوعولا
یعنی : هر زنده ای هر چند روزگار طولانی را بگذراند ، سرانجام زندگیش واژگونه شده و نابود می شود ، ای کاش قبل از آن که دستگاه (طاغوتی) خلافت را بعهده می گیرم ، بر سر کوهها ، به عنوان بز کوهی خوانده می شدم .
این گفتار را به ابوحازم خبر دادند ، او گفت : سپاس خداوندی را که اینها (طاغوتیان) را به گونه ای قرار داد که هنگام مرگ ، آرزو داشتند که همچون ما بودند ولی ما وقت مرگ آرزو نداریم که همچون آنها باشیم (392)

100 - ده پند تکان دهنده

مردی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت
مرا موعظه کن

امام صادق علیه السلام فرمود:

1 - اگر خداوند بزرگ ، متکفل رزق و روزی تو است ، پس آنهمه کوشش
تو در این راه برای چیست ؟

2 - و اگر روزی بین افراد (از طرف خدا تقسیم شده ، پس حرص و آز
برای چه ؟

3 - و اگر حساب و کتاب الهی حق است ، پس انباشتن ثروت (از هر راه)
برای چه ؟

4 - و اگر عوض دادن از ناحیه خدا حق است ، پس بخل برای چه ؟

5 - و اگر عذاب الهی و دوزخ حق است ، پس گناه برای چه ؟

6 - و اگر مرگ حق است ، پس عیاشی و شادی (در راه غیر حق) برای
چه ؟

7 - و اگر ما را در معرض عدل الهی قرار می دهند حق است ، پس
مکرونیرونگ برای چه ؟

8 - و اگر عبور بر پل صراط حق است ، پس خودخواهی برای چه ؟

9 - و اگر هر چیزی بر اساس قضا و قدر الهی است ، پس اندازه برای چه ؟

10 - و اگر دنیا، ناپایدار است ، پس دلبستگی و اطمینان به آن برای چه ؟

(393) 101 - پند غرور شکن

بعضی از زهاد و وارستگان به یکی از طاغوتها گفت : هرگاه عطش و تشنگی شدید به تو برسد و در تنگنا قرار بگیری و تو را از آب ، منع کنند، و بگویند نصف ملک و ثروت را بده تا آب بدهیم ، تو چه می کنی ؟

گفت : نصف سلطنتم را می دهم ، زیرا جانم در خطر است .

زاهد گفت : حال اگر آب را آشامیدی ولی ادرار به مثانه ات ماند، و در خطر قرار گرفتی ، و به تو می گفتند: معالجه آن معادل نصف ثروت و سلطنت تو است ، چه گویی ؟

در پاسخ گفت : جان ، عزیزتر است ، نصف ثروت و ملکم را می دهم تا درمان یابم .

زاهد گفت : بنابراین سلطنتی که ارزش آن به مقداری آب و جریان ادرار، بستگی دارد، تو را مغرور نکند و نفریبد ⁽³⁹⁴⁾

ای دل از پست و بلند روزگار	در برومندی زرعده و برق و باد
اندیشه کن	اندیشه کن
از نسیمی دفتر ایام برهم می	از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه
خورد	کن

102 - پند صاحب‌دلان

جوانی ، روزی بر اثر غرور جوانی ، بسیار در راه سفر، عجله و شتاب می کرد، و با دویدن ، از دیگران جلو می افتاد، شب که شد، پاهایش بدرد آمد و سست شد.

پیرمرد ناتوانی از کاروان پشت سر، به او رسید، و به جوان گفت : چرا نشسته ای ، بلند شو راه برو که هنگام راه رفتن است .

جوان گفت : توانایی راه رفتن ندارم .

پیرمرد گفت : آیا نشنیده ای که صاحب‌دلان گفته اند:

ای که مشتاق منزلی شتاب پند من کار بند و صبرآموز

است تازی دو تک رو به شتاب اشتر آهسته می رود شب و روز

(395)

103 - چرا متوکل ، قبر امام حسین علیه السلام را ویران کرد؟

ابوالفرج از احمد بن وشاء (که زمان متوکل ، دهمین خلیفه عباسی را درک کرده) نقل می کند: علت اینکه متوکل (ان طاغوت یاغی و کثیف) دستور داد تا قبر امام حسین علیه السلام را خراب کنند و زمینش را شخم بزنند این بود که :
قبل از خلافتش ، یکی از زنان آوازه خوان ، کنیزکان آوازه خوان خود را نزد متوکل می فرستاد، تا مجلس شراب و عیاشی او را بیارایند و آوازه خوانی کنند، و این موضوع تا هنگام خلافتش ادامه داشت .

بعد از آنکه بر مسند خلافت نشست ، روزی به سراغ آن زن آوازه خوان (که کارگردان کنیزان آوازه خوان بود) فرستاد، خبر آوردند که آن زن به سفر رفته است ، بعد از مراجعت از سفر، متوکل او را احضار کرد و از او پرسید در این ایام (که ماه شعبان بود) کجا بودی ؟

او گفت : با خانم خود به سفر حج رفته بودم .

متوکل گفت : ماه شعبان که به حج نمی روند.

او گفت : به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفته بودم (که مثل زیارت حج است).

متوکل خشمگین شد از این رو که ارزش زیارت قبر منور امام حسین علیه السلام به جایی رسیده که آن را مانند زیارت حج می دانند، دستور داد، آن زن را دستگیر کرده و زندانی نمودند و اموال او را غارت کردند، و سپس به یکی از مامورانش که یهودی بود و با نام دیزج (بر وزن زیرک) خوانده می شد، دستور داد تا قبر امام حسین علیه السلام را ویران کند، و زمین آن را شخم بزند تا بطور کلی آثار قبر، محو گردد، هر کسی را که به زیارت قبر شریف امام حسین علیه السلام می

آید، دستگیر نموده و مجازات کند. دیزج یهودی ، آن ناپاک زاده ضد اسلام ، و مزدور بی همه چیز دستورات متوکل را انجام داد. (396)

این بود نمونه از هرزگی و فساد متوکل (دهمین خلیفه عباسی) که با انواع نیرنگها امام هادی علیه السلام را آزار داد که بقول مرحوم آیت الله اصفهانی (معروف به کمپانی) در دیوان شعرش خطاب به امام هادی علیه السلام می گوید:

کشیدی از متوکل شدائدی که به ندیده دیده گردون زهیچ شیادی

دهر

گهی به برکه درندگان ، گهی به بزم می و ساز باغی و

زنندان عادی

و این آزارها نبود جز به خاطر آنکه امام هادی علیه السلام را متوکل ، مبارزه می کرد.

104 - عذاب زبان

سکونی گوید: امام صادق علیه السلام به ما فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند (در روز قیامت) زبان را به عذابی مبتلا می کند که هیچ یک از اعضاء را آن گونه عذاب نمی نماید.

زبان عرض می کند: ای پروردگار من ، مرا به گونه ای عذاب نمودی که هیچیک از اعضای بدن را این چنین عذاب نمودی ؟

خداوند به زبان می فرماید: از ناحیه تو سخنی بیرون آمد، که به شرق و غرب رسید، و باعث خونریزی و غارت اموال و هتک ناموس ، از راه حرام شد، سوگند به عزت و جلالم ، تو را به گونه ای عذاب می نمایم ، که هیچیک از اعضاء را آن گونه عذاب نخواهم کرد (397)

بر همین اساس است که لقمانش در نصیحت خود به پسرش گوید: پسرم!
اگر گمان می‌بری که سخن گفتن : نقره است ، بدانکه خاموشی (کنترل زبان)
طلا است (398)

105 - غذای پیامبر ﷺ و گفتار او وقت افطار

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ شب پنج‌شنبه در مسجد قبا افطار کرد، طعام آشامیدنی طلبد، یکی از یاران ، ظرف شیری را که آمیخته به عسل بود به حضور رسول خدا ﷺ آورد و به نزد آن حضرت گذارد.
رسول خدا ﷺ چون آنرا به دهان گذاشت و چشید کنار زد و فرمود، این طعام ، دو نوع غذا است ، یکی از آنها کفایت از دیگری می‌کند، از آن نمی‌آشامم ، ولی تحریم هم نمی‌کنم ، اما در پیشگاه خداوند بزرگ ، تواضع می‌کنم ، زیرا کسی که در پیشگاه خدا تواضع کند، خداوند او را ارجمند می‌نماید، و کسی که تکبر کند، خداوند او را کوچک می‌نماید، و کسی که رعایت میانه روی در معاش زندگی کند، خداوند روزی او را می‌رساند، و کسی که ولخرجی کند، خداوند او را از مواهبش ، محروم سازد، و کسی که زیاد در یاد مرگ باشد، خداوند او را دوست می‌دارد. (399)

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند

است

106 - گریه پارسای شب

یکی از پارسایان وارسته ، هر شب ، نیمه های آن ، از بستر بر می خاست و به نماز شب و مناجات با خدا می پرداخت ، در نماز شب سوره هایی که آیات عذاب در آن است می خواند و تکرار می کرد و از خوف خدا زارزار می گریست ، پس از مدتی ، چندین شب آیه 21 سوره حدید را که آیه رحمت و بهشت است ، می خواند و گریه می کرد و آن آیه این است :

(سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) بشتابید به (سبب) آمرزش از ناحیه پروردگارتان ، به سوی بهشتی که وسعت آن همچون وسعت آسمان و زمین است که برای آنان که ایمان به خدا و رسولش آورده اند آماده شده است ، این از فضل و کرم خدا است که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد، و خداوند صاحب فضل و کرم بزرگ است .

یکی از هسایگان ، او را دید و به عنوان اعتراض به او گفت : تو مدتی شبها آیه های عذاب را می خواندی و گریه می کردی ولی اکنون مدتی است این آیه ای را که بیانگر رحمت و بهشت و فضل و کرم خدا است را می خوانی ، و باز گریه می کنی ؟ برای چه ؟

آن پارسای وارسته در پاسخ گفت : بهشتی که آنهمه پهناور و وسیع است - به وسعت زمین و آسمان - چندان نگاه می کنم مرا در آنجا، جای یک قدم نیست (ترس آن دارم که از آنهمه وسعت مرا محروم سازند - واحسرتا که محروم شوم) و گریه ام از این جهت است (400)

107 - تواضع امام کاظم علیه السلام

ابوبصیر گوید: در سال شهادت امام صادق علیه السلام به حضور فرزندش امام موسی بن جعفر علیه السلام رفتم و عرض کردم قربانت گردم، چرا شما گوسفندی کشتید، ولی فلانی شتری کشت .

فرمود: ای ابا محمد! حضرت نوح علیه السلام در کشتی نشست، و هر چه خدا خواست در کشتی بود، و کشتی طبق ماموریت به گرد کعبه طواف کرد که همان طواف نساء بود، و نوح علیه السلام کشتی را به خود وا گذاشته بود، خداوند به کوهها وحی فرمود: که من کشتی بنده ام نوح علیه السلام را روی یکی از شما می نهم، کوهها گردن کشیدند و سرافرازی نمودند، ولی کوه جودی تواضع و فروتنی نمود. و آن کوهی است که نزد شما، پس کشتی سینه بر آن کوه نهاد.

آن هنگام حضرت نوح به زبان سریانی گفت: یا ماری اتقن یعنی: پروردگارا اصلاح کن .

راوی گوید: من گمان کردم که امام موسی بن جعفر علیه السلام به خود کنایه زد (یعنی مقصودش این بود که من هم از کشتن گوسفند، قصدم تواضع برای خدا بود) (401)

تواضع سر رفعت افرازدت تکبر به خاک اندر اندازدت

108 - مجازات سخت غیبت کردن

در شب معراج ، پیامبر ﷺ شگفتیهای بسیار دید، از جمله نگاه کرد دید، عده ای با ناخنهای خود صورت خود را می خراشند و مجروح می کنند، از جبرئیل پرسید: اینها کیانند؟ جبرئیل عرض کرد: اینها غیبت می کردند و پست سر مومنین ، از آنها بدگویی نموده و آبروی آنها را می بردند.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: کسی که گام بردارد برای بدگویی پشت سر مومنان ، نخستین گامش را در میان آتش دوزخ می گذارد، و کسی که از غیبت کردن توبه کند، آخرین نفری است که وارد بهشت می شود، و کسی بدون توبه در مورد غیبت ، از دنیا برود نخستین کسی است که وارد دوزخ می گردد (402)

109 - بوعلی سینا به مرادش رسید

بوعلی سینا نابغه بزرگ اسلامی و ایرانی و جهانی (شیخ الرئیس حسین بن عبدالله ، در حدود 70 سالگی به سال 428 هجری قمری در همدان درگذشت و قبرش در همدان ، معروف است)

وی که علاقه بسیار به علم و دانش داشت ، ماهها و سالها دنبال یک کتاب (در مورد فلسفه و حکمت که نوشته یکی از نوابغ دورانهای گذشته مثل ارسطو بود) می گشت ، و در این مورد مسافرتها نمود، و به جستجوی پی گیر و وسیع پرداخت ، اما آن را پیدا نکرد.

تا یکروز روانه مسجد شد، دو رکعت نماز خواند و پس از نماز از درگاه خدای بزرگ خواست تا آن کتاب را به وی برساند.

از مسجد بیرون آمد و به سوی منزل حرکت کرد، در راه چشمش به پیره زنی افتاد که مقداری اشیاء کهنه و پوسیده و قدیمی در زمین پهن کرده و آنها را در

معروض فروش قرار داده است ، از جمله چند کتاب کهنه قدیمی ، در کنار بساط دیده می شد.

بوعلی ، آن کتابها را وارانداز کرد، ناگهان دید آن کتابی که ماهها و سالها دنبالش می گردید، در میان آن کتابهای کهنه است ، آن را برداشت و به پیره زن گفت : این کتاب را چند می فروشی ؟ او گفت : این که قابل ندارد چند ریال بده ، بوعلی پول را داد و کتاب را برداشت ، سپس از پیره زن پرسید: این اشیاء را از کجا آورده ای ؟ او گفت : فقر و تهیدستی باعث شد که تصمیم گرفتم این آشغالها را بیاورم و بفروشم و قوت زندگانی را تامین نمایم ، و این کتابها از جد ما که ملا بود و در خانه مانده بود و آورده ام بفروش برسانم .

به این ترتیب بوعلی سینا با نماز و توجه به خدا، به سادگی به مرادش رسید. (403)

110 - پاسخ پیامبر ﷺ به هفت سوال

شخصی به حضور پیامبر ﷺ آمد، و هفت سوال داشت و آنها را چنین مطرح کرد:

- 1 - چه چیزی سنگین تر از آسمان است ؟
- 2 - چه چیزی پهناورتر از زمین است ؟
- 3 - چه چیزی غنی تر و پرمایه تر از دریا است ؟
- 4 - چه چیزی سوزانتر از آتش است ؟
- 5 - چه چیزی سردتر از زمهریر (هوای بسیار سرد) است ؟
- 6 - چه چیزی سخت تر از سنگ است ؟
- 7 - چه چیزی تلخ تر از زهر است ؟

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود:

1 - سنگین تر از آسمان تهمت به انسان پاک است 2 - وسیعتر از زمین حق است 3 - غنی تر و بی نیازتر از دریا، دل قانع است 4 - سوزانتر از آتش ، شاه ستمگر است 5 - سردتر از زمهریر نیاز به آدم پست است 6 - سخت تر از سنگ ، دل منافق است 7 - تلخ تر از زهر، استقامت در برابر دشواریهای روزگار است . (404)

111 - پاسخ قاطع به مسیحیان کارشکن به منکر اسلام

به نقل سعید بن جبیر (مفسر بزرگ و شهید) هنگامی که جعفر طیار برادر علی علیه السلام با (حدود) هفتاد نفر به حبشه هجرت کردند و در پناه پادشاه حبشه نجاشی بودند، پس از گسترش اسلام ، (و پس از 15 سال ماندگاری در حبشه در سال هفتم هجرت به مدینه بازگشتند).

در حبشه بسیاری در یرتو تبلیغات جعفر طیار، به اسلام گرویدند، هنگام مراجعت مهاجرین به مدینه ، چهل نفر از مسیحیان حبشه که مسلمان شده بودند از جعفر علیه السلام خواستند که اجازه دهد، آنها نیز همراه آنها حرکت کنند، تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را از نزدیک زیارت نمایند، جعفر اجازه داد، آنها همراه کاروان جعفر طیار به مدینه آمدند، وقتی که در مدینه ، ایشار و فداکاری مسلمانان را دیدند، تحت تاثیر قرار گرفته ، به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند: اگر اجازه بدهید مانیز اموالی داریم ، به حبشه برگردیم و آن اموال را در اختیار شما بگذاریم و همچون سایر مسلمانان ، مساوات کنیم .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اجازه داد، آنها به وعده خود وفا کردند.

آیه 52 تا 54 سوره قصص در شان آنها نازل گردید که ترجمه اش این است

:

کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنها داده ام ، به (قرآن) ایمان می آوردند -
و هنگامی که بر آنها خوانده می شود، می گویند به آن ایمان آورده ایم ، اینها
همه حق است ، و از سوی پروردگار ما است ، ما قبل از این همه مسلمان بودیم
- آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر صبرشان دوبار دریافت می
دارند، آنها بوسیله نیکبها، بدیها را دفع می کنند و از آنچه به آنان روزی داده ایم
انفاق می نمایند.

وقتی که مسیحیان منکر اسلام ، از این جریان آگاه شدند، (برای کارشکنی)
نزد مسلمانان آمدند و به آنها گفتند: اگر کسی از ما به کتاب ما (انجیل) و به
کتاب شما (قرآن) ایمان بیاورد، دو پاداش دارد و کسی که از ما به کتاب
خودمان (انجیل) ایمان بیاورد یک پاداش دارد بنابراین شما چه امتیازی بر ما
دارید؟

آیه 27 سوره حدید در محکوم کردن کارشکنی و نیرنگ آنها نازل گردید:
(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ
لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ...) این کسانی که ایمان آورده
اید، از خدا بترسید، و به پیامبرش ایمان آورید تا شما را دو بهره و پاداش دهد
از رحمت خویش و برای شما نوری قرار دهد که با آن بروید و بیمارزد شما را
و خدا آمرزنده و مهربان است تا بدانند اهل کتاب که قادر نباشند به چیزی از
فضل خدا و اینکه فزونی بدست خدا است ...

به این ترتیب بر مومنان ، علاوه بر دو پاداش ، نو و مغفرت افزوده گردید و
کارشکنی مسیحیان منکر اسلام شدیداً رد شد. (405)

112 - تاسف پیری 150 ساله ، لحظه مرگ

سعدی گوید: در (مسجد) جامع دمشق با گروهی از دانشمندان بحث و گفتگو می کردم ، جوانی وارد شد و گفت : آیا در میان شما کسی هست که فارسی بداند، حاضران به من اشاره کردند، به جوان گفتم : خیر است ، چه کار داری ؟
گفت : پیری است که 150 سال دارد در حال مرگ است و به زبان فارسی سخن می گوید، ولی ما (که زبان فارسی نمی دانیم) نمی فهمیم چه می گوید؟
شما قدم رنجه بفرمایید به بالین آن پیر بیایید و ببینید چه می گوید؟

من به بالین او رفتم ، می گفت :

دمی چند گفتم بر آرم بکار دریغا که بگرفت راه نفس
دریغا که بر خوان الاوان عمر دمی خورده بودیم و گفتند بس
معانی این سخن را به زبان عربی به دانشمندان شام گفتم ، آنها از عمر دراز او و در عین حال تاسف او (به کمی مدت زندگی) تعجب کردند!!

به پیر گفتم : اکنون در چه حالی ؟ گفت :

ندیده ای که چه سختی همی رسد که از دهانش بدر میکنند دندانی
بسه کسی

قیاس کن که چه حالش بود در که از وجود عزیزش بدر رود
آن ساعت جانی

گفتم خیال مرگ را از ذهن بیرون کن و خیال را بر خودت چیره مساز که
فیلسوفان یونان گفته اند: هر چند مزاج انسان ، سالم باشد اعتماد به بقاء نیست ،
و بیماری هر چند سخت باشد دلالت کلی بر مرگ نمی کند اگر بخواهی ،
دکتری بطلبم تا تو را مداوا کند.

او خندید و گفت :

دست برهم زند طیب ظریف
خواجه در بند نقش ایوانست
پیرمردی ز نزع می نالید
چون مخط⁽⁴⁰⁷⁾ شد اعتدال مزاج

چون خرف بیند او فتاده حریف
خانه از پای بند، ویرانست
پیرزن صندلش⁽⁴⁰⁶⁾ همی مالید
نه عزیمت اثر کند نه علاج⁽⁴⁰⁸⁾

113 - نتیجه دعا برای پدر و مادر

شخصی به حضور علی علیه السلام آمد و عرض کرد: من خود را در معاش زندگی ، در تنگنا می بینم

امام علی علیه السلام فرمود: گویا با قلم گره خورده چیزی می نویسی ؟
او عرض کرد: نه .

امام فرمود: گویا با شانه شکسته ، (موی سر و صورتت) را شانه می کنی ؟
او عرض کرد: نه .

امام فرمود: گویا جلو شخصی که سنش از تو بیشتر است راه می روی ؟
او عرض کرد: نه .

امام فرمود: گویا بعد از فجر (آغاز نماز صبح) می خوابی ؟
او عرض کرد: نه .

امام فرمود: گویا دعا برای پدر و مادر را ترک می کنی ؟
او عرض کرد: آری ای امیرمؤ منان !

علی علیه السلام فرمود: پدر مادر را در دعا بیاد آر، زیرا من ار رسول خدا شنیدم
می فرمود:

ترک الدعاء للوالدین یقطع الرزق دعا نکردن برای پدر و مادر، موجب قطع رزق و روزی می گردد ⁽⁴⁰⁹⁾ اینک توجه کنید که اگر ترک دعا برای پدر و مادر، این چنین نتیجه شوم داشته باشد، آزار آنها چه نتیجه ای خواهد داشت ؟

114 - همه اش باقی مانده !

عایشه یکی از همسران رسول خدا ﷺ نقل می کند: گوسفندی را قربان کردیم و گوشتش را بین مستمندان تقسیم نمودیم ، پیامبر ﷺ فرمود: آیا چیزی از گوسفند باقی مانده است ؟
عرض کردم : شانه اش باقی مانده است .

فرمود: بلکه همه اش باقی مانده ، جز شانه اش ! (410)

یعنی آنچه به مستمندان داده شده ، پاداشش ثبت شده و برای ما باقی مانده
جز این شانه گوسفند که به مستمندان داده نشده تا پاداشش باقی بماند.

چه بشنوی سخن اهل دل مگو سخن شناس نه ای جان من ،
خطا است خطا اینجا است

115 - پاسخ دندان شکن محمد بن حنفیه

محمد بن حنفیه از پسران علی علیه السلام است ، که مادرش خوله نام داشت بعضی از خوارج کوردل ، برای اینکه احساسات او را بر ضد پدر و برادرانش بشورانند، از او به عنوان سوال ، پرسیدند: چرا پدرت تو را فریب می دهد و به میدان جنگ می فرستد، ولی حسن و حسین علیهما السلام را نمی فرستد و نمی فریبد؟ محمد در پاسخ گفت : حسن و حسین علیهما السلام دو چشم پدرم هستند، و من دست پدرم می باشم ، و پدرم با دستش از رسیدن گزند به چشم ، دفع گزند می کند ⁽⁴¹¹⁾

116 - دهن کجی سر دسته منافقان

عبدالله بن الی سردسته منافقان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بود، که برای محکومیت او و پیروانش سوره منافقون نازل گردید.

وقتی که قسمتی از آیات سوره منافقون بر رد عبدالله و همکاسه هایش نازل شد، و نیزنگ و چند چهره گی او آشکار گشت ، بعضی به او گفتند: آیات هشدار دهنده و خطیری بر ضد تو نازل شده است . تا دیر نشده برو به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، توبه کن و از آن حضرت بخواه که از درگاه خداوند بخواهد تا خدا تو را بیامرزد.

عبدالله بن ابی در پاسخ گفت : به من گفتید: ایمان بیاورم ، ایمان آوردم ، گفتید: زکات بدهم ، زکات دادم ، اکنون چیزی نمانده که به من بگویید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را سجده کنم؟!

و به این ترتیب این سر دسته منافقان دهن کجی کرد.

در این آیه 6 سوره منافقون نازل شد که ترجمه اش این است : وقتی به منافقان گفته می شود، بیاپید (به ملت مسلمان بیبوندید) تا پیامبر ﷺ برای شما طلب آمرزش از خدا کند، سرهای خود را (به نشانه انکار) بر می گردانند، آن ها را می نگری که با غرور و تکبر روی می گردانند (و مانع سر راه حق می شوند) و استکبار می ورزند ⁽⁴¹²⁾

این آیه به چهار ویژگی ، مشخص منافقان اشاره می کند که عبارتند از:

- 1 - دعوت امت اسلام به پیوستن به اسلام و امت نمی پذیرند.
- 2 - اعتراف به انحراف و گناه خود نمی کنند.
- 3 - علاوه بر اینکه از حق ، روی گردانند، دیگران را نیز از حق ، باز می دارند.
- 4 - غرور و تکبر، آنها را فرا گرفته و خط استکبار را می پیمایند.

117 - تقدم پیوند مکتبی بر پیوند نسبی

با اینکه در زمان جاهلیت بر فامیل و پیوند نسبی ، ارزش فوق العاده قائل بودند. یکی از شاگردان پیامبر اسلام ﷺ حاضر شد، پدر منافق خود را بقتل رساند، بخاطر مکتب ، یعنی این چنین رشته های جاهلیت را از خود دور ساخته بود، و در مکتب را بر سایر شؤ ون مقدم می داشت .

او عبدالله پس سر دسته منافقان عبدالله بن ابی بود، با این که پدرش آن گونه بود، ولی خود شاگرد برجسته و متعهد رسول خدا ﷺ به شمار می آمد.

عبدالله شنید پدرش ، پس از بازگشت از جنگ بین المصطلق (که در سال ششم هجرت واقع گردید، و با پیروزی سریع مسلمین پایان یافت) نسبت به ساحت مقدس پیامبر ﷺ توهین کرده و حرفهای نامربوط زده ، و حتی گفته : وقتی به مدینه رسیدیم ما که عزیز هستیم ، ذلیل را که پیامبر ﷺ است از مدینه بیرون خواهیم کرد (چنانکه آیه 8 سوره منافقون بر آن دلالت دارد) حتی بی ادبی را به جایی رساند (سخنی گفت) که قلم را ذکر آن شرم دارد.

عبدالله به حضور پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: به من خبر رسیده که می خواهی پدرم عبدالله بن ابی را بقتل رسانی ، اگر چنین تصمیمی داری به من امر کن تا سرش را برایت بیاورم ، سوگند به خدا که طایفه خزرج می دانند که هیچکس مثل من ، نسبت به پدر و مادرش نیکی نمی کند، و من ترس آن دارم که به غیر من دستور قتل پدرم را بدهی ، و غیر من ، او را بقتل رساند، آنگاه نتوانم نفس خود را کنترل کنم و قاتل پدرم را بنگرم که در میان مردم راه می رود، در نتیجه هوای نفس بر من چیره گردد، و او را بکشم ، که در این صورت مومنی را بجای کافری کشته ام ، و اهل دوزخ شده ام .

پیامبر ﷺ فرمود: بلکه تا پدرت با ما است با او مدارا و رفتار نیک کن .

عبدالله از قتل پدر منصرف شد، ولی وقتی که شنید پدرش می خواهد وارد مدینه گردد، رفت و جلوی پدر را گرفت و گفت: نمی گذارم وارد مدینه شوی مگر اینکه رسول خدا ﷺ اجازه بدهد و امروز می دانی که ذلیل کیست و عزیز کدام است.

عبدالله بن ابی در این مورد به پیامبر ﷺ پیام فرستاد (و به التماس افتاد). پیامبر ﷺ برای پسر عبدالله بن ابی، پیامی فرستاد که کاری نداشته باش، عبدالله گفت اکنون که پیامبر ﷺ اجازه داده، من مانع نمی شوم، عبدالله بن ابی وارد مدینه شد و بعد از چند روز بیمار گردید و ذلت بار مرد⁽⁴¹³⁾ این بود حماسه جوانی که اسلام را بر عواطف پدری مقدم داشت.

118 - پیرمرد پارسا و زنده دل

قبل از آن که داستان زیر را بخوانید به این گفته علی عليه السلام توجه فرمایید که فرمود: تمام زهد و پارسایی، در دو جمله از قرآن آمده است، آنجا که (خداوند در سوره حدید آیه 23) می فرماید:

(لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) یعنی تا بر گذشته تاسف نخورید و نسبت به آینده که به شما داده شده می شود، شاد نگردید.

قتیبه بن سعید گوید: به چراگاهی رفتم دیدم پر از شتر مرده است، که از بسیاری به شماره نمی آمد، پیره زنی را دیدم و گفتم: این شترهای مرده مال چه کسی بوده است؟

گفت: صاحب اینها، آن پیره مرد است که روی تل نشسته است و پشم می تابد، به سوی رفتم و گفتم: اینهمه شتر مال تو بود که مرده اند؟
گفت: آری.

گفتم : وقتی آنها مردند، چه حالی به تو دست داد؟

گفتم : امانتی بود که خداوند داده بود اکنون پس گرفت .

گفتم : آیا در برابر این پیشامد، سخنی گفتی ؟

گفت : دو شعر گفتم و آن اینکه :

لا والذى انا عبد من خلائقه و المرء فى الدهر نصب الزرع و

المحـــــــن

ماسرنى ان ابلهى فى مبارکها فما جرى فى قضاء الله لم يكن

یعنی سوگند به خدایی که من یک بنده او هستم که انسان در روزگار، هدف

گرفتاریها و ناگواریها می شود، از اینکه شترانم در خوابگاههایشان باشند و حکم

و قضای خدا اتفاق نمی افتد، خوشحال نمی شدم ⁽⁴¹⁴⁾ (تسلیم رضای خدا هستم

.)

آفرین بر این پیرمرد زنده دل ، که پارسای حقیقی اینگونه است .

119 - افسوس بر گذشته مخور

سلام خواص (یکی از برجستگان مسلمین در گذشته) روزی به جمعی گفت

: هر که خواهان آسایش دنیا و آخرت است ، از روش ما پیروی می کند.

پرسیدند: روش شما چگونه است ؟

گفت : روش ما بر اساس رضا به قدر خدا، و مخالفت بر هواهای نفسانی

است ، سپس این دو شعر را خواند:

لا تطل الحزن على ما فانت فقل ما یجدى عليك الحزن

سیان محزون على ما مضى و مظهر حزنا لما لم يكن

یعنی : دو چیز که از دست رفت ، افسوس مخور که افسوس سود ندارد، آن که بر بوده و گذشته ، محزون گردد مانند کسی است که به نبوده غمگین است (415)

امام صادق علیه السلام فرمود: ای انسان! چرا افسوس می خوری بر چیزی که بر نمی گردد، و چرا خوشحال می شوی به موجودی که ، مرگ و نابودی ، آن را رها نمی کند؟

ابن مسعود (یکی از مفسران عالی مقام صدر اسلام) گوید: اگر پاره ای آتش ، سراسر وجودم را بسوزاند برایم محبوب تر است از اینکه : آنچه باشد بگویم کاش نبود، و آنچه نیست بگویم کاش بود (416)

120 - دنیای مادی از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با حال غم و اندوه ، از خانه بیرون آمد ، فرشته ای که کلیدهای خزانه های زمین در دستش بود، نزد او آمد و عرض کرد: ای محمد! اینها کلیدهای خزانه های زمین است ، پروردگارت به تو می فرماید: با این کلیدها در خزانه ها را باز کن و هر چه می خواهی بردار، بی آنکه چیزی از مقام تو کم گردد

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دنیا خانه کسی است که خانه ندارد، و آن که عقل ندارد به انباشتن اموال دنیا برای دنیا می پردازد.

فرشته گفت : سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث به رسالت کرد، من همین سخن را در آسمان چهارم از فرشته ای شنیدم ، هنگامی که کلیدها را به من داد (417) در این جا ذکر یکی از گفتارهای علی علیه السلام را این مورد مناسب است که فرمود: مردم سه دسته اند: 1 - زاهد 2 - صابر 3 - راغب ، سپس

فرمود: زاهد کسی است که به چیزی از دنیا (ی مادی) خوشحال نمی شود و
بر گذشته افسوس نمی خورد، و در این خصوص نگران نیست (418)

121 - پاداش برآوردن نیاز مسلمانان

صفوان جمال گوید: در محضر حضرت امام صادق علیه السلام نشسته بودم ، مردی
از اهل مکه به نام میمون به حضور امام صادق علیه السلام آمد و از نداشتن کرایه سفر
شکایت کرد.

امام به من فرمود: بر خیز و برادرت را یاری کن ، من برخاستم و به همراه او
بودم تا خداوند کرایه او را فراهم ساخت و سپس به محل سکونت خود
بازگشت . بعد به حضور امام صادق علیه السلام آمدم ، به من فرمود در مورد نیاز
برادرت چه کردی ؟

عرض کردم : پدر و مادرم به فدایت ، خداوند آن را روا کرد .
فرمود: بدانکه اگر برادر مسلمانان را یاری کنی ، نزد من از طواف یک هفته
(هفت شوط) طواف کعبه ، بهتر است

(419)

122 - نصیحت لقمان

بنقل امام صادق علیه السلام امام باقر علیه السلام فرمود: مثل کسی که به دنیا، حرص و آز دارد، مانند کرم ابریشم است، که هر چه بیشتر (تار) به دور خود می تند، راه بیرون آمدنش دورتر می شود تا آنکه (در درون تنیده هایش) از غصه بمیرد. سپس امام صادق علیه السلام به فرازی از نصیحت لقمان به پسرش پرداخت و فرمود: لقمان، پسرش را چنین موعظه کرد:

پسر جان! مردم قبل از تو، برای فرزندانشان، اموالی انباشتند، ولی نه آن اموال باقی ماند و نه آن فرزندان باقی ماندند، بدانکه تو همچون بنده مزد بگیری هستی که او را به کاری دستور داده اند، و مزد خود را بگیر، و در این دنیا مانند گوسفندی مباش که در میان زراعت سبزی افتاده و آنقدر از آن بخورد تا چاق گردد، و مرگش همراه چاقیش باشد، بلکه دنیا را مانند پل روی نهری بدان که بر آن می گذری و آن را و می داری و دیگر به آن با ز نمی گردی، خرابش کن، و آبادش مساز که مامور به ساختنش نیستی ⁽⁴²⁰⁾ و بدان که فردای قیامت، وقتی که در برابر (عدل) خداوند قرار می گیری، از چهار چیز تو را بازخواست می کنند:

1 - جوانیت را در چه راه بیایان رساندی 2 - عمرت را در چه راه تمام کردی 3 - مالت را از چه راه بدست آوردی؟ 4 - و آنرا در چه راه مصرف نمودی .

بنابراین آماده پاسخگویی از این پرسشها باش، و از آنچه در دنیا از دست رفته، افسوس مخور، زیرا اندک دنیا، دوام ندارد، بسیاری از بلا، ایمن نیست، پس آماده و هشیار باش و در کارت جدی و کوشا باش و پرده (غفلت) را از چهره (دلت) بردار و متوجه احسان پروردگار باش (و در برابر آن در جهت

زبان و نیت و عمل شکر کن) و توبه را در دلت همواره تجدید کن ، و هنگام فرصت ، (در بدست آوردن کمالات معنوی) شتاب کن ، قبل از آنکه مرگت فرا رسد، و میان تو و خواسته هایت ، مانع گردد (421)

123 - خادم بت ، چگونه هدایت یافت !؟

قبیله معروف بین سلیم در مکه بت مخصوصی داشتند که آن را با احترام خاص ، می پرستیدند، و برای خدمت به او نگاهیانی از مکانی که آن بت در آنجا بود، خدمتکاری بنام غاوی بن عبدالعزی گماشته بودند.

خدمتکار روزی در کنار بت ، نشسته بود، ناگهان دید، دو روباه آمدند و پاهای خود را بلند نموده و بر سر و روی بت ، ادرار کردند.

او همان لحظه بت و بت پرستی را باطل دانست و ای شعر را سرود:

ارب یبول الثعلبان براسه لقد ذل من بالت علیه الثعالب

یعنی : آیا پروردگار است ، کسی که دو روباه بر سر او ادرار می کنند، و براستی خوار است کسی (بتی) که روباهها بر آن ، ادرار می کنند.

سپس آن بت را شکست ، و با شتاب خود را به حضور پیامبر ﷺ رساند، و جریان را گفت .

پیامبر ﷺ فرود: نامت چیست ؟

او عرض کرد: غاوی بن عبدالعزی (یعنی گمراه پسر بنده بت عزی).

پیامبر ﷺ نام او را (بخاطر آن که بیدار شده و هدایت یافته تغییر داد و

فرمود: بلکه نام تو راشد بن عبد ربه است . (422)

به این ترتیب ، یک حادثه جالب ، بت پرست مزدوری را هدایت کرد!

124 - گرایش روحانی آگاه مسیحیان به اسلام

جارودین معلی از روحانیون و دانشمندان معروف مسیحی بود که با مطالعه کتاب‌ها آسمانی مانند تورات و انجیل، به آمدن پیامبر آخر الزمان پی برده بود، و پس از شنیدن آوازه پیامبر اسلام ﷺ و ویژگیهای آن حضرت، دریافت که پیامبر موعود همان است، قصیده اش را خواند و طبق دستور پیامبر ﷺ گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر ﷺ و ارکان اسلام داد.

پس از این امور، جارود خواست بر یقینش بیفزاید به رسول خدا ﷺ عرض کرد: اگر تو پیامبر بر حق هستی، از آنچه اکنون در دلم هست بیان فرما. پیامبر ﷺ سر فرود آورد و پس از لحظاتی در حالی که عرق نزول وحی از پیشانی‌اش جاری بود، سر بلند کرد و فرمود: تو اکنون در دل گرفته ای که از سه مساله بررسی:

- 1 - از خونهای که در ایام جاهلیت ریخته است .
- 2 - از سوگندهای معاهده دوران جاهلیت .
- 3 - از بخشش .

اما خونهای جاهلیت، بخشیده شده است، و سوگندهای آنان نیز اثر بخش نمی باشد، و بهترین بخشش آن است که مرکب سواری یا گوسفند شیردهی به برادر دینی خود ببخشی⁽⁴²³⁾

به این ترتیب بر یقین جارود افزوده شد و به عنوان مسلمانی راستین در راه پیشرفت اسلام کوشید.

125 - پاسخ به سوالات سلمه

سلمه از افراد نامی مسیحیان بود، برای تحقیق و بررسی حقانیت اسلام، همراه جارود، به حضور پیامبر ﷺ آمده بود، در کنار نشسته بود و با دقت به بیانات پیامبر ﷺ گوش می کرد، و در انتظار رسیدن نوبت بود که از رسول خدا ﷺ چند سوال کند.

در این میان رسول خدا ﷺ به او فرمود: ای سلمه تو در دل گرفته ای که سه مساله بررسی: 1 - در مورد پرستش بتها 2 - در مورد روز سباسب (عید بزرگی از عیدهای مسیحیان) 3 - عقل هجین (یعنی سوال در مورد اینکه آیا حد و قصاص در مورد اشراف، با افراد مستضعف تفاوت دارد - مانند زمان جاهلیت - یا تفاوت ندارد).

اما درباره پرستش بت، خداوند در قرآن می فرماید: شما و آنچه غیر خدا (از جمادات) می پرستید، آتش گیره جهنم هستید (انبیاء - 98)

اما در مورد عید سباسب، خداوند بجای آن، شبی قرار داده که بهتر از هزار شب است که (شب قدر نام دارد) در شبهای ماه رمضان می باشد و پربرکت و آرام است که صبح آن روز، خورشید رونقی ندارد.

اما در مورد عقل هجین بدان که: در اسلام همه مومنان با هم برادرند، و در خونبهای برابر می باشند، پیمانهای پایین ترین افراد (از نظر جامعه) با بالاترین آنها بطور مساوی مورد احترام است، و گرمی ترین آنها در پیشگاه خدا، پرهیزکارترین آنها است.

این مطالب عمیق، آنها با این کیفیت، باعث شد که طایفه عبد قیس که

همراه سلمه بودند همگی قبول اسلام نمودند (424)

126 - گرفتاری پرنده ای در قفس !

در زمان حضرت سلیمان عليه السلام شخصی پرنده ای که زیبا و خوش صدا بود به هزار درهم خرید، آن را به منزل آورد و در میان قفس گذاشت . پس از مدتی ، پرنده ای (شبيه خودش) پر پرکنان به بالای قفس آمد و صیحه کشید و سپس پرید و رفت .

پرنده در قفس ، از آن پس ، در خاموشی فرو رفت و دیگر صدای خوش و دلربای خود را بلند نکرد.

صاحب پرنده به حضور حضرت سلیمان آمد و از پرنده اش شکایت کرد که من آن را به هزار درهم خریده ام ، بخاطر زیبایی اندام ، و صدای دلربایش ، ولی از آن وقتی که پرنده ای شبیه خودش به بالای قفس آمد و صیحه زد و رفت ، این پرنده ما خاموش شد و نغمه سرایی نمی کند.

حضرت سلیمان (که زبان پرنده ها را می دانست) فرمود: برو آن پرنده را به اینجا بیاور تا ببینم علت خاموشی او چیست ؟

او رفت پرنده را نزد سلیمان آورد، سلیمان به پرنده گفت : صاحب تو بر تو حق دارد، به خاطر شکل قشنگ و صدای خوش و نغمه دلنشین تو، تو را به هزار درهم خریده است ، چرا خاموش هستی ؟!

پرنده گفت : به صاحبم بگو دل از من ببرد، و من تا در قفس هستم ، منقار به صدا نمی گشایم ، تا نجات یابم و آزاد گردم .

سلیمان گفت : برای چه ؟ مگر صاحب تو، هزار درهم برای تو نداده است ؟! پرنده گفت : پرنده ای (از نوع ما پرندگان) به بالای قفس من آمد، و به من گفت : صدای تو، تو را به قفس انداخت و می دانی که صدای من برای وطن و

فرزندانم است ، و همین دل‌بستگی به لانه و فرزند باعث شد که صدای خوش من ، خواهان پیدا کند و مرا بگیرند و در قفس بیندازند .
سلیمان به صاحب پرنده گفت : این پرنده را آزاد کن .
او گفت : من بخاطر صدایش ، هزار درهم پول داده ام .
سلیمان هزار درهم را به او پرداخت کرد و او راضی شد، و پرنده را آزاد کردند.

این پرنده از قفس پرید و در آسمان در حال پرواز می گفت :
سبحان من صررنی و فی الهواء طیرنی ثم فی القفص صیرنی .
پاک و منزه است خداوندی که صدای خوش به من داد، و پریدن در هوا را به من عنایت فرموده سپس مرا در قفس گردانید (بهر حال خدا را می ستایم)
در این داستان ، اشاره لطیفی است به این مطلب که اگر انسان خود را فانی بداند و مثل آن پرنده در قفس ، از صیحه و صدا برای خانه و فرزند، دل ببرد اضطراب او به سکونت و آرامش خاطر مبدل می شود. ⁽⁴²⁵⁾
و از قفس اماره آزاد می گردد، و این است معنی پارسایی ، که به گذشته افسوس نخورد و به آنچه در آینده به او می رسد شاد نگردد.

127 - حمایت ابوطالب از یک مسلمان

در آغاز اسلام هر کس به اسلام می‌گروید، در خطر و تهدید مرگ قرار می‌گرفت، و عده‌ای بدست دشمنان، زیر شکنجه‌های ناجوانمردانه شهید شدند. عثمان بن مظعون، به اسلام گروید، و مسلمانی استوار و خلل‌ناپذیر گشت، و با کمال شهامت به تبلیغ اسلام می‌پرداخت.

روزی با مشرکان درباره عظمت اسلام، سخن می‌گفت، ناگهان (طبق نقشه قبلی) گروهی، به عثمان حمله کردند و یکی از آنها چنان به چشم او ضربه زد که کاسه یک چشم او از جا کنده شد.

ابوطالب پدر بزرگوار علی عَلِيٌّ از جریان آگاه گردید، خواست قصاص کند، قریشیان، اطراف ابوطالب را گرفتند و او را سوگند دادند که ضارب را ببخشد، ابوطالب سوگند یاد کرد که: تا قصاص نکنم، از پای نخواهم نشست.

به این ترتیب ابوطالب، عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شدیدترین خطرها، به حمایت مسلمانان بر می‌خاست، و این یک نمونه از صدها بلکه هزارها نمونه فداکاری، و وفاداری او به اسلام بود که، از همین راه به سطح عالی ایمان او پی می‌بریم - با توجه به اینکه عثمان بن مظعون، از خویشاوندان او نبود. ⁽⁴²⁶⁾

128 - یکی از موارد ذلت مؤ من

مفضل یکی از شاگردان ممتاز امام صادق علیه السلام گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: سزاوار و شایسته نیست که انسان با ایمان خود را خوار و ذلیل کند. از آن حضرت پرسیدم: مؤ من چگونه خود را ذلیل و خوار می کند؟ در پاسخ فرمود: یدخل فیما یعتذر منه در چیزی که از آن مغذور است و نیروی انجام آن را ندارد، خود را وارد می سازد ⁽⁴²⁷⁾ (و در نتیجه، بر اثر صحیح انجام ندادن کار بخاطر عدم توانایی) مورد سرزنش قرار گرفته و خوار می گردد، پس در همان آغاز پیش بینی کند تا مبادا کاری کند که نتیجه اش خواری او است).

129 - جوان هشیار و قاطع

عبدالله بن ابی سردسته منافقان بود، در ظاهر بطمع غنائم جنگی، در جنگ بین المصطلق که در سال ششم هجرت بین مسلمانان و قبیله مصطلق واقع شد شرکت نمود، مسلمانان پیروز شدند، و با بدست آوردن غنائم بسیار، همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه بازگشتند چنانکه (در داستان 117) گفتیم، در بازگشت، عبدالله بن ابی نفاق خود را آشکار ساخت و دهن کجی کرده و خود و همکاسه هایش را عزیز شمرد، پیامبر صلی الله علیه و سلم و مهاجران را ذلیل ...

یک جوان هشیار و قاطع از مسلمانان بنام زید پسر ارقم این سخن را شنید و برای حفظ حکومت اسلام از گزند این منافقان کوردل، آن را به پیامبر صلی الله علیه و سلم گزارش داد.

پیامبر ﷺ تا سه بار به زید فرمود: شاید اشتباه می کنی؟ یا در حال خشم بودی و این سخن را می گویی؟ و یا تو را تحقیر کرده از این جهت این خبر را آورده ای؟

زید با کمال قاطعیت و شجاعت (با اینکه از جانب منافقان در خطر جدی بود) گفت: با صراحت می گویم که عبدالله این گفتار نامربوط را زد. عبدالله از جریان آگاه شد و به حضور پیامبر ﷺ رسید و گفت: من هرگز چنین سخنی را نگفته ام.

در ظاهر، سخن عبدالله قبول شد، و سخن آن جوان با شهادت (زید بن ارقم) رد شد، اما طولی نکشید، آیات سوره منافقون از جمله آیه 7 این سوره نازل گردید و منافقان، از جمله سردسته آنها عبدالله بن ابی محکوم شد و نیرنگ و باطن ناپاک او فاش گردید، و زید بن ارقم به عنوان یک جوان شجاع و متعهد، روسفید شد. (428)

130 - سیاست خردمندانه

در ماجرای نیرنگ منافقان که در داستان قبل، فرازی از آن بیان شد، عمر بن خطاب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد که دستور بده تا عبدالله بن ابی سردسته منافقان مدینه را بقتل برسانم.

پیامبر ﷺ فرمود: صلاح نیست، زیرا مردم می گویند پیامبر ﷺ یاران خود را می کشد.

در حقیقت پیامبر ﷺ به موقعیتها و جوانب امر توجه می کرد، و امور را بر اساس مقایسه اهم با مهم و آنچه مهمتر و نافعتر برای اسلام بود انجام می داد.

عبدالله بن ابی وقتی به مدینه آمد، آنچنان از چشم مردم افتاد، و مورد سرزنش قرار گرفت که سر از پا نمی شناخت ، و به گونه ای مورد تنفر مردم واقع شد که دیگر نتوانست ، سر بجنباند (و پس از اندک مدتی از دنیا رفت). پیامبر ﷺ به عمر بن خطاب فرمود: روزی از من خواست که اجازه دهم عبدالله را بقتل برسانی ، ولی در آن روز اگر او کشته شد گروهی متاثر شده و به حمایت از او برمی خاستند، ولی امروز همانها به گونه ای از او متنفر بودند که اگر دستور قتلش را بدهم ، بی درنگ او را می کشند (429)

آری هر چیزی وقتی دارد، و این روش و سیاست خردمندانه پیامبر ﷺ در مورد خود درس بزرگ و عمیقی است !.

131 - گریه الیاس !

الیاس از پیامبرانی است که هنوز زنده (و غایب از نظرها) است ، نقل شده : حضرت عزرائیل نزد او رفت ، تا روحش را قبض کند.

الیاس به گریه افتاد، عزرائیل گفت : آیا گریه می کنی با این که به سوی پروردگارت باز می گردی .

الیاس گفت : گریه ام برای مرگ نیست ، بلکه برای شبهای (طولانی) زمستان و روزهای (گرم و طولانی) تابستان است ، که دوستان خدا در این شبها، به عبادت می گذرانند، و در این روزها روزه می گیرند، و در خدمت خدا هستند، و از مناجات با محبوب خود (خدا) لذت می برند، ولی من میخواهم از صف آنها جدا گردم و اسیر خاک شوم .

خداوند به الیاس وحی کرد: تو را به خاطر آنکه دوست داری در خدمت ما باشی ، تا روزی قیامت مهلت دادم ، تا زنده باشی (و از آنچه که گفتی و دوست داری در صف اولیای خدا باشی جدا نگردی) (430)

132 - موعظه پر محتوی لقمان

روزی لقمان پسر خود را چنین موعظه کرد:

پسر جان! اگر درباره مرگ ، شک داری ، خواب را از خود بران ، در صورتی که قدرت بر این کار نداری ، اگر درباره روز قیامت ، شک داری ، بیداری از خواب را از خود دفع کن ، در صورتی که چنین قدرتی نداری .

و اگر در این مورد بیندیشی ، می دانی که جان تو در دست دیگری است ، زیرا خوب ، بسان مرگ است ، و بیداری پس از خواب همچون برانگیخته شدن در روز قیامت پس از مرگ است (431)

133 - نخستین مسلمان و مبلغ و شهید طایفه ثقیف

سال نهم هجرت بود، مسلمانان در جنگ تبوک ، با کمال پیروزی از نواحی روم به مدینه بازگشته بودند، روز بر رونق و گسترش اسلام می افزود. عروة بن مسعود ثقفی که یکی از سران قبیله ثقیف بود، و در طائف می زیست ، قبل از آمدن پیامبر ﷺ از میدان تبول به مدینه آمده ، به حضور پیامبر ﷺ آمد و چون به حقانیت اسلام پی برده بود، قبول اسلام کرد و از پیامبر ﷺ اجازه خواست تا به سوی طائف برود و قبیله خود را به آئین توحید دعوت کند.

پیامبر ﷺ به او فرمود: ترس آن دارم که جانت را از دست بدهی .

او عرض کرد: قبیله من ، مرا از چشم خود بیشتر دوست دارند، سرانجام اجازه گرفت و به سوی قبیله اش رهسپار گردید...

قوم او که هنوز در دریای تلخ جاهلیت غوطه ور بودند، و نخوت و تکبر و تعصب جاهلی در سر داشتند، تصمیم گرفتند عروه را در حجره خود که مشغول تبلیغ اسلام بود به قتل رسانند، به دنبال این تصمیم او را تیر باران کردند، عروه در حال جان سپردن گفت : مرگ من کرامتی است که رسول خدا ﷺ مرا به آن آگاه ساخت ..

خون جوشان این اولین مسلمان و شهید از طائفه ثقیف ، باعث تحول عمیقی در این طایفه گردید، رعب و وحشتی در دل آنها افتاد که خود جمع شدند و هیئتی را به نمایندگی خود به مدینه فرستادند، تا قبول اسلام کنند، این هیئت ، رابطه بین پیامبر ﷺ و قبیله ثقیف گردید و اسلام به این قبیله راه یافت و کم کم بت و بتخانه آنها نابود گردید و پرچم اسلام در میان آنها به اهتزاز درآمد. گرچه عروه به شهادت رسید، ولی قطرات خون او بطور سریع بذره‌های بسیار از اسلام در دل‌های قبیله اش کاشت و این بذرها جوانه زد و به شکوفایی رسید.

(432)

134 - هیئت نمایندگی ثقیف در مدینه

درسال نهم هجرت ، هیئتی به نمایندگی قبیله ثقیف که بیشتر مردم طائف وابسته به این قبیله بودند، به سوی مدینه رهسپار گشتند، پیامبر ﷺ دستور داد خیمه ای برپا کرده و مسلمانان به پذیرائی این هیئت پردازند.

وقتی این هیئت به حضور پیامبر ﷺ رسید، در این گفتگو، گفتند: ما حاضریم قبول اسلام کنیم مشروط بر اینکه سه سال بتخانه بزرگ طائف و بت بزرگ معروف لات باقی بماند و مورد پرستش قرار گیرد.

این پیشنهاد ننگین که با اساس اسلام مخالف بود، زیرا نخستین پایه آن ، توحید و دعوت به یکتاپرستی بود پیامبر ﷺ را ناراحت کرد، و پذیرفته نشد.

هیئت نمایندگی ، پیشنهاد خود را تنزل داد و درخواست نمود که بتخانه آنها یک ماه باقی بماند، این پیشنهاد نیز رد شد.

هیئت عذرخواهی کرد که ما: این پیشنهادها را برای بستن زبان زنان و افراد بی عقل قبیله مطرح میکنیم .

سرانجام پیشنهاد آنها این شد که : بتهای آنها به دست خودشان شکسته نشود.

این پیشنهاد قبول شد، که بعدا مغیره و ابوسفیان از طرف پیامبر ﷺ مامور شدند و به طائف رفته و بتهای قبیله ثقیف از جمله بت لات را شکستند(و این حاکی از عزت فوق العاده اسلام است که ابوسفیان با آن سابقه که نعره بت پرستی می کشید و در این راه جنگها به وجود آورد، اکنون با دست خود بتها را می شکند).

هیئت یک شرط نیز نمود، و آن این بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم
عرض کردند: ما را از خواندن نماز معاف بدار به خیال این که پیامبر
ﷺ خودش اختراع دین نموده است!
پیامبر ﷺ فرمود: لا خیر فی دین لاصلوة معه : در دینی که نماز در آن
نباشد، خیر و سعادت نیست .

سرانجام هیئت قبول اسلام نمود، و عهدنامه ای شامل مواد بعضی از شرائط
مورد قبول، نوشته شد و به امضای پیامبر ﷺ رسید. (433)

به این ترتیب می یابیم که پیامبر ﷺ قاطعانه با هیئت برخورد کرد و از راه
سازش و مجامله وارد نگردید. 135 - مسابقه چهار شاعر زبردست!

چهار شاعر زبردست در مجلسی، به دور هم نشستند که عبارت بودند از:
1 - عنصری (ابوالقاسم حسن بن احمد، از شاعران بزرگ دوره غزنویان).
2 - عسجدی (ابونظر عبدالعزیز بن منصور از شعرای بزرگ عصر غزنویان).
3 - فرخی (ابوالحسن علی بن جولوغ سیستانی از شعرای بزرگ همین
عصر).

4 - فردوسی (ابوالقاسم ادیب بزرگ و شاعر سترگ و سخن سرای نامی
ایرانی و اسلامی که در سال 409 یا 410 هجری در سن 80 سالگی از دنیا رفت و
قبرش در طوس نزدیک مشهد قرار دارد).

عنصری و عسجدی و فرخی در شهر غزنین، در باغی مجلس انسی داشتند،
فردوسی در سفر خود، به غزنین وارد گردید، اتفاقاً خبر ورود فردوسی به سه
شاعر نامبرده رسید، و بین آنها بگو مگو شد که آیا فردوسی را به مجلس خود
راه بدهند یا نه؟، سرانجام عنصری گفت: ما فردوسی را با گفتن شعر، امتحان
می کنیم اگر خوب به میدان آمد، او را در مجلس همیشگی خود می پذیریم .

این پیشنهاد مورد قبول واقع شد، با فردوسی ملاقات کردند، پس از احوالپرسی و خیر مقدم، عنصری گفت: ما چهار نفر می خواهیم با هم یک رباعی (دو شعر که دارای چهار مصرع است) بگوئیم، آن گاه به فردوسی گفت: ما سه نفر هر کدام یک مصرع آن را می گوئیم و تو مصرع چهارم را بگو. فردوسی قبول کرد.

عنصری گفت: چون عارض تو، ماه نباشد روشن.

عسجدی گفت: مانند رخت، گل نبود در گلشن.

فرخی گفت: مژگانت همی گذر کند از جوشن.⁽⁴³⁴⁾

فردوسی بی درنگ گفت: مانند خدنگ گیو در جنگ پشن⁽⁴³⁵⁾

همه شاعران از زیبایی سخن فردوسی و آگاهی او بر تاریخ سلاطین، و حسن تعبیر او در شعر، که رباعی را یک رباعی حماسی نمود، تعجب کردند، تا آن جا که عنصری، فردوسی را نزد سلطان محمود غزنوی معرفی کرد.⁽⁴³⁶⁾ فردوسی در آن جا اشعاری گفت، که سلطان محمود، بسیار از زیبایی ظاهر و باطن اشعار او در شگفت شد، و گفت: مجلس ما را فردوس برین ساختی و بنا به نقل قاضی نورالله شوشتری، فردوسی به خاطر همین جمله، معروف به این لقب (فردوسی) گردید.⁽⁴³⁷⁾

136 - شرم علی علیه السلام در بحران جنگ

در جنگ احد که در سال دوم هجرت در یک فرسخی مدینه واقع شد، طلحه بن ابی طلحه پرچمدار دشمن به میدان تاخت، نعره سرداد و مبارز طلبید، امیرمؤمنان علی علیه السلام به میدان او شتافت، و با او به جنگ پرداخت و طولی نکشید، ضربتی بر سر او وارد نمود، و او نقش بر زمین شد، علی علیه السلام از او دست کشید و به پایگاه مراجعت نمود.

یکی از مسلمانان از علی علیه السلام پرسید: چرا طلحه را که نقش بر زمین شد، به خودش واگذاشتی و او را نکشتی؟

علی علیه السلام در پاسخ فرمود: او وقتی به زمین افتاد، عورت خود را سپر خود قرار داد، رحم و عاطفه ام بجوشید، و او را رها ساختم، ولی می دانم که بر اثر آن ضربت خداوند او را به زودی خواهد کشت، او قهرمان پرچمدار دشمن بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این خبر، خوشحال شد و تکبیر بلند گفت، و مسلمانان نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفتند. (438)

این است که می گوئیم علی علیه السلام انسان یک بعدی نبود بلکه جامع اضداد بود، در عین خشم و بحران شدید، عاطفه انسانیش بجوش می آمد، و تحمل نمود و به خاطر خصلت اخلاقی، از کشتن قطعی دشمن دست کشید.

137 - خواهری قاتل برادرش را می ستاید

در جنگ احزاب (خندق) که در سال پنجم هجرت در کنار مدینه واقع شد، امیر مؤمنان علی علیه السلام به میدان عمرو بن عبدود (قهرمان بی نظیر دشمن) رفت و در یک درگیری تن به تن، پاهای او را قطع کرد و سپس سرش را از بدنش جدا نمود، در بدن او زره قیمتی بود، علی علیه السلام آن را از بدن او خارج ساخت .

خواهر عمرو بن عبدود وقتی که کنار جنازه برادرش آمد، پرسید: چه کسی جرات آن را یافت که برادر قهرمانم را کشت ؟
گفتند علی پسر ابوطالب علیه السلام .

گفت : اگر همتای بزرگوار و باکرمی او را نمی کشت ، اشکهایم از دیدگانم سرازیر می شد، سپس این دو شعر را سرود و خواند:

لوکان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه آخر الابد
لکن قاتل عمرو لایعاب به من کان یدعی قدیما بیضة البلد

یعنی : اگر قاتل عمرو غیر از قاتلش علی علیه السلام بود، تا هرچه روزگار هست ، از سوگ (برادرم) گریه می کردم .

ولی قاتل او کسی است که به او عیب گرفتن و سرزنش کردن نمی چسبد و روا نیست ، آن کسی که از قدیم به عنوان مرد شجاع و نورانی این دیار خوانده می شود! ⁽⁴³⁹⁾

138 - تربیت فرزند

به نقل امام صادق علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند رحمت کند کسی را که فرزندش را در نیکی و نیکوکاری کمک کند.

شخصی پرسید: چگونه فرزند را در نیکوکاریش ، می توان کمک کرد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در این امور:

- 1 - آن چه که فرزند در حد توان خود انجام داد، از او بپذیرد.
- 2 - بیش از حد قدرت فرزند، از او چیزی نخواهد.
- 3 - فرزند را به گناه و طغیان ، وادار نکند.
- 4 - به کودک دروغ نگوید، و از کارهای احمقانه در نزد کودک دوری نماید.

(440)

139 - رفیق کیست ؟

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: رفیق را از این رو رفیق گویند که تو را بر آن چه که صلاح دینت است ، همیاری می کند، پس کسی که تو را بر آن چه که صلاح دین تو است یاری کند، او رفیق (واقعی) تو است . (441)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل : انسان در آئین دوست خود، شناخته می شود، پس باید بنگرد که با چه کسی دوست می شود. (442)

و شاید سعدی با الهام از همین روایت و امثال آن ، شعر زیر را گفته است :
تو اول بگو با کیان زیستی پس آن گه بگویم که تو کیستی ؟

140 - ممنوعیت انزوا در عبادت

در زمان پیامبر ﷺ نصایح آن حضرت و تلاوت آیات قرآن از زبان آن حضرت ، اصحاب را تحت تاثیر فوق العاده قرار می داد، مدتی شد که اصحاب آن چنان در خوف و ترس عذاب الهی قرار گرفتند، که هر کدام تصمیمی گرفتند. بعضی تصمیم گرفتند: از همسر و فرزند جدا شده و در کنج انزوا به عبادت مشغول شوند. بعضی تصمیم گرفتند به بالای کوهها و در غارها بروند و عمر خود را دور از اجتماع ، به عبادت به سر برند، بعضی تصمیم گرفتند (جز قوت لایموت) نخورند و نیاشامند و بعضی ...

پیامبر ﷺ از تصمیم آنها آگاه شد، آنها را از این تصمیمها نهی کرد و فرمود: لارهبانية فی الاسلام (در اسلام ، رهبانیت و انزواطلبی نیست). سپس فرمود: رهبانیتی که در اسلام هست ، اعتکاف و عبادت در مسجد است (نه همچون عابدین مسیحی در غارها و عبادتگاههای فردی در بیرون شهر و جامعه) شما به مسجد بروید و در آن جا به عبادت و مناجات و راز و نیاز با خدا بپردازید. (443)

141 - وزیری که نعره کشید و بیهوش شد!

در زمانهای گذشته ، حکومت ستمگر عراق ، وزیری داشت به نام موفق ، روزی در نماز جماعت شرکت کرد و به یکی از علماء که امام جماعت بود، اقتدا نمود، شنید امام جماعت در نماز هنگام تلاوت سوره ، به این آیه رسید.

(وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ): تکیه و اعتماد به ستمگران نکنید که آتش دوزخ به شما رسد (هود - 113).

وزیر در فکر فرو رفت و خود را چنین یافت که به ستمگران ، متمایل گشته و تکیه کرده است ، و خود نیز ظلم می کند، از خوف عذاب الهی نعره کشید و بیهوش به زمین افتاد، وقتی به هوش آمد، علت این حادثه را از او پرسیدند، در پاسخ گفت :

کسی که اعتماد به سنگر کند این چنین ، عذاب الهی به او نزدیک است ، پس اگر خودش ستمگر باشد چه کند؟! (444)

و این یک نمونه از هزاران نمونه از تاثیر نفوذ معنوی قرآن است که این چنین ، بر دلها چیره می شود و آن چنان دگرگون می سازد. 142 - بیانات پرشور پیامبر ﷺ

در سال هشتم هجرت بعد از فتح مکه ، جنگ بزرگی بین مسلمانان و مردم طائف و اطراف آن در گرفت که به جنگ حنین (بر وزن حسین) معروف است ، گفتنیها در این جنگ بسیار است ، در اینجا به دو نکته عمیق اشاره می کنیم :

1 - لشکر اسلام ، غافل گیر شد، و کار به جایی رسید که از هم پاشیده شدند، عباس عموی پیامبر ﷺ صدای بلند داشت ، پیامبر ﷺ به او فرمود: فریاد بزن تا مسلمانان دور من جمع گردند، عباس با صدای غرای خود، مسلمانان را دعوت به حضور نزد پیامبر ﷺ نمود، پیامبر ﷺ در این موقعیت حساس ، دست به طرف آسمان بلندکرد و عرض نمود.

اللهم ان تهلك هذه العصابة لم تعبد و ان شئت ان لاتعبد، لاتعبد: خدایا اگر این سپاه اسلام کشته شوند، تو دیگر عبادت نمی شوی ، و اگر می خواهی عبادت نشوی پس عبادت نشو.

2 - این گفتار گرم و خالصانه ، و توجه به خدا، روحی تازه بر کالبد مسلمین دمید، آن چنان آنها را آماده ساخت ، که با روحیه قوی آماده شدند تا همراه

پیامبر ﷺ و علی ؑ برکافران حمله قهرمانانه کنند، پیامبر ﷺ وقتی که این حالت را از آنها دید فرمود: الان حمی الوطیس: اکنون تنور جنگ گرم شد یعنی تا تنور گرم است نان پیز و تا فرصت هست، از فرصت استفاده کن. همین بیانات گرم و عمیق، مسلمانان را به جوش و خروش درآورد، به مشرکان حمله بردند و آنان را تار و مار کردند و شکست مفتضحانه ای بر آنها وارد ساختند. (445)

143 - آخرین سنگ!

روزی حضرت عیسیٰ ؑ به حواریون (یاران مخصوصش) فرمود: به حق می گویم و سخنم عین حقیقت است: مردم می گویند دوام ساختمان بستگی به پایه و اساس آن که زیر بنای آن است دارد.

عرض کردند: شما چه میفرمائید؟.

فرمود: ولی من می گویم و گفته ام حق است که: اساس کار، آخرین (سنگ) (با خشت یا آجری) است که بنا در ساختمان می گذارد. (446)

و به این ترتیب حضرت عیسیٰ ؑ به آن ها فهماند که عاقبت اندیش باشید، بسیاری بودند که در خط راست حرکت می کردند ولی عاقبت به شر شدند (مانند زبیر در جنگ جمل) و بسیاری بودند که در خط باطل گام بر می داشتند، ولی عاقبت به خیر شدند (مانند حر در کربلا).

و به راستی سخن و مثال حضرت عیسیٰ ؑ عمیق و حساب شده و تکان دهنده است (اتفاقا غالبا خرابی ساختمانها از سقف آنها شروع می شود).

به هر حال باید در دعاها این دعا را بسیار تکرار کرد:

اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا: خداوندا! سرانجام امور ما را توام با خیر و

سعادت گردان.

144 - گریه مومن !

یکی از آیات هشداردهنده قرآن ، آیه 6 سوره تحریم می باشد، که آغاز آن این است :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ.....)

: ای کسانی که که ایمان آورده اید خود، و اهل خود را از آتشی که آتش گیره آن (یعنی هیزم آن) مردمان (کافر و مجرم) و سنگ است ، نگهدارید....

وقتی که این آیه نازل گردید، شخصی از مومنان ، سخت تحت تاثیر قرار گرفت به گونه ای که درگوشه ای نشست و گریه می کرد، و می گفت : من از نگهداری خود (و کنترل هوای نفسم) ناتوانم ، در عین حال نگهداری اهل و بستگانم از انحرافات ، به من تکلیف شده است ؟.

رسول اکرم ﷺ به او فرمود: همین اندازه برای تو کافی است که همانگونه که خود را امر به نیکیها و نهی از بدیها می کنی ، آنان را امر به خویبها و نهی از بدیها کنی (و وظیفه واجب تو در این حد بیش نیست) (447).

145 - دستور جامع طب در اسلام

بختیشوع دکتر مخصوص هارون الرشید (پنجمین خلیفه عباسی) پیرو آئین مسیح عَلَيْهِ السَّلَام بود.

روزی در حضور هارون به علی بن واقد (یکی از دانشمندان اسلام) گفت : در کتاب شما (قرآن) از دانش پزشکی ، چیزی نیست ، با اینکه علم و دانش (مهم) دو علم است 1 - علم ادیان 2 - علم ابدان (بدنها).

علی بن واقد در پاسخ گفت : خداوند همه علم پزشکی را در نصف آیه ای ذکر کرده است و آن این استن

(وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا) : و بخورید و بیاشامید، اما اسراف و زیاده روی نکنید (اعراف - 31).

بختیشوع گفت : آیا از پیامبر شما چیزی از دستورات پزشکی نقل شده است ؟.

علی بن واقد گفت : پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمام دانش پزشکی را در چند کلمه جمع کرده است ، آن جا که می فرماید:

المعدة بيت كل داءت و الحمية راس كل دواء : معده خانه هر درد است ، و پرهیز (و رژیم گرفتن غذایی) در راس هر دارو و درمان است .

بختیشوع گفت : کتاب شما (قرآن) و پیامبر شما، برای جالینوس (طیب معروف) (طبی باقی نگذاشته است ⁽⁴⁴⁸⁾ یعنی در این چند کلمه ، همه مطالب طب و پیشگیری درمانی آمده است و جالینوس بیش از این (در این مورد) نگفته است .

146 - ریشه خشم

حواریون (یاران مخصوص حضرت عیسی علیه السلام) همچون پروانه اطراف شمع فروزان حضرت عیسی علیه السلام را گرفته بودند، و از مواظبه او بهره مند می شدند، در این میان، خطاب به او کرده و گفتند:

ای معلم کمال و سعادت، به ما بیاموز که چه چیزی سخت ترین چیزها است ؟.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: سخت ترین امور، خشم خدا است .
پرسیدند: چگونه خود را از خشم الهی، حفظ کنیم ؟.
فرمود: درزندگی (نسبت به مؤمنین) غضب نکنید، و خود را در حال خشم کنترل نمائید.

پرسیدند: ریشه خشم و غضب چیست ؟!

فرمود: تکبر و خودخواهی و کوچک دانستن مردم . (449)

147 - مردان و زنان منافق در قیامت

به این داستان قرآنی که از آیه 14 تا 16 سوره حدید اقتباس شده توجه کنید:

وقتی که: روز قیامت می شود منافقین - اعم از زن و مرد - در تاریکی ظلمانی قرار می گیرند، دست نیاز به سوی مومنان دراز کرده و از آن ها می خواهند که به آن ها توجه نموده و از نورشان، آنها را بهره مند سازند.

مومنان در برابر این درخواست، به آنها می گویند: به گذشته خود (دنیا) برگردید، و روشنائی را از آن جا به دست آورید، اما بین ایشان، دیوار بزرگی است، و آن دیوار، دروازه ای دارد که درون آن، بهشت است و بیرون آن عذاب

دوزخ می باشد (به این ترتیب آنها در آن تگنا به سوی دوزخ روانه می شوند و راه بازگشتی نیست ، و حتی به درون نیز راه ندارند).

منافقان به مومنان رو کرده و می گویند: مگر ما با شما در دنیا نبودیم؟ مومنان در پاسخ آنها، پنج مطلب را به ترتیب زیر می گویند که این پنج موضوع مربوط با انحراف عقیدتی و عملی آنها است :

1 - جسم شما با ما بود اما در باطن منحرف بودید و خود را به هلاکت افکندید.

2 - شما در انتظار شکست پیامبر و اسلام به سر می بردید.

3 - شما در شک و تردید بودید (و ایمان به خدا و معاد نداشتید).

4 - آرزوهای باطل ، شمارا از درک حق بازداشت (و آلودگی درونی داشتید).

5 - مغرور بودید و فریب القائنات شیطان را خوردید.

تا اینکه مرگ فرا رسید، و امروز جایگاه شما، دوزخ است که بد جایگاهی است و از شما فدیة (برای نجات) قبول نمی گردد. (450)

148 - معنی جزاک الله خیرا

مالک بن اعین گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اینکه مسلمانی به مسلمان دیگر می گوید: جزاک الله خیرا (خداوند به تو پاداش نیک عنایت کند) یعنی چه؟

امام علیه السلام فرمود: خیر نهری است در بهشت که از کوثر بهشت سرچشمه می گیرد، و کوثر از ساق عرش، سرچشمه میگیرد، منزلهای اوصیاء خدا و شیعیان شان در کرانه آن نهر است، و در دوطرف آن نهر، کنیزکان (زیباروی بهشتی) می روید، که هرگاه یکی از آنها از جای خود انتقال یافت، کنیزک دیگر به جای آن به اسم آن نهر می روید، و این است معنی (آیه 70 سوره رحمان) که خداوند میفرماید: **(فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ)**: در آن بهشتها، دوشیزگان زیباسیرت و نیکو صورت، وجود دارد.

سپس فرمود: وقتی که مسلمانی به رفیقش گوید: جزاک الله خیرا (خداوند به تو پاداش نیک دهد) منظور از خیر این منزلهای (مذکور) است، که خداوند متعال آن را برای بندگان برگزیده و نیکش آماده ساخته است. ⁽⁴⁵¹⁾

به این ترتیب می بینیم: احترام و دعای مسلمان به مسلمان دیگر حتی با این جمله کوتاه جزاک الله خیرا آن همه ارزش معنوی دارد، که نتیجه اش در قیامت، آن همه مواهب الهی استت در صورتی که از روی خلوص و صفا و ایمان و نیت پاک باشد.

149 - سه اشکال دریک قضاوت

امام باقر علیه السلام فرمود: روزی علی علیه السلام در مسجد کوفه نشست، در آن هنگام، عبدالله بن فضل تمیمی از آن جا عبور کرد، درحالی که زره (پیراهن جنگی) طلحه را همراه داشت.

علی علیه السلام به او فرمود: این زره، زره طلحه است که در جنگ جمل دربصره از روی خیانت، برداشته ای.

عبدالله گفت: آماده ام با هم نزد قاضی برویم تا درباره ما قضاوت کند. بنابراین شد که نزد قاضی معروف شریح بروند، هر دو نزد شریح رفتند و نشستند ⁽⁴⁵²⁾ علی علیه السلام فرمود: این زره، از آن طلحه است که عبدالله آن را در جنگ بصره از روی خیانت برداشته است.

شریح به علی علیه السلام گفت: برای ادعای خود بینه (دو نفر گواه عادل) بیاور. امام علی علیه السلام امام حسن علیه السلام را آورد، امام حسن علیه السلام گواهی داد که زره مال طلحه است و عبدالله آن را از روی خیانت ربوده است. شریح گفت: این، یک شاهد است، به شهادت یک نفر گواه، قضاوت نمی کنم تا گواه دومی بیاوری.

علی علیه السلام قنبر را آورد، و قنبر نیز مانند امام حسن علیه السلام گواهی داد. شریح گفت: گواهی برده (غلام) قبول نیست.

علی علیه السلام خشمگین شد و فرمود: زره را بگیر، که شریح، در قضاوت خود سه بار قضاوت باطل کرد.

شریح، رنگ به رنگ شد و شرح راز مطلب را (معتراضانه) خواست.

علی علیه السلام فرمود: وای بر تو!

1 - من به تو گفتم که عبدالله زره طلحه را از روی خیانت برداشته است ، تو گفندی بینه (دو شاهد عادل) بیاور، در صورتی که رسول خدا ﷺ هر جا مالی را که از روی خیانت برداشته بودند بدون بینه می گرفت ، (با توجه به اینکه شریح می دانست علی ع راست می گوید).

2 - حسن ع را گواه آوردم ، گفندی : یک گواه کافی نیست ، با اینکه پیامبر ﷺ (در چنین موردی) یک گواه و یک سوگند را در قضاوت کافی می دانست .

3 - قنبر رابه عنوان شاهد دوم آوردم ، گفندی گواهی برده ، قبول نیست ، با اینکه هرگاه برده ای عادل باشد، گواهی او مورد قبول است . سپس فرمود وای بر تو که در اموری از مسلمین که مهمتر از این جریان باشد، این گونه قضاوت کنی . (453)

150 - اسلام یهودی !

امیرمومنان ع فرمود: یک نفر یهودی چند دینار از پیامبر ﷺ طلب داشت ، آن را مطالبه کرد.

پیامبر فرمود: فعلا چیزی ندارم که بدهی خود را پردازم .

یهودی گفت : از تو جدا نمی شوم تا پولم را پردازی .

پیامبر ﷺ فرمود: در این صورت ، باهم در این جا هستیم (تا ببینیم چه می شود).

پیامبر ﷺ در همان مکان ، نشست ، و هنگام ظهر، نماز ظهر را در همان جا خواند، و همچنان در آن جا ماند تا نماز مغرب وعشاء را نیز در آن جا خواند. اصحاب رسول خدا ﷺ پس از اطلاع ، یهودی را تهدید کردند و به او هشدار دادند.

پیامبر ﷺ به اصحاب خود متوجه شد و فرمود: به این شخص یهودی چه کار دارید؟

آنها عرض کردند: ای رسول خدا، این یهودی است که چنین می کند؟
پیامبر ﷺ فرمود: خداوند مرا مبعوث نکرده که به هم پیمان و غیرا، ستم کنم .

همین شیوه نیک پیامبر ﷺ آن چنان یهودی را تحت تاثیر قرار داد که او نزدیک ظهر روز بعد گواهی به یکتائی خدا و رسالت پیامبر ﷺ داد، و گفت : مالی (که از رسول خدا طلب دارم) در راه خدا دادم . (454)

151 - اشعار آتش افروز جنگ حنین

مالک بن عوف مرد سرسخت قبیله نصر و آتش افروز جنگ حنین (درسال هشتم هجرت) بود، و قبیله ثقیف و هوازن را برضد مسلمانان تحریک کرد، و جنگ بزرگ حنین واقع شد.

دراین جنگ مسلمانان پیروز شدند و غنائم بی شماری از دشمن به دست مسلمانان افتاد (که یک قلم آن چهار هزار شتر بود) به اضافه اسیران جنگی از زنان و کودکان و....

مالک بن عوف، به حقانیت اسلام پی برد، و الطاف و اخلاق نیک پیامبر ﷺ او را مجذوب اسلام نمود و مسلمان شد.

او به مدینه به حضور رسول خدا ﷺ شتافت، رسول اکرم ﷺ خانواده او که اسیر شده بودند، و اموالش را به او داد، و صد شتر نیز به او عنایت فرمود.

او با آن موقعیتی که در دیار طائف داشت ، در راه گسترش اسلام کوشید، و مسلمان متعهد و خوبی شد، او در برابر عظمت اخلاقی پیامبر ﷺ اشعاری سرود، که از جمله دو شعر زیر است :

ما ان رایت و لا سمعت بمثله فی الناس کلهم بمثل محمد (ص)
اوفی واعطی للجزیل اذ اجتدی ومتی تشا، یخبرک عما فی غد
یعنی : من هرگز در میان تمام مردم جهان ، نه مانند محمد ﷺ دیده ام و نه شنیده ام .

او آن چنان با کرم و آگاه است که به نیازمند، عطای فراوان می بخشد، و آن چه بخواهی از آینده خبر می دهد. (455)

آری پیامبر ﷺ برای گسترش اسلام ، گاهی این گونه ، افراد را جذب می کرد، و به وسیله آنها (که قابل جذب بودند) بر رونق اسلام می افزود.

152 - مهربانی به گربه

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: ما در حضور پیامبر ﷺ بودیم ، می خواست وضو بگیرد، در این هنگام گربه به خانه آن حضرت پناه آورد، پیامبر ﷺ فهمید که گربه تشنه است ، ظرفی را که آب داشت و با آن وضو می گرفت ، جلو گربه گذارد، گربه از آب آن آشامید، سپس پیامبر ﷺ از بقیه آب وضو گرفت . (456)

چه غم دیوار امت را که باشد چه باک از موج بحر آن را که
چون تو پوشتیبان باشد نوح کشتیبان

153 - خبر جانسوز در کنار سفره

امام سجاد علیه السلام روزی عده ای را دعوت به مهمانی کرده بود، مهمانان آمدند و سفره غذا پهن شد و کنار سفره برای غذا خوردن نشستند، یکی از خدمتکاران غذا می آورد، اتفاقاً یکی از ظرفهای غذا روی کودک نوزادی که فرزند امام سجاد علیه السلام بود، افتاد و همین حادثه موجب مرگ فرزند گردید.

خدمتکار، سخت ناراحت و رنگ پریده و نگران شد.

امام سجاد علیه السلام به او فرمود: نگران مباش تو عمدا این کار را نکردی، و تو را در راه خدا آزاد نمودم.

امام سجاد علیه السلام بدون آن که، اظهار ناراحتی کند، با چهره بشاش و شاد به مهمانان می نگریست و از آنها پذیرائی می کرد.

و پس از آن که مهمانان غذا خوردند و رفتند، امام علیه السلام فرزندش را غسل داد و کفن کرده و با دست خودش دفن نمود.

نظیر این جریان در مورد امام صادق علیه السلام در رابطه با خبر مرگ فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام رخ داد، ولی آن حضرت بهتر از روزهای دیگر از مهمانان پذیرائی نمود، پس از خوردن غذا، مهمانان از رفتار امام صادق علیه السلام تعجب نمودند و پرسیدند:

که با شنیدن چنین خبر جانسوزی، هیچگونه آثار اندوه در چهره شما ندیدیم امام در پاسخ فرمود: چرا چنین نباشم با این که راستگوترین راستگویان

(پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فرمود: من می میرم و شما نیز می میرید. ⁽⁴⁵⁷⁾

154 - نظریه چهار پزشک درباره داروی بی ضرر

هارون الرشید (پنجمین خلیفه مقتدر عباسی) چهار نفر از پزشکهای معروف زمان خود که یکی عراقی و دیگری رومی، سومی هندی، و چهارمی یمنی بود، به مجلس خود دعوت کرد، آنها حاضر شدند.

در میان گفتگو، هارون از آنها پرسید: هر یک از شما دوائی که بی ضرر است، نام ببرید.

دکتر رومی گفت: چنین دوا رشاد سفید است (یعنی تره تیزک که در کنار جویها و رودخانه ها می روید).

دکتر عراقی گفت: چنین دوا هلیله سیاه است. (458)

دکتر هندی گفت: چنین دوا، آب داغ است.

دکتر یمنی که بصیرتر از آنها بود، سخنی نگفت.

به او گفته شد تو نیز نظریه خود را بگو، در پاسخ گفت:

دانه تره تیزک، ایجاد رطوبت می کند، آب داغ، معده را نرم می سازد، و

هلیله، معده را رقیق و شل می نماید،

گفتند: نظر تو در مورد دوائی بی ضرر چیست؟

گفت: دوائی که ضرر ندارد، این است که هنگامی غذا بخوری که میل به آن

داری، و هنگامی که هنوز میل داری دست از غذا خوردن بکشی. (459)

155 - بی نیازی از پزشک

اصبغ بن نباته گوید: از امیر مومنان علی علیه السلام شنیدم به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: می خواهی ، چهار دستور، به تو بیاموزم که با انجام آن ، از طب و پزشک بی نیاز گردی؟! عرض کرد: آری .

امام علی علیه السلام فرمود: 1 - برای غذا خوردن منشین مگر در صورتی که گرسنه هستی 2 - از غذا دست بردار در حالی که هنوز میل به آن داری 3 - غذا را خوب بجو 4 - هنگامی که خواستی بخوابی ، قضاء حاجت کن . وقتی که به این چهار دستور عمل کردی از طب و پزشک بی نیاز می گردی . (460)

156 - روحیه ابوذر در سوگ فرزندان

نام ابوذر، جنذب (بر وزن گنبد) بود خداوند پسری به او داد، نام او ذر گذاشت ، از این رو به او ابوذر گفتند.

از قضای روزگار این پسر از دنیا رفت ، ابوذر، جسد او را دفن کرد و کنار قبر او، دستش را روی خاک قبر نهاد و گفت :

سوگند به خدا، فقدان تو به من ، زیان نرساند، و موجب خواری من نشد و مرا نیازی به غیر خدا نیست ، و بر همین اساس ، اندوهی در این مورد ندارم .
و الله لا ابکی لک ، بل ابکی علیک ما یرد علیک : سوگند به خدا، برای فراق تو گریه نمی کنم ، بلکه گریه می کنم براین جهت که چه بر تو وارد می شود.
سپس افزود: کاش می دانستم : (در جواب بازخواست کنندگان) چه گفتمی ؟
وچه مقدار از تو قبول شد؟.

ابوذر، چندین فرزند داشت ، همه از دنیا رفتند، شخصی (ظاهرا از روی تاسف) به او گفت : تو هیچ فرزند نداری !!

ابوذر قاطعانه در پاسخ گفت :

الحمد لله الذی یاخذهم من دارالفناء و یدخرهم فی دارالبقاء : حمد و سپاس خداوندی را که فرزندانم را از خانه فانی گرفت ، و در خانه همیشگی ، جای

داد. (461)

157 - هدیه به مرثیه خوان امام حسین علیه السلام

روز عید نوروز بود، منصور دوانیقی ناگزیر و به اجبار، امام کاظم حضرت موسی بن جعفر را به مجلس خود آورد، مردم دسته دسته می آمدند و هدایائی می آوردند و خادم منصور آن ها را تعیین کرده و ثبت می کرد. در این میان پیرمرد عربی آمد و وقتی امام کاظم علیه السلام را دید، عرض کرد: من فقیرم و مالی نداشتم به عنوان هدیه بیاورم، تنها هدیه من سه شعر است که جدم در سوگ جد شما امام حسین علیه السلام سروده است، سپس آن سه شعر را به این ترتیب خواند.

عجبت لمصقول علاک فرنده یوم الهیاج و قد علاک غبار
ولاسهم نفذتک دون حرائر یدعون جدک و الدموغ غزار
الا تقضت السهام وعاقها عن جسمک الاجلال و الاکرام

یعنی: در شگفتم از شمشیر برانی که با جوهرش، پیکرت را فرا گرفت در روز پرهیجاج (عاشورا) که غبار بر آن پیکر مقدس نشسته بود. و در شگفتم از آن تیرهایی که به بدنت اصابت کردند در برابر بانوان حرم که با چشم اشکبار جدت را می طلبیدند و به راستی چگونه آن تیرها، درهم شکسته نشدند. و بزرگواری و مقام ارجمند تو، آنها را از پیکر مقصدت جلوگیری نمود.

امام موسی بن جعفر علیه السلام اموال بسیار به او بخشید و اهداء نمود. ⁽⁴⁶²⁾

این داستان حاکی است که امامان علیهم السلام اهمیت بسیار به یاد حسین و ذکر مصائب او می دادند، و حتی روز جشن عید نوروز، به مرثیه خوان، هدیه فراوان عنایت می فرمودند، آیا انگیزه آنها جز این بود که با نام و یادآوری حماسه حسین علیه السلام انگیزه های ضد طاغوت را در دلها زنده کنند، و در خانه طاغوت، مردم را درس ضد طاغوت بیاموزند؟!.

158 - دعای غلط

پیامبر مهربان ﷺ که همواره جویای حال یاران خود می شد، دریافت که یکی از یارانش بیمار و بستری شده است ، به عیادت او رفت و در بالینش نشست و پس از احوالپرسی ، بیمار گفت : نماز مغرب را با شما به جماعت خواندم ، شما سوره قارعه را خواندی ، آن چنان تحت تاثیر قرار گرفتم که به خدا عرض کردم : اگر در نزد تو گنجهکارم ، طاقت عذاب آخرت را ندارم ، در همین دنیا مرا عذاب کن ، اکنون می بینی که بیمار شده ام .

پیامبر ﷺ فرمود: دعای درستی نکرده ای ، می بایست در دعا (به پیروی از قرآن آیه 201 بقره) بگوئی :

(رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ): پروردگارا هم در دنیا و هم در آخرت به ما پاداش نیک بده و ما را از عذاب دوزخ نگهدار آن گاه پیامبر ﷺ برای او دعا کرد و او از بیماری نجات یافت . (463)

159 - آدم دو چهره

زمخسری در ربیع الابرار گوید: ابوهریره به غذای مضیره (بر وزن جریمه) (یک نوع غذائی است که از شیر ترش درست می شود) علاقمند بود، برای خوردن این غذا کنار سفره معاویه می رفت، ولی هنگام نماز، به حضور علی علیه السلام می رفت و نماز را با علی علیه السلام (به جماعت می خواند). وقتی به این دو چهرگی او اعتراض کردند، در پاسخ گفت: مضیره معاویه ادسم و اطیب، و الصلوة خلف علی افضل: غذای مضیره معاویه چربتر و خوشبوتر است، ولی نماز پشت سر علی علیه السلام بهتر می باشد.

(464)

160 - پوچ شدن شش هزار سال عبادت

ابلیس شش هزار سال عبادت خدا کرد که برای ما معلوم نیست که از سالهای آخرت است (که هر روز آن معادل پنجاه هزار سال است) ⁽⁴⁶⁵⁾ یا از سالهای دنیا؟، و روشن است که زحمتهای طاقت فرسا در این راه نمود، اما یک ساعت نافرمانی بر اثر تکبر، عبادت شش هزار ساله او را حبط (پوچ) ساخت، خداوند به او فرمود: آدم را سجده کن، او تکبر کرد و سجده نکرد و در نتیجه رانده درگاه خدا گردید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از ذکر این حادثه عجیب، می فرماید: آیا خداوند، انسان متکبر را از عذابش ایمن می کند؟ یا اینکه همین صفت، فرشته ای (شیطانی) را با آن همه سابقه عبادت، از بهشت بیرون کرد. با توجه به این که حکم خدا در آسمان و زمین، یکی است، و چنین نیست که اهل زمین از حکم اهل آسمان جدا باشند. ⁽⁴⁶⁶⁾

161 - اقرار دشمن به راستگوئی پیامبر ﷺ

در ماجرای جنگ بدر (که در سال دوم هجرت ، واقع شد) اخنس بن شریق که از مشرکان معروف بود با ابوجهل خلوت کرد و به او گفت : کسی در اینجا غیر از من و تو نیست تا سخن ما را بشنود، راستش بگو بدانم ، محمد ﷺ راستگو است یا دروغگو؟

ابوجهل گفت : سوگند به خدا، محمد ﷺ راستگو است ، و هرگز دروغ نگفته است .

هرقل ، زمامدار روم به ابوسفیان گفت : قبل از آن که محمد ﷺ ادعای پیامبری کند، آیا او را به دروغگوئی متهم می کردید؟.

ابوسفیان گفت : نه . (467)

162 - نمونه ای از وفای به عهد پیامبر ﷺ

عمار یاسر گوید: قبل از بعثت ، گوسفندهای قبیله ام را در بیابان می چراندم ، و محمد ﷺ نیز گوسفندهای مردم مکه را می چراند، روزی به آن حضرت عرض کردم فردا من گوسفندهایم را به مکان سرسبز روضه می آورم و با هم به چراگاه می رویم ، پیشنهادم را پذیرفت .

فردای آن روز (دیرتر) گوسفندهایم را به حرکت درآوردم ، فهمیدم که محمد ﷺ گوسفندهایش را جلوتر برده است ، وقتی که به سرزمین خرم روضه رسیدم ، دیدم ، پیامبر ﷺ گوسفندانش را از آن دور می کند.

وقتی که از جریان سوال کردم ، فرمود: من با تو وعده کردم که با هم گوسفندها را به چراگاه روضه ببریم ، از این رو نپسندیدم که قبل از تو به آن چراگاه بروم . (468)

163 - همه‌مه شیر

مردی به نام سفینه ، نامه ای از پیامبر ﷺ گرفت تا به یمن رفته به معاذ برساند، در راه ، ناگهان شیری دید، ترسید که راه را ادامه دهد، در حال ترس گفت : ای شیر، من نامه رسان رسول خدا ﷺ هستم ، و این نامه آن حضرت است که به سوی یمن برای معاذ می برم .

شیر درپیشاپیش او همه‌مه کرد و سپس از آن ناحیه دور شد، او به یمن رفت و نامه پیامبر ﷺ را به معاذ داد و جواب نامه را گرفت و به سوی مدینه بازگشت ، باز در راه شیری دید، که مثل قبل ، همه‌مه کرد و دور شد. سفینه به مدینه رسید و جریان را برای پیامبر ﷺ نقل کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: آن شیر (در همه‌مه خود) در مورد اول گفت : حال رسول خدا ﷺ چطور است و در مورد دوم (در همه‌مه) گفت : سلام مرا به رسول خدا ﷺ برسان . (469)

164 - پناهندگی شتر

پیامبر ﷺ در مسافرت بود، شتری به حضورش آمد و جلو گردش را به زمین کوبید و گریه کرد، بگونه ای که اشک چشمانش، دو طرف صورتش را تر کرد.

پیامبر ﷺ به حاضران فرمود: آیا می دانید این شتر چه می گوید؟ این شتر گمان کرده که صاحبش می خواهد او را فردا قربان کند. آن گاه پیامبر ﷺ به صاحب آن شتر فرمود: آیا حاضری این شتر را بفروشی؟.

او گفت: من مالی ندارم که به آن مانند این شتر، علاقمند باشم (نمی فروشم)
(پیامبر ﷺ به او سفارش کرد که با این شتر به نیکی رفتار کن. ⁽⁴⁷⁰⁾)

165 - حاتم و یک نمونه از سخاوت او

حاتم فرزند عبدالله بن سعد، از سخاوتمندان تاریخ است، که نام او در سخاوت، ضرب المثل تاریخ شده است، او علاوه بر سخاوت، صفات انسانی دیگر مانند، شجاعت، و شاعری و جوانمردی و... نیز داشته است.

یکی از نمونه های سخاوت او اینکه: همسرش (ماویه) نقل می کند، سالی قحطی شد، حاتم آن چه داشت همه را به قحطی زدگان داد و تنها یک اسب برای خود نگه داشت.

شبی، سخت گرسنه بودیم، من و حاتم، پسر و دخترمان (عدی و سفانه) را سرگرم گفتگو کردیم تا با گرسنگی خوابشان برد.

سپس حاتم مرا سرگرم گفتگو کرد تا بخوایم ، من جریان را فهمیدم ، خود را به خواب زدم ، چند بار مرا صدا کرد ، جواب ندادم ، فکر کرد که من نیز خوابیده ام .

در این میان دیدم زنی آمد و هیجان زده به حاتم گفت : ای اباسفانه ! بچه هایم همه گرسنه اند و همچون سگهای گرسنه ناله می کنند .

حاتم گفت : آنها را زود به اینجا بیاور ، سوگند به خدا حتما آنها را از غذا ، سیر می کنم .

من از بستر برخاستم و گفتم : ای حاتم با چه چیز آنها را سیر می کنی ؟ سوگند به خدا کودکان تو از گرسنگی ، خوابشان نمی برد ، با سرگرم کردن ، آنها را خواباندیم .

گفت : سوگند به خدا هم کودکان آن زن ، و هم کودکان تو را سیر خواهم کرد وقتی آن زن کودکان گرسنه اش را آورد ، حاتم فوراً اسب خود را ذبح کرد و گوشت آن را قطعه قطعه نمود ، و آشتی روشن کرد و آن قطعه ها را با آتش پخت و بریان کرد و به آن بچه های گرسنه داد و گفت : بخورید . سپس به من گفت : کودکان را بیدار کن ، آنها را بیدار کردم آن گاه گفت : اینها غذا می خورند ولی اهل محل گرسنه اند ، سپس رفت به یک یک خانه آنها و آنان را به کنار آتش غذاپزی دعوت کرد .

مردم از هر طرف با شتاب آمدند ، حاتم همه گوشت اسب را بین آنها تقسیم نمود ، و دیگر چیزی از آن نماند و خودش ذره ای از آن را نجشید .⁽⁴⁷¹⁾

از این رو در روایات آمده ، پیامبر ﷺ فرمود : حاتم چون کافر از دنیا رفت به بهشت نمی رود ، ولی در دوزخ ، سراپرده هائی اطراف او را فرا می گیرند تا از آتش دوزخ ایمن گردد .

166 - آزادی دختر حاتم

سال نهم هجری بود، مسلمانان به رهبری پیامبر ﷺ پس از فتح مکه و فتح در جنگ طائف، غنائم بسیار و اسیرانی از دشمن گرفتند و به مدینه آوردند سفانه جزء اسیران بود، ولی عدی با خانواده خود به سوی شام فرار کرد و چون مسیحی بود، به مسیحیان روم شرقی پیوست.

سفانه گوید در مدینه در میان، اسیران بودم، روزی پیامبر ﷺ برای نماز از کنار خانه اسیران عبور کرد، به آن حضرت گفتم:

یا رسول الله هلک الوالد وغاب الواعد فامنن، من الله علیک: ای رسول خدا! پدرم (حاتم) درگذشت و نگهدارنده ام (عدی) ناپدید شده، بر من منت بگذار، خدا بر تو منت بگذارد.

پیامبر ﷺ از من پرسید: سرپرست تو چه کسی بود؟ گفتم: برادرم عدی فرمود: همان کسی که از خدا و پیامبر به سوی شام گریخت.

این جمله را پیامبر ﷺ فرمود به سوی مسجد رفت.

فردای آن روز نیز همین سخن تکرار شد، و پیامبر ﷺ به مسجد رفت.

روز سوم که از مذاکره با پیامبر ﷺ ناامید شده بودم، جوانی را (که علیؑ بود) پشت سر دیدم به من اشاره می کند که آن جمله قبل را تکرار کن، گفتم هلک الوالد وغاب الواعد....

پیامبر ﷺ به من فرمود: برای رفتن شتاب مکن، تصمیم گرفته ام تو را همراه شخصی امینی به زادگاهت باز گردانم.

روزی کاروانی به شام می رفت، سفانه از پیامبر ﷺ تقاضا کرد که همراه

آن ها به شام برود و به برادرش عدی بپیوندد، پیامبر ﷺ درخواست او را

پذیرفت ، و مبلغی به عنوان هزینه راه ، و مرکبی راهوار و مقداری لباس به او داد
و او با کاروان به شام رفت و به برادرش پیوست . (472)

167 - اسلام عدی پسر حاتم

عدی گوید: وقتی خواهرم در مدینه آزاد شد و به شام آمد و مرا دید، از من
شکایت و گله کرد، که چرا او را تنها گذاشته و گریخته است .

درباره اسلام با او سخن گفتم خواهرم گفت : در وجود پیامبر اسلام ﷺ
فضائل و صفات بسیار عالی دیدم ، صلاح می دانم که هر چه زودتر به مدینه
بروی و با او پیمان دوستی ببندی (با توجه به اینکه عدی ، رئیس قومش بود) و
اگر او به راستی پیامبر است ، در این صورت تو از دیگران ، در ایمان به او
پیشی گرفته ای و اگر حاکم است ، هرگز ضرری از او به تو نمی رسد.

عدی گوید: گفتار خواهرم در من اثر کرد، به مدینه به حضور پیامبر ﷺ
شتافتم ، من کارهای پیامبر ﷺ را از نزدیک به دقت بررسی کردم دیدم
شبهاتی به کار سلاطین و حکمرانان ندارد، با کمال تواضع روی زمین نشست ،
و از خصوصیات زندگی من پرسید و از پیروزیهای آینده اسلام سخن گفت ،
مجدوب او شدم و قبول اسلام کردم ، و همه سخنان او در مورد آینده ، درست
بود. (473)

عدی از آن پس ، از یاران دلاور اسلام بود، و در سخاوت و فضائل انسانی ،
شخصیتی برازنده داشت ، و وجودش مایه افتخار برای اسلام بود.

168 - پاسخ دندان شکن عدی ، به معاویه

عدی بعد از پیامبر ﷺ با آل محمد ﷺ بود، و حقانیت آن ها را دریافته بود، و در عمل نیز نشان داد که در راه آنها است .

به خصوص در زمان خلافت علی ؑ از یاران برجسته آن حضرت بود و سه پسرش در جنگ صفین به شهادت رسیدند.

پس از علی ؑ از یاران امام حسن ؑ بود، و وقتی که امام حسن ؑ مردم را برای پیکار با معاویه دعوت کرد و آن ها سستی می کردند، عدی برخاست و با گفتار آتشین آنها را به جنگ ترغیب نمود و حرکت داد.

پس از شهادت امام حسن ؑ و دوران اقتدار معاویه ، روزی در مجلس ، معاویه (برای این که عدی را بر ضد علی ؑ تحریک کند) به عدی رو کرد و گفت : این الطرفات : کجایند طریف و طارف و طرفه ، سه پسر تو؟.

عدی گفت : آنها در جنگ صفین در رکاب علی ؑ کشته شدند.

معاویه گفت : علی بن ابیطالب با تو به انصاف رفتار نکرد، چرا که پسرانت را به میدان فرستاد و آنها کشته شدند، اما فرزندان خود را نگهداشت .

عدی گفت : نه چنین است ، بلکه من با آن حضرت به انصاف رفتار نکردم ، زیرا او کشته شد و من باقی ماندم .

معاویه گفت : علی را برایم تعریف کن .

عدی گفت : سوگند به خدا علی ؑ مردی دور اندیش و پرتوان بود، گفتارش بر اساس عدل ، و قضاوتش هماهنگ حقیقت بود حکمت و دانش در اطراف وجودش می جوشید، از دنیای مادی و تجملات آن ، وحشت داشت ، ولی با تاریکیهای شب ، انس می ورزید، سوگند به خدا، او بسیار می اندیشید و در تنهایی ، نفس خود را بازخواست می کرد، لباس کوتاه نسبت به لباسهایی که

به زمین کشیده می شد و زبر و خشن را دوست داشت ، و در اجتماع با سایر افراد، در ظاهر فرقی نداشت ، از هر چه سؤال می شد، پاسخ می داد، با اینکه بسیار ما را به خود نزدیک می ساخت ، باز هیبت و شکوه او مانع آن بود که سخن بگوئیم و به صورتش بنگریم ، هرگاه لبخند می زد، گویا از رشته مروارید پرده برداشته است ، دینداران را بزرگ می داشت ، و با مستضعفان دوست بود، و در حکومتش به قدرتمند ستم نمی شد و ناتوانان از عدالتش ، ناامید نبودند، سوگند به خدا در تاریکی شب که پرده ظلمت همه جا را فراگرفته بود، علی علیه السلام را در محراب عبادت می دیدم که مانند مارگزیده به خود می پیچد و اشک از چشمانش مثل دانه های مروارید سرازیر است و همانند شخص داغدیده گریه می کرد، گویا صدایش در اطراف گوشه های هنوز طنین افکن است که می فرمود: ای دنیا! از چه متوجه من شده ای ، از من دور شو و غیر مرا فریب ده ، من تو را سه طلاقه کرده ام که در آن ، رجوع نیست ، زیرا زندگی با تویی ارزش و همراه خطر بزرگ است . (474)

و می فرمود: آه از کمی توشه و دوری راه و تنهایی !

گفتار عدی آن چنان معاویه (دشمن شماره یک) علی علیه السلام را تحت تاثیر قرار داد که اشک از چشمانش سرازیر شد، و با آستین ، اشکش را پاک نمود، و گفت : خدا ابوالحسن را رحمت کند که این چنین بود، سپس از عدی پرسید: چگونه فراق علی علیه السلام را تحمل میکنی ؟

عدی گفت : در فراق او مانند زنی هستم که فرزندش را در دامنش سر بریده اند و هرگز اشکش خشک نمی شود و یادش فراموش نمی گردد. معاویه پرسید: چه وقت به یاد علی علیه السلام می افتی ؟، او در پاسخ گفت : روزگار کجا می گذارد که او را فراموش کنم . (475)

169 - به من سفینه بگوئید:

مهران (یا رومان) غلامی بود که پیامبر ﷺ (یا ام سلمه همسر پیامبر) او را آزاد ساخت .

در یکی از مسافرتها، هر که از همراهانش خسته می شد، بار و اثاث سفر او را به دوش می گرفت ، پیامبر ﷺ به او فرمود: انت سفینه : تو کشتی هستی (و همچون کشتی ، بار می کنی).

از آن پس هر که او را با نامش صدامی زد، پاسخ نمی داد، و می گفت : به من سفینه بگوئید، زیرا پیامبر ﷺ مرا به این اسم ، نامید. (476)

170 - پاداش سرشار، برای صابران

امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت جمعی از مردم به پا می خیزند و به سوی در بهشت روانه می گردند، به آن ها گفته می شود: شما کیستید؟ آنها در پاسخ گویند: ما در دنیا صبر و استقامت کردیم .

از آنها می پرسند، در چه مورد استقامت کردید؟

در پاسخ گویند: در مورد (سختیهای) عبادت ، صبر نمودیم ، و در برابر کشتیهای شیطان و گناه ایستادگی نمودیم .

خداوند میفرماید: اینها راست می گویند، آنها را وارد بهشت نمائید، این است مفهوم آیه (10 سوره زمر) که خداوند می فرماید: **(إِنَّمَا يُوقِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ**

بِغَيْرِ حِسَابٍ) : قطعاً پاداش فوق العاده و کامل به صابران می دهیم .⁽⁴⁷⁷⁾

171 - گنهکار شایسته ، و عابد ناشایست

امام باقر علیه السلام فرمود: دو نفر، یکی عابد و دیگری گنهکار وارد مسجد شدند، ولی هنگام خارج شدن از مسجد، گنهکار شخصی شایسته بود، و عابد شخصی گنهکار بود.

زیرا عابد هنگام ورود به مسجد به عبادت خود، مغرور گردید، و فکرش مشغول همین بود، و فخر می فروخت ، ولی فکر گنهکار در پشیمانی از گناه بود و از درگاه خداوند طلب آمرزش گناهانش می کرد. ⁽⁴⁷⁸⁾

172 - نجات از پرتگاه

سال نهم هجرت بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، مسلمانان را برای یک جنگ بسیار سخت یعنی جنگ تبوک (جنگ با رومیان) آماده می ساخت ، هوا گرم بود، آذوقه کم بود، راه مدینه تا شام دور بود، دشمن ، قوی بود، در چنین شرائطی فرمان حرکت به سوی روم صادر گردید.

مسلمانان به حرکت درآمدند، چند نفر منافق ، در این جنگ ، شرکت نکردند. ولی یک نفر از مسلمانان بنام ابوخیثمه ، در پرتگاه بود، هنوز تصمیم برای شرکت در جنگ نگرفته بود، نزد همسران زیبایش کنار سایبانهای خنک آمد، از یکسو غذا آماده ، و از یکسو همسران در خدمت و...

ناگهان برقی درقلبش تابید، و گفت : از انصاف دور است که من در این جا زیر سایبان خنک کنار همسران زیبا باشم ، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در گرمای سوزان در بیابان در حرکت باشد. بی درنگ برخاست به همسران خود گفت : به خدا سوگند دیگر یک کلمه با شما سخن نمی گویم ، این سخن را گفت و زاد و توشه سفر را برداشت و بر شتر سوار شده و به سوی جبهه حرکت کرد،

همسرانش هرچه خواستند با او سخن بگویند، یک کلمه نگفت ، و حرکت کرد تا خود را در بیابان به لشکر اسلام رساند.

مسلمانان دیدند سواری کنار جاده می آید، پیامبر ﷺ فرمود: ای سوار، ابوخیثمه باشی بهتر است .

وقتی سوار، نزدیک شد، دیدند: ابوخیثمه است ، شتر را بر زمین خواباند و به حضور پیامبر ﷺ رسید و سلام کرد و جریان خود را بازگو نمود، پیامبر ﷺ به او خوش آمد گفت و برایش دعا کرد آیه 117 سوره توبه در شان او نازل شد، که خود را در پرتگاه نجات داده و با تصمیم آهنین ، حق را برگزیده و کششهای شیطان را قطع کرده است ⁽⁴⁷⁹⁾ و در حقیقت این آیه یک تقدیرنامه ای بود برای یک فرد مسلمان قاطع که در پرتگاهها، خود را نجات می دهد، و قلبش را که متزلزل شده بود، استوار نمود.

173 - مژده به گنهکار و هشدار به درستکار

رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند به حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی کرد: گنهکاران را بشارت بده ، و درستکاران را بترسان .
داوود عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: چرا (با اینکه باید به عکس باشد).

از طرف خداوند وحی شد: به گنهکاران بشارت بده که توبه آن ها را می پذیرم و در صورت توبه ، گناهشان را نادیده می گیرم ، و درستکاران را بترسان که به اعمال خود مغرور نگردند، زیرا هر بنده ای که به کار نیک خود، مغرور شود حتما به هلاکت می رسد. ⁽⁴⁸⁰⁾

مردی بادیه نشین از طایفه بنی سلیم ، در بیابان قدم بر می داشت ، سوسماری را دید، به دنبالش دوید و تلاش کرد تا آن را گرفت در میان آستین خود گذارد، و با هیجان به حضور پیامبر ﷺ آمد و در برابرش ایستاد و گستاخانه گفت : ای محمد! ای محمد! تو ساحر و دروغگو هستی ، آسمان کبود بر کسی سایه نیفکنده و زمین کسی را به پشت نگرفته که دروغگوتر از تو باشد، تو گمان می کنی که در این آسمان ، خدائی وجود دارد که تو را به عنوان پیامبر بر همه مخلوقات فرستاده است ، اگر قوم من مرا آدم عجول (شتاب زده) نمی خواندند، با این شمشیرم ضربتی به تو می زدم که کشته گردی و در نتیجه همه مردم از گزند تو آسوده گردند عمر بن خطاب برجهید، تا به او آسیب برساند.

پیامبر ﷺ به عمر فرمود: ای اباحفص ! بنشین ، سپس پیامبر ﷺ متوجه مرد گستاخ بادیه نشین شد فرمود: ای برادر طایفه بنی سلیم ، این چنین عرب ها در مجالس ما به ما حمله می کنند و بدگوئی می نمایند. ای مرد بادیه نشین سوگند به خداوندی که مرا به حق مبعوث فرمود، کسی که در دنیا به من زیان برساند، فردای قیامت ، در آتش شعله ور دوزخ خواهد افتاد. (481)

این بود نمونه ای از حلم و صبر انقلابی ، وسعه صدر و تحمل پیامبر ﷺ که به علت همین شیوه ، عده زیادی از جمله بادیه نشین مذکور، به اسلام گروید.

چنان که در دنبال این داستان می خوانیم : پیامبر ﷺ پس از گفتاری ، به مرد بادیه نشین فرمود: ایمان بیاور، او گفت : ایمان نمی آورم مگر این که این سوسمار ایمان بیاورد، و سپس سوسمار را رها کرد، پیامبر ﷺ فرمود: ای سوسمار!

سوسمار با زبان رسا گفت : لیبیک .

پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی را می پرستی ؟ گفت : آن کسی را که عرش او در آسمان ، و حکومت (خاص) او در زمین ، و راه او در دریا، و رحمت او در بهشت ، و عقاب او در دوزخ است .

پیامبر ﷺ فرمود: من کیستم ؟ گفت : تو رسول پروردگار جهانیان ، و خاتم پیامبران هستی ، رستگار شد آن کس که تو را تصدیق کرد، و بدبخت شد کسی که تو را تکذیب نمود.

مرد بادیه نشین به پیامبر ﷺ عرض کرد: وقتی که به حضور شما آمدم تو مبعوض ترین فرد در نظر من بودی ، و اکنون تو از همه انسانها و از خودم و پدر و مادرم ، محبوبتر و عزیزتر می باشی ، گواهی به یکتائی خدا و رسالت تو از ناحیه خدا، می دهم .

سپس به سوی قبیله خود (بنی سلیم) بازگشت ، و داستان خود را برای آنان بیان کرد، و به وسیله او هزار نفر از مردم بنی سلیم به اسلام گرویدند. (482)

175 - ورود حضرت رضا علیه السلام به قم

مردم قم از همان آغاز از علاقمندان استوار آل محمد صلی الله علیه و آله و آل علی علیه السلام بودند، و به این خاطر، ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز توجه خاصی به قم داشتند، از جمله: امام هشتم حضرت رضا علیه السلام هنگامی که به دعوت‌های مکرر مامون عباسی، ناگزیر از مدینه به سوی خراسان حرکت نمود، از مدینه به بصره آمد، و از آن جا به سوی قم رهسپار گردید.

در قم آن چنان مردم از آن بزرگوار استقبال گرم و پرشوری کردند که با هم در مورد مهمان کردن امام، نزاع و کشمکش می کردند.

تا اینکه امام هشتم فرمود شترم مامور است، در کنار خانه هر کسی که نشست، مهمان همان خواهم شد.

شتر در کنار خانه شخصی نشست، و آن شخص گفت: شب گذشته در خواب دیدم که امام رضا علیه السلام مهمان من است.

چیزی نگذشت که مردم منزل آن شخص را به عنوان مکان بسیار مقدس گرامی داشتند و بعداً مدرسه شد و هم اکنون هنوز به عنوان مدرسه (رضویه) باقی است. (483)

و ورود حضرت معصومه علیه السلام به قم نیز حاکی از تقدس این مکان شریف است، آری علاوه بر شرافت سرزمین قم ورود این بزرگواران نیز بر تقدس و شرافت این سرزمین افزوده است.

176 - عدالت و لطف خدا

زنی به حضور حضرت داوود علیه السلام آمد و گفت: ای پیامبر خدا پروردگار تو ظالم است یا عادل؟!

داوود علیه السلام فرمود: خداوند عادل است که هرگز ظلم نمی کند.
سپس فرمود: مگر چه حادثه ای برای تو رخ داده است که این سؤال را می کنی؟.

زن گفت: من بیوه زن هستم و سه دختر دارم، با دستم، ریسندگی می کنم، دیروز شال بافته خود را در میان پارچه ای گذاشته بودم و به طرف بازار می بردم، تا بفروشم، و با پول آن غذای کودکانم را تهیه سازم، ناگهان پرنده ای آمد و آن پارچه را از دستم ربود و برد، و تهیدست و محزون ماندم و چیزی ندارم که معاش کودکانم را تامین نمایم.

هنوز سخن زن تمام نشده بود، در خانه داوود را زدند، حضرت اجازه وارد شدن به خانه را داد، ناگهان ده نفر تاجر به حضور داوود علیه السلام آمدند، و هر کدام صد دینار (جمعا هزار دینار) نزد آن حضرت گذاردند و عرض کردند: این پولها را به مستحقش بدهید.

حضرت داوود علیه السلام از آن ها پرسید: علت این که شما دستجمعی این مبلغ را به اینجا آورده اید چیست؟

عرض کردند: ما سوار کشتی بودیم، طوفانی برخاست، کشتی آسیب دید، و نزدیک بود غرق گردد و همه ما به هلاکت برسیم، ناگهان پرنده ای دیدیم، پارچه سرخ بسته ای به سوی ما انداخت، آن را گشودیم، در آن شال بافته دیدیم، به وسیله آن، مورد آسیب دیده کشتی را محکم بستیم و کشتی بی خطر گردید و سپس طوفان آرام شد و به ساحل رسیدیم، و ما هنگام خطر نذر

کردیم که اگر نجات یابیم هر کدام صد دینار، بپردازیم ، و اکنون این مبلغ را که هزار دینار از ده نفر ما است به حضورت آورده ایم ، تا هر که را بخواهی ، به او صدقه بدهی .

حضرت داوود علیه السلام به زن متوجه شد و به او فرمود: پروردگار تو در دریا برای تو هدیه می فرستد، ولی تو او را ظالم می خوانی ؟، سپس هزار دینار را به آن زن داد، و فرمود: این پول را در تامین معاش کودکانت مصرف کن ، خداوند به حال و روزگار تو، آگاهتر از دیگران است . ⁽⁴⁸⁴⁾

177 - مکافات عمل

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام از مردان بسیار نیک و وارسته بود به گونه ای که مردم گمان می کردند، امام بعد از امام صادق علیه السلام اسماعیل است و هم اکنون نیز فرقه اسماعیلیه همین عقیده را دارند.

به هر حال اسماعیل در زمان حضرت صادق علیه السلام از دنیا رفت، او با آن همه پاکی پسری داشت بنام محمد که موجب شهادت عمویش امام موسی بن جعفر علیه السلام گردید به این ترتیب که:

می خواست از مدینه به سوی عراق برود، از عمویش امام موسی کاظم علیه السلام اجازه سفر گرفت و هنگام حرکت از عمویش تقاضای وصیت و موعظه کرد.

امام کاظم علیه السلام به او فرمود: اوصیک ان تتقی الله فی دمی: به تو سفارش می کنم که در مورد حفظ خون من تقوای الهی را رعایت کنی.

محمد بن اسماعیل عرض کرد: خدا لعنت کند کسی که در مورد خون تو سعایت (از خلیفه) کند و او را بر ریختن خون تو وادارد.

باز عرض کرد: ای عمو! مرا توصیه و موعظه کن، امام فرمود: اوصیک ان تتقی الله فی دمی: به تو سفارش می کنم که مورد حفظ خون من، تقوای الهی را پیشه کنی.

سپس امام علیه السلام کیسه ای که در آن 150 دینار پول بود به او داد، محمد آن را گرفت، بار دیگر امام کیسه دیگری که محتوی 150 دینار بود به او داد و او پذیرفت، برای بار سوم نیز این مقدار به او داد، سپس دستور داد همیانی که 1500 درهم پول در آن بود به او دادند....

روایت کنند گوید: به امام عرض کردم: بسیار به محمد بن اسماعیل، پول دادی؟ فرمود: تا این بخششها تکیدی باشد بر اتمام حجت من بر او که من صله رحم می‌کنم و او قطع رحم.

محمد بن اسماعیل به سوی عراق مسافرت کرد و در بغداد نزد هارون الرشید (بنجمین خلیفه عباسی) رسید، و در مورد عمویش امام کاظم علیه السلام سعایت کرد و گفت: عمویم ادعای خلافت می‌کند و برای او مالیات می‌آورند (و به این ترتیب هارون را بر قتل امام کاظم علیه السلام تحریک نمود).

هارون دستور داد صد هزار درهم به او دادند، اما او بر اثر این نمک‌شناسی و قطع رحم، مهلت نیافت آن پولها را خرج زندگی کند و همان شبی که چند ساعت قبلش از هارون پول گرفته بود، اجلس فرارسید و مرد ⁽⁴⁸⁵⁾ و این گونه فرزند اسماعیل، و نوه امام و برادرزاده امام گول دنیا را خورد و آن گونه شرافت خانوادگی خود را از دست داد، و رسوای دو جهان شد، این مرگ ذلت بار، مکافات عمل او در دنیا بود، و وای به حال او در آخرت.

به قول نظامی:

به چشم خوی دیدم درگذرگاه	که زد بر جان موری مرغکی راه
هنوز از صید، منقارش نپرداخت	که مرغ دیگر آمد، کار او ساخت
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات	که واجب شد، طبیعت را مکافات

178 - جوانمردی !

عامر بن عبدالله بن قیس ، از مردان وارسته و انسانهای چند بعدی است ، در میدانهای عبادت ، جهاد، سیاست ، اخلاق و... پیشتاز بود، از جوانمردی او این که :

در یکی از جنگها دختر یکی از سران دشمن ، اسیر گردید، او دختر بسیار با جمالی بود، عامر گفت : او را به من ببخشید، زیرا من هم یکی از مردان می باشم که نیاز به همسر دارم .

سپاهیان که سابقه درخشان عامر و وارستگی او را می شناختند، تقاضای او را رد نکردند و آن دختر را در اختیار او گذاشتند، عامر او را گرفت و آزاد کرد. سپاهیان از این حادثه ناراحت شدند، و به عامر اعتراض شدید کردند، و گفتند: اگر می خواستی آزادش کنی ، می توانستی در عوض از بستگان او پول زیادی بگیری .

عامر گفت : این آزادی را به حساب خدا می آورم .

باز از جوانمردی او این که در محلی از محله های کوفه دید عده ای مسلمان ناآگاه یک نفر یهودی (در پناه اسلام) را شکنجه می دهند، به آنها اعتراض شدید کرد، آنها به اعتراض او، اعتنا نکردند، عبا را از شانه اش گرفت و گفت : من زنده باشم و یک نفر یهودی را که تحت شرائط ذمه در پناه اسلام است ، آزار دهید با کشمکش سخت ، آن یهودی را از چنگال آن ناآگاهان بیرون آورد. ⁽⁴⁸⁶⁾

179 - یادآوری آخرت

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: شخصی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسید من امروز برای دو کار دعوت شده ام 1 - دعوت برای ولیمه (طعام و سور) 2 - دعوت برای تشییع جنازه ، کدامیک را انتخاب کنم ؟ (با توجه به این که هر دو را نمی توانم با هم انجام دهم).

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در پاسخ فرمود: دومی را انتخاب کن ، زیرا دیدن جنازه ، موجب یادآوری آخرت می شود، اما ولیمه (سور) را رها کن که موجب یادآوری دنیا می شود. (487)

180 - فال خوب

بریده (بر وزن سمیه) فرزند حصیب (بر وزن حبیب) که به بریده اسلمی معروف بود از افراد برجسته اصحاب پیامبر ﷺ است که به وسیله او افراد قبیله اش به اسلام گرویدند و پس از رسول خدا ﷺ همواره با آل محمد ﷺ و آل علی علیهما السلام بود و تا آخر عمر، وفای به عهد کرد، حتی جزء افرادی بود، که جنازه حضرت زهرا علیها السلام را تشییع کردند.

از داستانهای مربوط به او اینکه: پسرش عبدالله گوید: پدرم (بریده) می گفت: پیامبر ﷺ تطیر (فال بد) نمی زد، ولی تفال (فال نیک) می زد، هنگام هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه، قریش صد شتر جایزه تعیین کردند که هرکس پیامبر ﷺ را دستگیر کند، صد شتر جایزه دارد.

پدرم بریده در مدینه بود با هفتاد سوار از قبیله اش به استقبال پیامبر ﷺ شتافت، پیامبر ﷺ به او فرمود: تو کیستی؟ گفت: من بریده هستم. پیامبر ﷺ متوجه ابوبکر شد فال نیک زد و فرمود: برد امرنا و صلح: کار ما گوارا شد و سامان یافت.

سپس فرمود: از چه تیره ای هستی؟ گفت: از تیره اسلم، فرمود: از گزند حوادث سالم می مانیم.

سپس فرمود: از کدام قبیله؟ گفت: از قبیله بنی سهم، پیامبر ﷺ به ابوبکر فرمود: این هم سهم تو (که خواهد رسید).

بریده به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد: تو کیستی؟ فرمود: من محمد بن عبدالله، رسول خدا ﷺ بریده گفت: گواهی می دهم به یکتائی خدا و اینکه محمد ﷺ بنده و رسول خدا است.

به این ترتیب او و همه همراهانش قبول اسلام کردند.

بریده به پیامبر ﷺ عرض کرد: شما (اگر صلاح بدانید) با پرچم ، وارد مدینه شوید، پیامبر ﷺ این پیشنهاد را پذیرفت ، بریده عمامه خود را بر سر نیزه ای بست و پیشاپیش پیامبر ﷺ به سوی مدینه حرکت نمودند (به این ترتیب نخستین کسی که برای اسلام ، پرچم برافراشت بریده اسلمی بود. سپس بریده عرض کرد: ای پیامبر خدا! شما به منزل من وارد گردید. پیامبر ﷺ فرمود: این شتر من مامور است ، در خانه هرکس نشست ، مهمان او خواهم شد (که بعد معلوم شد شتر در خانه ابویوب انصاری نشست)، پیامبر ﷺ مدتی مهمان او گردید).

بریده گفت : حمد و سپاس خداوندی را که قبیله بنی سهم با کمال میل بدون هیچ گونه اکراه ، قبول اسلام کردند. (488)

181 - نگهبانی سگ !

از نکات تاریخی اینکه : حضرت نوح علیه السلام از طرف خداوند مامور شد کشتی بزرگ بسازد، تا هنگام عذاب فراگیری آب بر همه جا او و مومنان سوارکشتی شده و نجات یابند.

روزها مشغول ساختن آن می شد، مخالفان شبانه می آمدند و آن چه از کشتی خراب شده بود، خراب می کردند.

حضرت نوح ، از خداوند خواست که او را در این مورد یاری کند، خداوند به او فرمود: سگی را نگهبان کشتی کند.

حضرت نوح علیه السلام همین دستور را انجام داد، وقتی که می خواست شب بخوابد، سگ از کشتی ، حراست می نمود، همین که مخالفان سراغ کشتی می آمدند تا آن را خراب کنند، صدای سگ بلند می شد، و حضرت نوح علیه السلام از خواب بیدار می شد، و سگ دنبال مخالفان می دوید و همه فرار می کردند به این ترتیب ، کار ساختن کشتی به پایان رسید.

و گویند: حضرت نوح علیه السلام نخستین کسی بود که سگ را به عنوان نگهبانی گرفت . (489)

و در طول تاریخ معمول است و بسیار شده به خصوص دامداران و یا روستائیان برای حفظ از دزد، از این حیوان ، در این جهت استفاده کرده اند و می کنند.

182 - شهادت ، مالک اشتر توسط مامور نفوذی

مالک اشتر را همه می شناسیم که سردار قهرمان ارتش علی علیه السلام بود، و دشمن روی او خیلی حساب می کرد، در بعضی از نقلها آمده :
وقتی که مالک اشتر از طرف علی علیه السلام به طرف مصر روانه شد، تا زمام امور دیار مصر را به دست بگیرد، و استاندار مصر گردد، معاویه شخصی به نام نافع را به صورت فقیر فرستاد تا در فرصت مناسبی ، مالک اشتر را مسموم نماید.

نافع به صورت فقیر، بر مالک اشتر وارد شد، و به خدمتگزاری او مشغول گردید، همواره از فضائل علی علیه السلام می گفت و خود را چاکر پیشگاه علی علیه السلام و مالک اشتر، جا زد، و به گونه ای رفتار نمود که مالک اشتر به او اطمینان پیدا کرد.

وقتی که نافع همراه مالک به روستای قلزم (بر وزن هدهد) رسیدند، مالک تشنه شد، نافع فرصت را به دست آورده ، آبی را به زهر کشنده مسموم کرد (و یا عسلی را مسموم کرد) و به مالک داد، که طولی نکشید، حال مالک منقلب شده و به شهادت رسید. ⁽⁴⁹⁰⁾

به این ترتیب می بینیم معاویه با ناجوانمردانه ترین اعمال ، با علی علیه السلام و دوستان علی علیه السلام رفتار می کرد و این گونه برخورد نفاق آمیز داشت ! (که امروز نیز پیروان او از این گونه کارهای ننگین دارند).

183 - کودک سیاه پوست از پدر و مادر سفید پوست

امام باقر ع فرمود: در زمان رسول خدا ص مردی به حضور آن حضرت آمد و در مورد همسرش ، چنین شکایت کرد:

همسرم دختر عمویم می باشد، و پدران و مادران ما، پشت در پشت ، همه سفید پوست بودند، ولی فرزندی از همسرم متولد شد که همچون سیاهان حبشی ، سیاه پوست است .

پیامبر ص همسر او را خواست و با او به گفتگو پرداخت ، و او سوگند یاد کرد که با شخصی غیر از شوهرش ، آمیزش نکرده است ، و از این جهت اطمینان حاصل شد که آن زن پاکدامن است .

پیامبر ص سرش را به پائین انداخت و ساعتی در فکر فرو رفت و سپس سر بلند نمود و فرمود: بین هر انسانی تا حضرت آدم ع 99 عرق (بر وزن عشق که در اصطلاح علم روز، ژن و کروموزم نام دارد و منتقل کننده خصوصیات پدر و مادر به فرزند است) وجود دارد، که در ساختمان فرزند، فعالیت می کنند، و این فرزند شبیه یکی از آنها است .

سپس پیامبر ص به مرد فرمود: این کودک مال تو است . (491)

184 - گنهکاران توجه کنند!

حضرت موسی علیه السلام در مناجات خود در کوه طور عرض کرد: یا اله العالمین (ای معبود جهانیان).

جواب شنید: لیبیک (یعنی ندای تورا پذیرفتم).

سپس عرض کرد: یا اله المحسنین (ای خدای نیکوکاران) همان جواب را شنید سپس عرض کرد: یا اله المطیعین: (ای خدای اطاعت کنندگان) باز همان پاسخ را شنید.

سپس عرض کرد: یا اله العاصین (ای خدای گنهکاران).

سه بار در پاسخ شنید: لیبیک، لیبیک لیبیک.

موسی علیه السلام عرض کرد: خدایا چرا، در دفعه چهارم، سه بار پاسخم دادی؟! خداوند به او خطاب کرد: عارفان به معرفت خود، و نیکوکاران و اطاعت کنندگان به نیکی و اطاعت خود، اعتماد دارند، ولی گنهکاران جز به فضل من، پناهی ندارند، اگر از درگاه من ناامید گردند، به درگاه چه کسی پناهنده شوند؟!.

(492)

185 - پیامبر یا دوست صمیمی

پیامبر ﷺ همچون دوست صمیمی با اصحاب و مسلمانان برخورد میکرد روزی با یکی از اصحاب بنام حذیفه کنار چاهی آمد، پیامبر ﷺ خواست غسل کند، حذیفه پارچه ای به دست گرفت تا کسی پیامبر ﷺ را نبیند. بعدا حذیفه خواست ، غسل کند، این بار پیامبر ﷺ پارچه را به دست گرفت و نگهداشت تا کسی حذیفه را نبیند. حذیفه عرض کرد: ای رسول خدا (جسارت می شود) شما این کار را نکنید. پیامبر ﷺ فرمود: وقتی انسان با کسی ، رفیق شد، محبوب ترین رفیق ، آن است که رفاقت خود را به طول کامل انجام دهد (و دوستیش به حد صمیمت برسد). (493)

پس از جنگ حنین ، و پیروزی مسلمین در این جنگ (که در سال نهم هجرت واقع شد) در میان اسیرانی که از مشرکانی به مدینه آوردند، دختر حلیمه سعدیه بنام شیماء نیز بود، شیماء خواهر رضاعی پیامبر ﷺ بود (یعنی حدود شصت سال) قبل مادر او (حلیمه) مدتی به پیامبر ﷺ (هنگام کودکی) شیر داده بود.

پیامبر ﷺ وقتی که او را شناخت ، فرشی پهن کرد و با کمال محبت او را نزدیک خود نشاند، و به او فرمود: اختیار با تو است ، اگر دوست داری نزد ما با کمال عزت و احترام بمان ، و اگر دوست داری به سوی بستگان خود برگرد و آن چه خواستی از توشه راه و لباس به تو خواهم داد.

او گفت : دوست دارم به سوی بستگانم بازگردم ، پیامبر ﷺ او را از توشه راه و لوازم زندگی بهره مند کرد و با کمال احترام او را روانه قومش نمود (494) در این جا مناسب دیدم ، این چند شعر مرحوم آیت الله اصفهانی (کمپانی) را بیاورم :

ای مظهر اسم اعظم حق	مجلای اتم نور مطلق
ای نور تو صادر نخستین	وی مصدر هر چه هست مشتق
یک آیه ای از محامد تو است	قرآن مقدس مصدق
فرمود: بشانت ایزد پاک	لولاک لما خلقت الافلاک (495)

187 - نامه خواندنی سلمان به عمر

در زمان خلافت عمر بن خطاب ، سلمان استاندار مدائن گردید، پس از مدتی عمر برای سلمان نامه ای نوشت و در آن نامه دستوراتی داد و در اموری او را سرزنش کرده بود.

سلمان جواب نامه عمر را نوشت که با مطالعه و دقت در جواب ، به شهامت وقاطعیت سلمان در راه دین - آن هم در برابر عمر - پی بریم که جدا قابل توجه است ، که فشرده نامه چنین است .

بنام خداوند بخشنده مهربان ، از سلمان آزاد کرده رسول خدا ﷺ به عمر بن خطاب ، نامه سرزنش آمیز شما رسید، در مورد اموری مرا بازخواست کرده بودی ، اینک جواب آن :

1 - نوشته بودی از کارهای حاکم قبل ، حدیفة بن یمان تجسس و تحقیق کنم ، ولی خداوندا را از این کار نهی کرده و فرموده :

(اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ ...)

: ای مومنان ! از بسیاری از گمانها دوری کنید، چرا که بعضی از گمانها، گناه است ، و غیبت یکدیگر ننمائید....

2 - مرا در مورد حصیربافی و خوردن نان جوین سرزنش کرده بودی ، این سرزنش بی مورد است ، سوگند به خدا خوردن نان جوین و حصیربافی و بی نیازی از افزون طلبی نزد خدا بهتر است و به تقوا نزدیکتر می باشد، و از غضب حق مومن و ادعای بیجا، برتر است ، زیرا بارها دیدم که پیامبر ﷺ نان جو می خورد و در این مورد خوشحال بود.

3 - نوشته بودی که چرا حقوقم را در راه زندگی خودم مصرف نمی نمایم ، سوگند به خدای عزیز، آن چه را دندانهایم نرم کند و از گلویم پائین رود، برایم یکسان است خوان نان گندم و مغز کله گوسفند باشد یا سبوس جو!.

4 - این که گمان می بری با اینگونه روش ، حکومت اسلامی را خوار میکنم ، و خود را ضعیف نشان می دهم و در نتیجه مردم از من نمی ترسند، و بار خود را بر دوش من می گذارند...

این را بدان که خواری در اطاعت پروردگار، برایم محبوبتر از نافرمانی او است ، من پیامبر ﷺ را می دیدم که با مقام نبوت و رسالت ، با مردم نزدیک می شد، و با آنها انس می گرفت ، تا جائی که همچون یکی از افراد عادی مردم (در ظاهر) به حساب می آمد، غذای خشن می خورد و لباس زبر می پوشید و تمام مردم از سیاه و سفید، و عرب و عجم و قریش و غیر قریش ، در برابرش یکسان بودند مگر نشنیده ای که رسول خدا ﷺ فرمود:

هرکس به هفت نفر مسلمان ، حکومت کند، ولی رعایت عدالت نماید، در حالی خداوند را ملاقات می کند که مشمول خشم خدا است .

با این که می گوئی خود را خوار ساخته ام ، کاش در این حکومت (برتری جوئی نکنم) سالم بمانم ، و حکومت من که محدود است ، پس حال کسیکه بر همه امت اسلامی حکومت می کند چگونه خواهد بود؟ با توجه به این که خداوند در قرآن (سوره قصص آیه 83) می فرماید:

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ): این سرای آخرت (بهشت) است که آن را تنها برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جوئی در زمین ، و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است .

من اینجا نیامده ام که مردم را زیر فشار سیاست قرار دهم ، بلکه آمده ام با
ارشاد راهنمائی آنها، حدود الهی را برپا دارم ، اگر خداوند درباره این امت اراده
خیر می نمود بهترین افراد را بر ایشان می گماشت - والسلام (منظور سلمان از
این فراز آخر این است که امت ، بر اثر ناآگاهی و وظیفه شناسی ، به راههای
دیگرفتند، و خداوند نیز آنها را به رهبر ناشایست ، مکافات نمود).⁽⁴⁹⁶⁾

188 - برتری جوئی !!

در مورد آیه 83 سوره قصص که در داستان قبل ذکر شد، در روایات آمده :
هنگامی که امام صادق علیه السلام این آیه را می خواند، زار زار می گریست و می
فرمود: ذهب والله الامانی عند هذه الایة : سوگند به خدا با وجود این آیه ، همه
آرزوها بر باد رفته است (یعنی دسترسی به بهشت آخرت بسیار دشوار است).
و علی علیه السلام می فرمود: گاه می شود که انسان لذت می برد از این که بند
کفشش از بند کفش دوستش بهتر است ، چنین کسی (برتری جو است) و
مشمول آیه مذکور می باشد. ⁽⁴⁹⁷⁾

در این جا مناسب است به این شعر معروف و زیبای سعدی توجه کنید:

یکی قطره باران زابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جائی که دریا است من کیستم گر او هست حقا که من نیستم
؟

چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید
⁽⁴⁹⁸⁾

سپهرش بجائی رسانید کار که شد نامور، لولو شاهوار
بلندی از آن یافت کو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

189 - چوپان هوشیار

دانشمندی در بیابان به چوپانی رسید، به او گفت: چرا به جای تحصیل دانش، چوپانی می کنی.

چوپان در پاسخ گفت: آن چه خلاصه دانشهاست یاد گرفته ام.

دانشمند گفت: خلاصه دانشها چیست؟!.

چوپان گفت: پنج چیز است:

1 - تاراستگویی تمام نشده، دروغ نگویم.

2 - و تا مال حرام تمام نشده، مال حرام نخورم.

3 - تا از عیب و گناه خود پاک نگردم، عیب دیگران نگویم.

4 - تا روزی خدا تمام نگردد به در خانه کسی نروم.

5 - تا قدم به بهشت نگذارم، از هوای نفس و شیطان، غافل نباشم.

دانشمند گفت: حقا که تمام علوم را دریافته ای، هرکس این پنج خصلت را

داشته باشد از (آب حقیقت) علم و حکمت سیراب شده است. (499)

190 - محکوم شدن اشرافیت و نفاق

فتح مکه به دست مسلمانان که در سال نهم هجری واقع شد، بزرگترین نقطه عطف تاریخ هجرت است، و با آزادسازی مکه پایگاه توحید، زمینه پیروزیهای چشمگیر دیگر به وجود آمد.

هنگامی که ظهر شد، پیامبر ﷺ به بلال حبشی (که هم سیاه چهره بود و هم غریب و هم مستضعف) فرمود برو بالای بام کعبه اذان بگو.

منافقان (آنان که در عین قبول اسلام، قلبشان تیره بود) گفتند بلال اذان نگوید بلکه یک نفر با شخصیت، و چنین وچنان اذان بگوید....

پیامبر ﷺ در آن موقعیت حساس برای حفظ پیوند مسلمین، و خاموش کردن منافقان، صلاح دانست که بلال اذان نگوید.

بلال از این جهت دل شکسته شد، ولی چون پیامبر ﷺ فرموده بود، چیزی نگفت.

اما طولی نکشید که جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و عرض کرد که خداوند می فرماید: به غیر از بلال، کسی اذان نگوید پیامبر ﷺ طبق فرمان الهی، به بلال فرمود که بر پشت بام رود و اذان بگوید، او رفت و اذان گفت. (500) و این نیز یک فرمان برای محکوم کردن اشرافیت و نفاق بود، که درحساس ترین حادثه تاریخ اسلام، در مکه کنار کعبه، (پایگاه مرکزی توحید) انجام گرفت.

191 - آزاد کردن شرابخوار ناآگاه

بعد از رسول خدا ﷺ در زمان خلافت ابوبکر، مسلمانی را که شراب خورده بود، دستگیر کرده و نزد خلیفه آوردند، و این اولین بار بود که ابوبکر در معرض قضاوت قرار گرفت ابوبکر به او گفت: تو شراب آشامیده ای؟ او گفت: آری، ابوبکر گفت: چرا شراب نوشیدی با اینکه حرام است؟ او گفت: من قبول اسلام کردم، ولی منزل من در محلی واقع است که مردمش شراب میخورند و آن را حلال می دانند، و اگر من می دانستم شراب در اسلام حرام است، از آن دوری می کردم. ابوبکر به عمر بن خطاب متوجه شد و گفت: تو در این باره چه نظر میدهی؟

عمر گفت: این یک مساله مشکلی است، که حل آن با ابوالحسن علی علیه السلام است.

ابوبکر خواست برای علی علیه السلام پیام بفرستد و او حاضر گردد و قضاوت کند، عمر گفت: میرویم به منزل او تا قضاوت نماید، همگی، که سلمان نیز همراهشان بود به حضور علی علیه السلام رسیدند و جریان را گفتند.

علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: شخصی را مامور کن، با این شرابخوار، بروند در خانه های مهاجر و انصار بگردند و اعلام کنند که آیا کسی آیه حرام بودن شراب را برای این شخص خوانده یا نه؟

همین کار را کردند، ولی کسی گواهی نداد که آیه حرمت شراب را برای او خوانده باشد، آنگاه به دستور علی علیه السلام او را آزاد نمودند. ⁽⁵⁰¹⁾

192 - پاداش شیعیان راستین

جابر بن عبدالله انصاری گوید: روزی در حضور رسول اکرم ﷺ بودیم ، ناگهان پیامبر ﷺ به علی علیه السلام رو کرد و فرمود:
می خواهی تو را ای ابوالحسن بشارت بدهم ؟.
علی علیه السلام عرض کرد: آری .

فرمود: این جبرئیل است ، از ناحیه خداوند خبر میدهد که : شیعه و دوست
تو دارای هفت خصلت است :

- 1 - رفق و آرامش در لحظه مرگ 2 - انس هنگام وحشت 3 - نور هنگام ظلمت 4 - امن هنگام فزع و بی تابی 5 - قسط (و کم نیاوردن) در نزد میزان 6 - عبور در پل صراط 7 - وارد شدن به بهشت قبل از سایر مردم ، در حالی که نور آنها در پیشاپیش آنها ، جلو آنها را روشن کرده است . ⁽⁵⁰²⁾

193 - یک آیه امیدوارکننده و غرورشکن

یکی از امراء از وزیر خود راجع به این آیه (29 سوره رحمان) (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ): خداوند در هر روزی دارای شانی است سوال کرد، وزیر اظهار بی اطلاعی نمود، و از این که نتوانسته پاسخ سوال را بدهد، اندوهگین و محزون به خانه آمد.

غلام سیاه (با معرفتی) داشت، پرسید: چرا اندوهگین هستی؟ وزیر جریان را گفت، غلام گفت: من تفسیر آیه را می دانم و برای رئیس بازگو می کنم امیدوارم که پاسخ خوبی به رئیس بدهم، نزد امیر رفت و گفت: معنی آیه این است: شان خداوند است که شب و روز را یکی بعد از دیگری می آورد و می برد، از دل مرده، زنده خارج می کند و از زنده، مرده بیرون می آورد، بیماری را شفا می دهد، گرفتاری را عافیت می بخشد، عزیزی را ذلیل و ذلیلی را عزیز می کند، ثروتمندی را فقیر و فقیری را ثروتمند می نماید.

رئیس از این پاسخ، خوشحال شد و گفت: فرجت غنی فرج الله عنک: مشکلی را برای من گشودی، خداوند مشکلات را برطرف سازد و بعد به او جایزه داد. (503)

194 - شرافت و عزت انسان

سهل بن سعد از اصحاب رسول خدا ﷺ گوید: جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت:

ای محمد آن چه می خواهی زندگی کن ولی سرانجام می میری ، و آن چه می خواهی دوست بدار ولی سرانجام از آن جدا خواهی شد، و آن چه می خواهی عمل کن ، ولی نتیجه عمل تو به خودت باز می گردد.

و اعلم ان شرف الرجل قیامه باللیل ، و عزة استغاثه عن الناس : و بدان که شرافت انسان در برخاستن از بستر خواب برای عبادت شب است ، و عزت او در بی نیازی او از مردم است . (504)

195 - اثر نیک نماز

نماز جماعت با پیامبر ﷺ بر پا شده بود، یکی از مسلمانان مدینه ، نیز در نماز شرکت می کرد، اما او در عین حال که نماز می خواند، گناه نیز می کرد، این مطلب را به پیامبر ﷺ خبر دادند.

پیامبر ﷺ فرمود: ان صلاته تنهاه یوما: قطعا نماز او، سرانجام باعث می شود که روزی فرا رسد و او از کارهای ناشایست دست بردارد. (505)

196 - آقا! ما که دل و قلب تو را نداریم!

مرحوم حضرت آیت الله العظمی بجنوردی یکی از مراجع تقلید وارسته و زاهد بود که چند سال قبل در نجف اشرف رحلت کرد.

در آن زمان که حضرت امام خمینی در نجف تبعید بود، شایع شده بود که حزب بعث عراق آقازاده آقای بجنوردی را با عده ای که دستگیر کرده بودند، اعدام نموده است .

یکی از شاگردان امام خمینی نقل می کند: همراه امام به منزل بر می گشتیم ، در راه فرمودند: منزل آقا بجنوردی کجاست ، عرض کردم داخل این کوچه ، (منظور امام این بود که از آقای بجنوردی در مورد آقازاده شان ، دلجوئی و احوال پرسى بنمایند).

وقتی به خانه آقای بجنوردی رسیدیم ، به بیرونی منزل رفتیم ، فهمیدیم هنوز آقای بجنوردی به منزل نیامده است ، در همان بیرونی منزل نشستیم ، وقتی که امام سادگی منزل را دید فرمود: این خانه از یک عالم هفتاد ساله ما است ، آن وقت (شاه) به ما می گفت مفت خور!

تا این که آقای بجنوردی تشریف آورد، بعد از احوال پرسى ، امام به آقای بجنوردی گفتند: من وقتی در ترکیه بودم به من گفتند که مصطفی (فرزند امام) رفته زندان ، من گفتم که خوب است زندان رفته ، ورزیده می شود.

وقتی امام این تعبیر را کرد، آقا بجنوردی فرمود: آقا ما که دل و قلب شما را نداریم .

آن شب امام ، چند مزاح هم کردند مزاحهای شرعی و لطیف که انسان وقتی می شنید از اندوه بیرون می آمد. (506)

197 - توجه به همسایه !

امام صادق علیه السلام فرمود: پس از گم شدن یوسف فرزند حضرت یعقوب علیه السلام فرزند دیگر او بنیامین نیز به مسافرت رفت و برنگشت .

حضرت یعقوب از فراق یوسف ، بسیار اندوهگین شد و فراق بنیامین که مادر او همان مادر یوسف بود، نیز بر اندوهش افزود، آن قدر گریه کرد که چشمش آسیب دید.

روزی در مناجات عرض کرد: خداوندا مرا مشغول رحمت قرار بده ، که بینائی چشمم رفت ، و فرزندانم نیز رفتند...

خداوند به او وحی کرد: اگر آن دو فرزندش از دنیا رفته باشند در عین حال آنها را زنده می کنم و به تو باز می گردانم ولی به یادبیاور آن گاه که گوسفندی ذبح کردید و گوشتش را بریان نموده و خوردید اما فلان کس که در همسایگی شما زندگی میکرد و روزه گرفته بود، از آن گوشت نخورد (آری این ترک اولی را نیز بیاد آور).

حضرت یعقوب علیه السلام بعد از این وحی ، اشخاصی را گمارده بود که تا یک فرسخی خانه اش ، صبح و شام اعلام می داشتند که اگر کسی می خواهد مهمان گردد، یعقوب او را دعوت می نماید، و به این ترتیب سفره اش برای همه واردین ، گسترده بود. (507)

198 - نهی از خنده قهقهه

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: خنده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تبسم (لبخند) بود (نه بیشتر از آن) روزی بر جمعی از انصار (مسلمانان مدینه) گذشت، شنید آن ها با هم گفتگو می کنند، و به گونه ای می خندند که دهانشان پر می شود (و خنده قهقهه می کنند).

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن ها فرمود: آرام باشید، هرگاه کسی از شما، آرزویش او را مغرور ساخت، و در عمل نیک کوتاهی کرد، برود قبرستان، و قبرها را بنگرد و عبرت بگیرد: از این که پس از مرگ زنده خواهد شد و در روز قیامت برای حساب الهی کشانده می شود فاذکرو الموت فانه هادم اللذات: به یاد مرگ باشید، که درهم شکننده لذتها و خوشی ها است. (508)

199 - ارباب و نوکر!!

در حکایات آمده : اربابی ، نوکری تنبل داشت ، روزی به او دستور داد برو انگور و انجیر خریداری کن و بیاور .
نوکر، سهل انگاری کرد و رفت یکی از این دو (مثلا انگور تنها) را خرید و آورد. ارباب نوکر را کتک زد و گفت : از این پس هر وقت از تو کاری خواستم بجای یک کار، باید دو کار انجام دهی ، او گفت : چشم .
روزی ارباب ، بیمار شد و به نوکرش دستور داد که برو دکتری بیاور، او رفت و دکتر را با یک مرد دیگر حاضر کرد.
ارباب گفت : این مرد دوم کیست ؟.
نوکر گفت : این ، قبرکن است ، تو به من گفתי هر وقت یک کار از من خواستی ، دو کار برایت انجام دهم ، اینک فرمان تو را انجام داده ، یک دکتر آوردم با یک قبرکن ، که اگر دکتر تو را خوب کرد که چه بهتر و گرنه قبرکن حاضر است ، و دیگر نیازی به رفتن دوباره برای پیدا کردن قبر کن نیست !!.

(509)

200 - چهره خندان امام باقر علیه السلام

گروهی به حضور امام باقر علیه السلام شرفیاب شدند، دیدند کودکی از آن حضرت بیمار شده ، و امام به او می نگرد و سخت ناراحت است و آثار اندوه از چهره اش به خوبی دیده می شود.

با خود گفتند: اگر این کودک از دنیا برود، ترس آن داریم که امام باقر علیه السلام را آن گونه بنگریم که نمی خواهیم او را چنان ببینیم .
اتفاقا چند دقیقه ای نگذشت که کودک ، جان سپرد، و صدای گریه اهل خانه شنیده شد.

ناگهان دیدند امام باقر علیه السلام با چهره ای بشاش و خندان برخلاف حالت قبل ، از خانه بیرون آمد، و با آنها ملاقات صمیمانه کرد.

آن ها به امام عرض کردند خداوند ما را فدایت گرداند، ما آن حالت پر اندوه تو را که قبلا (هنگام بیماری کودک) دیدیم ، ترسیدیم که اگر حادثه ای رخ دهد (و کودک از دنیا برود) حال شما به گونه ای شود که ما را محزون نماید!.

امام باقر علیه السلام فرمود: انا لنحب ان نعافی فیمن نحب ، فاذا جاء امر الله سلمنا فیما احب : ما دوست داریم که در مورد آن کس که دوست داریم در عافیت و سلامتی باشیم ، و وقتی که امر (و قضا و قدر) خداوند فرا رسد، آن چه را خدا دوست دارد، تسلیم آن هستیم .

(وسائل الشیعه ، ج 2 ص 918)

خدا را شکر که توفیق ، رفیق شد و این کتاب (شامل 200 داستان) که جلد دوم کتاب داستان صاحب‌دلان است ، به پایان رسید.

امید آن که در پاکسازی و بهسازی ، و پیشرفتهای اخلاقی و فرهنگی ، آموزنده و سازنده باشد.

الحمد لله رب العالمين

(پایان)

پاورقی ها

- 268- تفسیر نور الثقلین ج 5 ص 160 بنقل از کتاب من لا یحضره الفقیه و در تحریر الوسیله امام خمینی (مدظله) ج 1 ص 274 و 275 حدود چهل مورد از گناهان کبیره ، نام برده شده است .
- 269- در این باره تفسیر نور الثقلین ج اول ص 473 و تحریر الوسیله امام خمینی ج 1 ص 274 مراجعه شود.
- 270- و در قرآن آیاتی از اصرار بر گناه نهی کرده مانند آیه 135 ال عمران و 78 مائده و 46 واقعه .
- 271- اصول کافی ج 2 ص 288.
- 272- سفینة البحار ج 1 ص 488.
- 273- مدرک قبل .
- 274- سفینة البحار ج 1 ص 488.
- 275- بحار ط قدیم ج 11 ص 139.
- 276- سفینة البحار ج 2 ص 713.
- 277- اقتباس از داستانهای مثنوی ص 62.
- 278- وسائل الشیعه ج 8 ص 399 - (فوالله انه ليعودون مرضاهم ، و يشهدون جنازتهم ، و یقیمون الشهادة لهم و علیهم و یودون الامانة اليهم .)
- 279- اقتباس از داستانهای استاد.
- 280- وسائل الشیعه ج 18 ص 101.
- 281- شرح در تتمه المنتهی ص 187 و 236.
- 282- تحف العقول (ترجمه عطائی) ص 565 - 569 - وسائل الشیعه ج 11 ص 56.
- 283- المخازنه ج 1 ص 184.
- 284- سفینة البحار ج اول ص 523.
- 285- سفینة البحار ج اول ص 523.
- 286- معانی الاخبار مرحوم صدوق ص 207.
- 287- چنانکه ما در اسلام قاعده ای داریم به این عنوان : الاسلام یجب ما قبله اسلام ، جریانات قبل از خود را قطع کرد.
- 288- سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی (مدظله العالی) ص 72.

- 289- ثلثی الاخبار / ص 247.
- 290- وسائل الشیعه ج 2 ص جدید ص 903 /
- 291- مجمع البیان ج 9 ص 108.
- 292- معانی الاخبار شیخ صدوق ص 63.
- 293- اقتباس از در المنثور ج 6 ص 166.
- 294- وسائل الشیعه ط جدید ج 2 ص 902.
- 295- المخازن ج 1 ص 321.
- 296- معانی الاخبار شیخ صدوق ص 207.
- 297- اقتباس از سفینه البحار ج 1 ص 47.
- 298- معانی الاخبار شیخ صدوق ص 177.
- 299- تفسیر نور الثقلین ج 5 ص 70 - گرچه ظاهر آیه فوق ، مربوط به کفار مکه است که در جریان حدیبیه که در سال 6 و 7 هجرت واقع گردید، بودن گروهی مسلمان در مکه در میان کافران ، مانع جنگ پیامبر صوسلم با آنها می شد، ولی داستان فوق ، تاویل آیه مذکور است . وانگهی چه مانعی دارد که آیه شامل هر دو مطلب بشود. چرا که قرآن ظاهر و باطن دارد. 1
- 300- در اینجا ذکر این نکته مناسب است که به گفته بعضی از محققین یقین بر سه گونه است : 1 - علم الیقین ، مانند اینکه می دانی آتش گرم است 2 - عین الیقین مانند اینکه آتش می بینی 3 - حق الیقین ، مانند اینکه دست در آتش کنی و حرارت و سوزش آتش را دریابی (سفینه البحار ج 2 ص 733) گوئی حارثه در مرحله سوم یقین (که از مراحل عالی ایمان است) یعنی حق الیقین بوده است .
- 301- سفینه البحار ج 1 ص 44.
- 302- سفینه البحار ج 1 ص 44.
- 303- اسدالغابه (عبد)- ریاحین الشریعه ج 3 ص 406.
- 304- ریاحین الشریعه ج 3 ص 408.
- 305- معانی الاخبار شیخ صدوق ص 167.
- 306- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 351.
- 307- وسائل الشیعه ج 11 ص 447 - 448.
- 308- معاد محسن قرائتی 289.

- 309- آیات 18 و 19 و 20 سوره مومنون .
- 310- اقتباس از زندگانی آیت الله بروجردی تالیف علی دوانی ص 61 و 61.
- 311- یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة اساعة شیء عظیم . یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى و ما هم بسكارى ولكن عذاب الله شدید.
- 312- تفسیر مجمع البیان ج 7 ص 70 (باکمی تلخیص)
- 313- فراهایی از ابعاد روحی امام خمینی ص 47-48.
- 314- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 ص 58.
- 315- فروع کافی ج 1 ص 374.
- 316- الدر المنثور بنقل طرق بسیار از راویان (مطابق نقل المیزان ج 2 ص 74)
- 317- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ص 427.
- 318- وسائل الشیعه ج 12 ص 135.
- 319- مدرک قبل باب 45 ص 135 - 136.
- 320- لثالی الاخبار ج 1، ص 81.
- 321- تفسیر التمی ج 2 ص 344 - این مطلب در دارالمنثور ج 6، ص 142 از ابن عباس نیز نقل شده است .
- 322- تفسیر الفرقان ج 28 ص 32.
- 323- تفسیر روح المعانی ج 27، ص 95.
- 324- تفسیر قرطبی ج 10، ص 527. (ذیل سوره زلزال)
- 325- تفسیر مجمع البیان ج 1 ص 527 - تفسیر قرطبی ج 1 ص 527.
- 326- عیون اخبار الرضا (مطابق نقل لثالی الاخبار ج 5 ص 45)
- 327- سیره حلبی ج 3، ص 281.
- 328- سوره انعام آیه 21
- 329- بحار ط جدید ج 7 ص 314
- 330- سوره لقمان آیه 16
- 331- بحار ط جدید ج 6 ص 223 و 175 و 260 و ... 235
- 332- بحار ط جدید ج 6 ص 223 و 175 و 260 و ... 235
- 333- بحار ط جدید ج 6 ص 223 و 175 و 260 و ... 235

- 334- اقتباس از زندگی در نور ص 401
- 335- تفسیر ابوالفتح ، رازی ج 9 ص 412، ذیل آیه 54، (با تلخیص) توبه به این نکته لازم است که ممکن است داستان فوق ، شاءن نزول ، آیه فوق نباشد، بلکه آیه فوق به عنوان تاءکید و اعلام قبول توبه آن جوان برای او خوانده شده باشد.
- 336- مناقب ابن مغالی شافعی ط اسلامیة ص 377 - نظیر این مطالب در مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 51 آمده است .
- 337- مناقب ابن مغالزی شافعی ط اسلامیة ص 376.
- 338- اقتباس از اسدالغابه ج 1 ص 225 - 226 مجمع البیان ج 8 ص 336 - بحار ط قدیم ج 6 ص 690 و ذیل الذیل طبری .
- 339- زندگانی شیخ انصاری .
- 340- کتاب ملا صدرا - 244.
- 341- یمامه استانی است در وسط جزیرة العرب قرار گرفته و امروز نقطه ریگستان وسیعی است که جزء کشور عربستان سعودی است (المنجد فی الاعلام)
- 342- بحار ط قدیم ج 6 ص 288 - اسد الغابة ج 3 ص 55 - 54 - استیعاب ج 2 ص 223 و 221.
- 343- اقتباس از تنمة المنتهی ص 171 و 172.
- 344- معانی الاخبار شیخ صدوق ص 290.
- 345- ظاهر دو آیه فوق دلالت دارد که همه انسانها داخل جهنم می شوند، سپس پرهیزکاران نجات می یابند و طبق بعضی از احادیث بعضی مثل سرعت برق از آن عبور می کنند و بعضی همچون سوار معمولی و بعضی همچون پیاده تندرو و بعضی مانند پیاده کندرو (نورالثقلین ج 3 ص 353) و احتمال دارد که این ورود همان ورود بر پل صراط باشد.
- 346- اقتباس از سیره ابن هشام ج 4 ص 15 و مختصر سیره الرسول ص 207.
- 347- تعبیر به عسی (امید است) در آیه شاید اشاره به آن است که : خداوند خواست متخلفان را بین خوف و رجاء نگهدارد، تا مغرور نگردند (مجمع البیان ج 5 ص 66)
- 348- درباره آیه فوق (101 سوره توبه) شان نزولهای دیگری نقل شده است ، ضمنا ناگفته نماند که این سه نفر نامبرده غیر از آن سه نفری است که در آیه 118 سوره توبه به آنها اشاره شد است .
- 349- مجمع البیان ج 5 ص 67.
- 350- اقتباس از کتب و نوشتجات گوناگون و هفته نامه 19 دی ، سال 6 شماره 58.

- 351- تقریب القرآن الی الاذهان ج 28 ص 42 تا 44:
- 352- رشد جوان ص 63.
- 353- نام ابوحدیفه ، عتبه پسر عبدشمس است که دایمی معاویه بود و در جنگ بدر بدست مسلمین کشته شد.
- 354- قاموس الرجال ج 7 ص 500 - شرح ابن ابی الحدید ج 2 ص 57.
- 355- طبقات ابن سعد ج 4 ص 71.
- 356- درالمنثور ج 6 ص 171.
- 357- نقل به قلم روز از کتاب ریاض الخلود.
- 358- فروع کافی ج 1 ص 59 - ثواب الاعمال ص 107.
- 359- تاریخ کامل ابن اثیر ج 3 ص 224 - 226 ناسخ التواریخ حضرت علی ع ج 1 ص 84 و 87.
- 360- سفینه البحار ج 2 ص 650.
- 361- غالب مفسران گویند: منظور از قبل از فتح ، قبل از فتح مکه است ، چرا که بعد از فتح مکه و دنبال پیروزی جنگ حنین ، غنایم بسیاری به دست مسلمین رسید، و همه مسلمین از نظر زندگی تامین بودند، در این صورت ، اتفاق در این وقت ، با قبل از فتح مکه ، که مسلمانان غالباً فقیر بودند، تفاوت محسوس داشت .
- 362- تفسیر فخر رازی ج 11 ص 40 تفسیر درالمنثور ج 6 ص 172 ذیل آیه 10 سوره حدید).
- 363- اقتباس از تفسیر ابوالفتوح رازی ج 10 ص 40.
- 364- کتاب صفین ص 104.
- 365- کحل البصر محدث قمی ص 63.
- 366- اقتباس از کحل البصر ص 64 سیره ابن هشام ، ج 2 ص 84.
- 367- درالمنثور ج 6 ص 175 - المیزان ج 19 ص 193 (با توضیحی از نگارنده)
- 368- این گفتار، حاکی از شدت خوف و تواضع آن پیامبر است .
- 369- اختصاص شیخ مفید ص 292.
- 370- من لا یحضره الفقیه (مطابق نقل تفسیر المیزان ج 19 ص 242).
- 371- مجمع البیان ج 9 ص 260.
- 372- تفسیر کاشفی ذیل آیه 9 سوره حشر.

- 373- تفسیر روح المعانی آلوسی ج 27 ص 180 (ذیل آیه 17 سوره حدید) تفسیر الفرقان (ذیل همین آیه).
- 374- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 416.
- 375- اقتباس از تنمة المنتهی ص 240.
- 376- معانی الاخبار ص 309 (در معنی پاسخ علی ع احتمال دیگری نیز هست .
- 377- وسائل الشیعه ج 11 ص 16 - تهذیب ج 2 ص 42.
- 378- معانی الاخبار شیخ صدوق ص 143.
- 379- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 414.
- 380- معانی الاخبار شیخ صدوق ص 73.
- 381- مجمع البیان ج 4 ص 390.
- 382- وسائل الشیعه ج 11 ص 229.
- 383- وسائل الشیعه ج 11 ص 179.
- 384- اصول کافی ط آخوندی ج 2 ص 324 (باب البذاء حدیث 5)
- 385- گلستان سعدی (با نقل به معنی از نگارنده).
- 386- تفسیر ابوالفتوح رازی ج 11 ص 46 (ذیل آیه 17 حدید)
- 387- گلستان سعدی (با نقل از نگارنده)
- 388- تفسیر نور الثقلین ج 4 ص 372.
- 389- شرح بیشتر در بحار ط جدید ج 43 ص 72.
- 390- اقتباس از سفینة البحار ج 2 ص 130 - 131.
- 391- تاریخ سامراء ج 3 ص 10.
- 392- سفینة البحار ج 2 ص 141.
- 393- ثواب الاعمال شیخ صدوق (مطابق نقل المخازن ج 1 ص 400)
- 394- المخازن ج 1 ص 395.
- 395- گلستان سعدی (باب ششم - با نقل به معنی از نگارنده)
- 396- اقتباس از تنمة المنتهی محدث قمی ص 239.
- 397- اصول کافی ط آخوندی ج 2 ص 115 (باب الصمت و حفظ اللسان حدیث 16)
- 398- مدرک قبل حدیث 6.
- 399- اصول کافی ط آخوندی ج 2 ص 122 (باب التواضع حدیث 3)

- 400- اقتباس از تفسیر ابوالفتوح رازی ج 11 ص 51 (ذیل آیه 21 سوره حدید)
- 401- اصول کافی ط آخوندی ج 2 ص 124 (باب التواضع حدیث 12) - این داستان شبیه داستان 105 است که پیامبر ﷺ نیز شیر مخلوط به غسل را برای تواضع نیاشامید.
- 402- ثنالی الاخبار ج 5 ص 227.
- 403- از مجموعه ای خطی .
- 404- ثنالی الاخبار ج 5 ص 245 (نظیر این مطلب با اندک تفاوتی ، در قسمتی از پاسخهای یکی از حکماء نقل شده که در داستان 22 این کتاب آمده است).
- 405- تفسیر المیزان ج 19 ص 202.
- 406- صندل : کفش چوبی .
- 407- مخبط: بیماری مغزی که موجب تشویش و اضطراب مزاج می گردد.
- 408- گلستان سعدی (باب ششم) (با نقل از نگارنده)
- 409- المخازن ج 1 ص 228.
- 410- المخازن ج 1 ص 331.
- 411- المخازن ج 1 ص 331.
- 412- اقتباس از مجمع البیان ج 10 ص 294 - 295.
- 413- مجمع البیان ج 10 ص 294.
- 414- تفسیر ابوالفتوح رازی ج 11 ص 53 (ذیل آیه 23 سوره حدید) - تفسیر روح البیان برسوی (با کمی تفاوت) ج 9 ص 376.
- 415- مدرک قبل .
- 416- تفسیر ابوالفتوح رازی ج 11 ص 52.
- 417- اصول کافی ط آخوندی ج 2 ص 129 (باب ذم الدنيا و الزهد حدیث 8)
- 418- نور الثقلین ج 5 ص 248.
- 419- مدرک قبل حدیث 9.
- 420- منظور دنیای مادی است که هدف قرار بگیرد نه آنکه پلی برای آخرت .
- 421- اصول کافی ج 2 ص 134 (باب ذم الدنيا و الزهد فیها حدیث 20)
- 422- جامع الشواهد ص 32 (باب الالف بعده الراء).
- 423- سیره حلبیه ج 3 ص 249.
- 424- اقتباس از سیره حلبیه ج 3 ص 249.

- 425- تفسیر روح البیان ج 9 ص 377 (ذیل آیه 23 سوره حدید).
- 426- اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 ص 313 (شرح بیشتر در کتاب ابوطالب آموزگار پاسداری نوشته نگارنده)
- 427- المیزان ج 19 ص 333.
- 428- اقتباس از مجمع البیان ج 10 ص 294 - تاریخ طبری ج 2 ص 261 و 262.
- 429- سیره ابن هشام ج 2 ص 292 - تفسیر قمی ص 681 (مطابق نقل فروع ابدیت ص 576 - 579)
- 430- المخازن ج 1 ص 286.
- 431- المخازن ج 1 ص 278.
- 432- اقتباس از سیره ابن هشام ج 2 ص 542 به بعد.
- 433- اقتباس از مدرک قبل و سیره حلبی ج 3 ص 243.
- 434- جوشن یعنی زره (پیراهن جنگی و آهنی).
- 435- یعنی مانند تیر راست و بلند گیو (پسر گودرز) در جنگ محل پشن (که در آن ، تورانیان فتح کردند و اکثر پسران گودرز کشته شدند).
- 436- اقتباس از چهار مقاله عروضی .
- 437- مجالس المومنین ج 2 ص 598.
- 438- کحل البصر محدث قمی ص 88.
- 439- کحل البصر محدث قمی ص 108.
- 440- فروع کافی ، ج 6، ص 50.
- 441- میزان الحکمه ، ج 4، ص 158.
- 442- بحار، ج 74 ص 192.
- 443- تفسیر روح البیان ج 9 ص 383 (ذیل آیه 27 حدید).
- 444- تفسیر منهج الصادقین ، ج 4 ص 460.
- 445- بحار ط جدید ج 21 ص 150 - 151.
- 446- سفینة البحار، ج 2 ص 209.
- 447- المیزان ، ج 19 ص 395 به نقل از کافی .
- 448- تفسیر ثعلبی (مطابق نقل المخازن ج 1 ص 28).
- 449- سفینة البحار، ج 1 ص 318.

- 450- المصحف المفسر فرید وجدی ذیل آیات 13 تا 15 سوره حدید.
- 451- معانی الاخبار شیخ صدوق ص 182.
- 452- جالب این که این جریان در زمان حکومت علی علیه السلام واقع شده است ، آزادی افراد، و رفتن علی علیه السلام نزد قاضی دلیل بر حکومت آزاد و عدل علی علیه السلام است .
- 453- سفینه البحار ج 2 ص 323 - 324.
- 454- کحل البصر ص 67.
- 455- اقتباس از کحل البصر محدث قمی ص 65 - سیره ابن هشام ج 2 ص 491.
- 456- کحل البصر ص 71.
- 457- ثالی الاخبار ج 2 ص 299 به نقل از حضرت رضا علیه السلام .
- 458- هلیله که در عربی به آن اهلیلیج گویند، دانه های آن سیاه و بعضی زرد رنگ است که موجب حفظ نیروی درک شده و برطرف کننده سردرد می باشد (مجمع البحرین واژه هلج).
- 459- سفینه البحار، ج 2 ص 28.
- 460- خصال و المواعظ العددیه (باب الاربعه).
- 461- ثالی الاخبار ج 2 ص 297.
- 462- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 318.
- 463- سفینه البحار ج 1 ص 208.
- 464- الکنی و الالقاب ج 1 ص 177.
- 465- سوره معارج آیه 4.
- 466- اقتباس از نهج البلاغه فیض خطبه 234.
- 467- کحل البصر محدث قمی ص 74.
- 468- کحل البصر، ص 75.
- 469- بحار ط قدیم ج 6 ص 294.
- 470- مدرک قبل .
- 471- سفینه البحار ج 1 ص 210.
- 472- سیره ابن هشام ج 4 ص 227 - کامل ابن اثیر ج 2 ص 188.
- 473- مدرک قبل .
- 474- ناگفته نماند که منظور دنیایی است که هدف قرار گیرد، نه دنیایی که پل معنویات و آخرت گردد.

- 475- سفينة البحار، ج 2 ص 169 و 170.
- 476- اسدالغابه ج 2 ص 334.
- 477- وسائل الشيعه ج 11 ص 186.
- 478- الحقائق ص 92.
- 479- اقتباس از مجمع البيان ج 5 ص 79 (ذیل آیه 117 سوره توبه).
- 480- سفينة البحار ج 2 ص 161.
- 481- كحل البصر ص 71 - بحار ج 6 ص 94.
- 482- بحار ط قدیم ج 6 ص 94 (به نقل از خرائج راوندی).
- 483- سفينة البحار ج 2 ص 447.
- 484- امالی شيخ (مطابق نقل المخازن ج 1 ص 60).
- 485- وسائل الشيعه ، ج 8 ص 522.
- 486- طبقات ابن سعد ج 7 ص 74 - 79.
- 487- وسائل الشيعه ، ج 2 ص 660.
- 488- الاوائل ص 486 - روضة الواعظین ص 131.
- 489- الاوائل ص 272 به نقل از جواهر الكلام اشرف الواعظین .
- 490- بحار ط قدیم ج 8 ص 648 و ج 6 ص 658 (شرح بیشتر در کتاب سیمای مالک اشتر نوشته نگارنده).
- 491- وسائل الشيعه ج 5 ص 128 (شرح و بررسی این مطلب را در کتاب کودک گفتار فلسفی جلد اول بخوانید).
- 492- منتخب قوامیس الدرر (ملا حبیب الله کاشانی) ص 268.
- 493- سفينة البحار ج 1 ص 416.
- 494- سفينة البحار ج 1 ص 416.
- 495- دیوان کمپانی ص 17.
- 496- اقتباس از بحار ط جدید ج 22 ص 360.
- 497- تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه 83 سوره قصص - و تفسیر جوامع الجوامع (مطابق نقل تفسیر نمونه ج 16 ص 178 و 180).
- 498- صدف نوعی جانور نرم تن دریائی است ، که در داخل بدن خود ماده ای تولید می کند که به تدریج تبدیل به مروارید می شود، پیشینیان معتقد بودند که هرگاه قطره ای باران در داخل

صدف ، جای گیرد، اندک اندک به مروارید تبدیل می شود، (و اشعار فوق از سعدی بر همین اساس است) ولی امروز معتقدند که از ترشح بدن صدف به دور هر جسم خارجی ، مروارید به وجود می آید.

499- اقتباس با نقل به معنی از کتاب جوامع الحکایات (سدیدالدین محمد عوفی).

500- الاوائل ص 235.

501- الاوائل ص 513.

502- تفسیربرهان ج 4 ص 289.

503- تفسیر قرطبی ج 9 ص 6337 (ذیل آیه 29 سوره رحمان).

504- مدرک قبل ص 178.

505- مجمع البیان ذیل آیه 45 که قسمتی از آن این است : ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر: نماز انسان را از زشتی ها و گناهان باز می دارد.

506- اقتباس از کتاب سرگذشتهای ویژه از زندگی امام خمینی (مد ظله العالی) شماره 6 ص 153.

507- وسائل الشیعه ، ج 8 ص 490.

508- مجالس ابن الشیخ ص 163.

509- ربیع الابرار زمخشری (مطابق نقل المخازن ج 1 ص 215).

فهرست مطالب

- 3 وصیت امیرمؤمنان علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام :
- 1 - یار قهرمان و مخلص
- 2 - سخن قیصر روم درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- 3 - kardān صاحب دلان
- 4 - اتحاد و برادری بین مسلمانان
- 5 - آنهم کار حرام بنام نهی از منکر
- 6 - معنی رحمت بودن (اختلاف امت!)
- 7 - جنگ با مسلمانان منحرف
- 8 - حسرت سلمان هنگام مرگ
- 9 - سخن هارون هنگام مرگ
- 10 - نامه کوتاه و پر معنی از یک بانو
- 11 - خط بطلان بر عربیت
- 12 - احترام امام خمینی به شعائر حسینی
- 13 - شاگرد برجسته
- 14 - نتیجه آزادگی و صبر
- 15 - دلاور مردان فارس
- 16 - دو خصلت علی علیه السلام
- 17 - خیر مقدم به مؤمن
- 18 - پایداری و صبر
- 19 - زبان حال موسیقی حرام

- 20 - آدم شریف و پست..... 37
- 21 - دلاور مردی از جنگ احد..... 38
- 22 - پیمودن هفتصد فرسخ برای هفت سوال..... 39
- 23 - احترام به نیکانی که در صلب پدرند..... 41
- 24 - نشانه ایمان حقیقی..... 42
- 25 - مرگ ذلت بار مامون..... 43
- 26 - یک بانوی قهرمان..... 46
- 27 - شرافت مکه و حج..... 48
- 28 - محکومیت اسقف..... 49
- 29 - جوانان را دریابید..... 50
- 30 - نارضایتی پیامبر ﷺ یکی از دانشمندان..... 51
- 31 - استخاره عجیب!..... 52
- 32 - گریه و تکبیر مسلمانان..... 54
- 33 - نمونه ای از ساده زیستی امام خمینی..... 55
- 34 - عمر بن عبدالعزیز و راز قدغن کردن سب علی علیه السلام..... 56
- 35 - برخورد شدید امام صادق علیه السلام با گرانفروش..... 58
- 36 - شان نزول آیه هلاکت..... 59
- 37 - دختر ناصرالدین شاه در خدمت شیخ..... 60
- 38 - تبریک به ظالم..... 61
- 39 - اخطار امام به دوستان و دلجویی از آنها..... 62
- 40 - غذای علی علیه السلام..... 63
- 41 - دو دریای عمیق..... 63

- 42 - دعای مشتمل بر اسم اعظم 65
- 43 - فقیه و دریافت کننده حق 66
- 44 - موعظه کافی 67
- 45 - رضایت به عمل خیر 68
- 46 - پاسخ شاه مصر به سفیر پیامبر ﷺ 69
- 47 - پاسخ به سوال 70
- 48 - حساب دقیق خدا در قیامت 70
- 49 - سوال قبر 71
- 50 - طلبه جوان و مرجع تقلید 72
- 51 - قبول توبه کفن دزد 74
- 52 - علاقه پیامبر ﷺ به حسین علیه السلام و خبر از شهادت او 76
- 53 - انتخاب انقلابی و سرنوشت ساز 77
- 54 - کار خرم چی های کاشان 80
- 55 - ملاقات ناصرالدین شاه با ملا هادی 81
- 56 - دلاور مرد آگاهی از دیار دیمامه 83
- 57 - بیاد شاعر آزاده اهل بیت علیه السلام 86
- 58 - مرگ گوارا 87
- 59 - گریه عبدالله بن رواحه ، سردار شهید موته 88
- 60 - آزادی سه نفر متخلف 90
- 61 - یادی از نواب صفوی شیر مرد خدا 92
- 62 - خنثی شدن توطئه ستون پنجم دشمن 95
- 63 - زرنگتر از زرنگ 98

- 64 - پسر دایی معاویه ، ولی فدایی علی علیه السلام 99
- 65 - بانوی قوی دل 100
- 66 - برترین چیز 101
- 67 - یا نان به اندازه در ده ، یا در به اندازه نان کن ! 102
- 68 - دلداری به مصیبت زده 103
- 69 - بیعت شکنان شکنجه گر! 104
- 70 - سجده های طولانی امام کاظم علیه السلام 105
- 71 - ارزش بیشتر انفاق در سختیها 106
- 72 - نمونه ای از کرم علی علیه السلام 107
- 73 - شهادت فرماندار اصفهان در صفین 108
- 74 - سخاوت پیامبر صلی الله علیه و آله 109
- 75 - نمونه ای از شجاعت پیامبر صلی الله علیه و آله 110
- 76 - سخت دلی ، ممنوع 111
- 77 - مناجات یکی از پیامبران از زبان امام باقر علیه السلام 112
- 78 - از بخیل ، بخیل تر 113
- 79 - اوج ایثار علی و فاطمه زهرا علیهما السلام 114
- 80 - ایثارگری انصار نسبت به مهاجران 115
- 81 - مرد شیفته خدا 116
- 82 - آزاد شدن عجیب یک زندانی 118
- 83 - پف کردن خورشید 119
- 84 - سخن علی علیه السلام به عثمان 120
- 85 - جهاد، چهار گونه است 121

- 86 - فرق بین مؤمن و کافر، هنگام مرگ 122
- 87 - مرگ جوان بی ادب 122
- 88 - وای بر این گونه انسان! 123
- 89 - پنج سفارش حضرت خضر علیه السلام 124
- 90 - پاداش سه خوی نیک 124
- 91 - انتقاد شدید امام به مرد بد زبان 125
- 92 - دیدار هم اندازه دارد 126
- 93 - توبه شرابخوار 127
- 94 - عزت نفس فقیر 128
- 95 - بشارت برای خائف درگاه حق 129
- 96 - ایثار 130
- 97 - عالم وارسته 131
- 98 - شکوه امام علیه السلام 132
- 99 - سخن عجیب طاغوت هنگام مرگ 133
- 100 - ده پند تکان دهنده 134
- 102 - پند صاحب‌دلان 136
- 103 - چرا متوکل، قبر امام حسین علیه السلام را ویران کرد؟ 137
- 104 - عذاب زبان 138
- 105 - غذای پیامبر صلی الله علیه و آله و گفتار او وقت افطار 139
- 106 - گریه پارسای شب 140
- 107 - تواضع امام کاظم علیه السلام 141
- 108 - مجازات سخت غیبت کردن 142

- 109 - بوعلی سینا به مرادش رسید..... 142
- 110 - پاسخ پیامبر ﷺ به هفت سوال..... 143
- 111 - پاسخ قاطع به مسیحیان کارشکن به منکر اسلام..... 144
- 112 - تاسف پیری 150 ساله ، لحظه مرگ..... 146
- 113 - نتیجه دعا برای پدر و مادر..... 148
- 114 - همه اش باقی مانده !..... 149
- 115 - پاسخ دندان شکن محمد بن حنفیه..... 150
- 116 - دهن کجی سر دسته منافقان..... 150
- 117 - تقدم پیوند مکتبی بر پیوند نسبی..... 152
- 118 - پیرمرد پارسا و زنده دل..... 153
- 119 - افسوس بر گذشته مخور..... 154
- 120 - دنیای مادی از دیدگاه پیامبر ﷺ..... 155
- 121 - پاداش بر آوردن نیاز مسلمانان..... 156
- 122 - نصیحت لقمان..... 157
- 123 - خادم بت ، چگونه هدایت یافت؟!..... 158
- 124 - گرایش روحانی آگاه مسیحیان به اسلام..... 159
- 125 - پاسخ به سوالات سلمه..... 160
- 126 - گرفتاری پرنده ای در قفس!..... 161
- 127 - حمایت ابوطالب از یک مسلمان..... 163
- 128 - یکی از موارد ذلت مؤمن..... 164
- 129 - جوان هشیار و قاطع..... 164
- 131 - گریه الیاس!..... 166

- 132 - موعظه پر محتوی لقمان..... 167
- 133 - نخستین مسلمان و مبلغ و شهید طایفه ثقیف..... 167
- 134 - هیئت نمایندگی ثقیف در مدینه..... 169
- 136 - شرم علی علیه السلام در بحران جنگ..... 172
- 137 - خواهری قاتل برادرش را می ستاید..... 173
- 138 - تربیت فرزند..... 174
- 139 - رفیق کیست؟..... 174
- 140 - ممنوعیت انزوا در عبادت..... 175
- 141 - وزیری که نعره کشید و بیهوش شد!..... 175
- 143 - آخرین سنگ!..... 177
- 144 - گریه مومن!..... 178
- 145 - دستور جامع طب در اسلام..... 179
- 146 - ریشه خشم..... 180
- 147 - مردان و زنان منافق در قیامت..... 180
- 148 - معنی جزاک الله خیرا..... 182
- 149 - سه اشکال در یک قضاوت..... 183
- 150 - اسلام یهودی!..... 184
- 151 - اشعار آتش افروز جنگ حنین..... 185
- 152 - مهربانی به گربه..... 186
- 153 - خبر جانسوز در کنار سفره..... 187
- 154 - نظریه چهار پزشک درباره داروی بی ضرر..... 188
- 155 - بی نیازی از پزشک..... 189

- 156 - روحیه ابوذر در سوگ فرزندان 190
- 157 - هدیه به مرثیه خوان امام حسین علیه السلام 191
- 158 - دعای غلط 192
- 159 - آدم دو چهره 193
- 160 - پوچ شدن شش هزار سال عبادت 194
- 161 - اقرار دشمن به راستگویی پیامبر صلی الله علیه و آله 195
- 162 - نمونه ای از وفای به عهد پیامبر صلی الله علیه و آله 196
- 163 - همهمه شیر 197
- 164 - پناهندگی شتر 198
- 165 - حاتم و یک نمونه از سخاوت او 198
- 166 - آزادی دختر حاتم 200
- 167 - اسلام عدی پسر حاتم 201
- 168 - پاسخ دندان شکن عدی ، به معاویه 202
- 169 - به من سفینه بگوئید: 204
- 170 - پاداش سرشار، برای صابران 205
- 171 - گنهکار شایسته ، و عابد ناشایست 206
- 172 - نجات از پرتگاه 206
- 173 - مژده به گنهکار و هشدار به درستکار 207
- 174 - صبر انقلابی پیامبر صلی الله علیه و آله 208
- 175 - ورود حضرت رضا علیه السلام به قم 210
- 176 - عدالت و لطف خدا 211
- 177 - مکافات عمل 213

- 178 - جوانمردی! 215
- 180 - فال خوب 217
- 181 - نگهبانی سگ! 219
- 182 - شهادت ، مالک اشتر توسط مامور نفوذی 220
- 183 - کودک سیاه پوست از پدر و مادر سفید پوست 221
- 184 - گنهکاران توجه کنند! 222
- 185 - پیامبر یا دوست صمیمی 223
- 186 - وفای پیامبر مهربان ﷺ 224
- 187 - نامه خواندنی سلمان به عمر 225
- 188 - برتری جوئی!! 228
- 189 - چوپان هوشیار 229
- 190 - محکوم شدن اشرافیت و نفاق 230
- 191 - آزاد کردن شرابخوار ناآگاه 231
- 192 - پاداش شیعیان راستین 232
- 193 - یک آیه امیدوارکننده و غرورشکن 233
- 194 - شرافت و عزت انسان 234
- 195 - اثر نیک نماز 234
- 196 - آقا! ما که دل و قلب تو را نداریم! 235
- 197 - توجه به همسایه! 236
- 198 - نهی از خنده قهقهه 237
- 199 - ارباب و نوکر!! 238
- 200 - چهره خندان امام باقر علیه السلام 239

241.....	پاورقی ها
252.....	فهرست مطالب